

کتاب [illegible] باب نجوم



بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای بی ریب و ریا قدیری راسزاست که کلک صنع او
اوراق افلاک را بمقتضای انا زینا السماء الدنیا
بزینة الکواکب بارقام ثوابت و دراری سیاره مرقوم
و مصور ساخت و شکر و سپاس بیحد و قیاس حکیمی را روا ست
که دست قدرت او صفحهٔ عالم خاک را بموجب والارض فرشناها
فنعم الماهدون سجادهٔ لیل و نهار و شامل اشیاء محلی و مزین

گردانید مبدعی که بسبب ظهور صنایع بدایع و صنع دقایق
حقایق از مواد عناصر مختلف نوع انسان را در احسن تقویم
ترکیب نمود و بدرجهٔ علیا و لقد کرمنا بنی آدم رسانید
و بجهت حصول مقاصد امم و مصالح بنی آدم بحکم فرمود
والشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم
گوی زرین آفتاب را در درجات سماء … حضرت
صعود و هبوط فرمود و بجهت مواسم عبادات
مراسم طاعات کقوله تعالی والقمر قدرناه منازل
حتی عاد کالعرجون القدیم سیر … اوین قطع
منازل و طی مراحل ارزانی داد و اشخاص نور تقدیر نمود الا
له الخلق والامر تبارک الله
… رقعه کلک تقدیر او ست
… نی او بر کشاده ست لب؛ سعدی …
… ت فی وصف آلائه و قصرت فی شکر نعمائه

وصلوات صلوات نامیات و تحف تحیات زکیات بقدر ادوار

فلک دوار و بعدد کواکب ثوابت و سیار بر حضرت رفیع منور

و عوالی حضرت آن سرور رسالت و صاحب قران جهان

جلالت قطب معدل سپهر دایره شریعت و فتوت نقطه محیط

خط استوای عالم حقیقت و طریقت ماه فلک مستقیم کرم و

جود مهر سپهر ظهور نور وجود آفتاب روشن تاب والضحی

نجم انجمن افروز والنجم اذا هوی ما زاغ سبحان الذی

اسری بی محرم حرم مکان قاب قوسین او ادنی

آن خواجه که شد فلک غلامش ✤ از آینه عرش گشت نامش ✤

آن محرم سر و لی ✤ خورشید سپهر لا یزالی ✤ مهری که نبود

سایه او را ✤ عرشی است که نه پایه او را ✤ بر فرق نهم فلک

قدم زد ✤ بر ذروه لامکان علم زد ✤ والشمس جلالی ز رویش

واللیل کنایتی ز مویش ✤ مقصود زمین و آسمان اوست ✤

پیغمبر آخر الزمان اوست ✤ دین گشته ز دولتش مختم ✤ ختم او

محمد صلی الله علیه و آله و الصلاة الزکیة التسلیمة المخصوص بمضمون لو کشف الغطاء

و صاحب سر انا مدینة العلم و علی بابها و المخصوص من عند

انا و المخصوص بحدیث انت منی بمنزلة هرون من موسی

اعنی علی المرتضی و اولاده الاخیار و عترته الابرار التی اذهب

عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا اما بعد بر ضمیر انور ذوی فطرت

اصحاب ذکاء و فطنت محجوب و مستور نماند که علم هیئات که

از آنچه مشتمل است بر معرفت اوضاع اجرام علوی و سفلی است بر

حقیقت احوال اجسام سفلی از جمله اشرف علوم حقیقیه و احکم صنایع

حکمیه است و عالم این علم شریف و ناظر این فن لطیف در زمره

الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم

و یتفکرون فی خلق السموات والارض داخل و لاحق

و لهذا اکثر علما نامدار و اغلب فضلا و علما از این صنعت

رفیع المنزلت بهره برداشته اند و در معرفت علم و نتایج و احکام

آنچه اودع الله فیها تعریف و ترصیف نموده اند و در این باب

تصنیفات و تألیفات پرداخته بنا بر متابعت آن جماعه بزرگوار
بنده خاکسار ذره بی مقدار المحتاج الی رحمة الله الابدی مظفر
منجم جنابدی با قلت بضاعت و عدم استصحاب از کتب و
رسایل اکابر و افاضل این فن محفوظ و بهره مند میبود و نادر
خلال احوال بمطالعه رساله بیست باب نام در معرفت تقویم تام که
مرقوم قلم افضل المتأخرین و اکمل المتبحرین قدوة افاضل
العلما و صفوة اماثل الاذکیا مولانا نظام الدین عبد العلی البرجندی
گردیده بود مشرف گشت و چون از غایت اختصار و نهایت
اقتصار غرر فراید و درر فواید آن در کسوت رمز و ایما از نظر
ارباب معنی جلوه ظهور نمینمود بخاطر فاتر خطور میکرد که جهت
تفصیل مجملات و تبیین معضلات ابواب آن شرحی هم
بزبان فارسی تنظیم و ترتیب نماید که مبتدی و مستفیدی از فواید
مضامین آن مستفید و مستفیض گردند تا آنکه درین اوان با
وجود تراکم علایق و تلاطم عوایق و تسلط هموم و استیلای غموم

بتاییدات الهی با بعضی عزیمت مقترن شد و مقاصد این کتاب بروجهی
مسطور و طریقی مزبور سرانجام یافت و در اکثر الفاظ مغلقه آن چنانچه
محتاج بشرح بود و پیش از شروع در مقصود مرتکب تعریفات آن شد
و از ریاضیات و سایر فنون نیز آنچه هر مقام منوط و مربوط بود ایراد
لازم داشت و آنچه موقوف براهین هندسیه و ادلات بود حواله
بکتب اصول کرده از تطویل و اطناب اجتناب نموده موشح
بالقاب همایون و دعای دولت روز افزون حجاب بارگاه
عرش اشتباه مهر سپهر خلافت و شهریاری ماه برج سلطنت
و کامکاری خسرو ممالک عرب و عجم نایب حجة الله فی العالم
حامی بلاد اهل الاسلام والایمان ماحی آثار الظلم والطغیان واضع
میزان العدل والانصاف والاعتساف مالک ملوک المشارق
قامع بنیان المبتدعة
والمغارب هادم اساس الخوارج والنواصب ناصر الشریعة العلویه
المصطفویه سالک الطریقة المرضیة المرتضویه نظم شاهی که آسمان ز
خورشید منظر است در چشم جلال و صولت عظمت ذره ایست

که نایب صورت نبیست؛ ورنه شکرش که ثانی سکندر است؛ هم
اضطراب و غلغله در صفحه عالم است؛ هم انقلاب و زلزله در صفحه
کشور است؛ عباس پادشاه که در شرع و در کرم؛ هم مصطفی جناب
و هم مرتضی فر است؛ خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین
بره و احسانه مادام الافلاک التسعة دوارة و النجوم السبعة سیارة
اللهم ارفع اعلام دولته کالشمس فی وسط النهار و
امدد ظلال معدلته علی مفارق الصغار و الکبار بالنبی
و آله الاخیار و ملتمس و مأمول از اهالی و موالی خصوصا جمعی که بزیور
علم و حلیه فضل آراسته و پیراسته اند از خادم کتاب همایون اند که
اگر بر سهوی و خطائی که از لوازم ذات انسانی است مطلع
گردند بذیل عفو بپوشند و بستر ورزند تا در دائره و الکاظمین
الغیظ و العافین عن الناس داخل گردند فمن عفی و
اصلح فأجره علی الله تعالی مقدمه در بیان بعضی از الفاظ
مصطلحه که پیش از شروع در شرح محتاج الیه است قابل اشاره

حیه

حسیه از اعراض مقداریه اگر در هیچ جهت از جهات

جزئی

هیچ نوع از انواع منقسم نشود آن را نقطه خوانند و
اگر منقسم شود لیکن همین در یک جهت یعنی در طول فقط آن
را خط خوانند و نهایت خط اگر شیء ذی الوضع بود به نقطه باشد و
اگر در جهتین قبول قسمت کند یعنی در طول و عرض فقط آن را
سطح و بسیط خوانند و نهایت سطح هم شیء ذی الوضع هم
بخط تواند بود و هم بنقطه و اگر در سه جهت که طول و عرض و
عمق باشد ممکن الانقسام بود آن را جسم خوانند و نهایت
آن هر یک از نقطه و خط و سطح تواند بود و خط دو قسم بود
مستقیم و منحنی مستقیم آن بود که طرف او ساتر ما عدای
او شود و هر گاه واقع باشد در امتداد شعاع بصر یا آنکه
اقصر خطی باشد میانه دو نقطه معینه و در کتب مبسوطه دیگر
تعریفات مثبت است و منحنی آن بود که معرف هیچ یک
ازین تعریفات نشود و چون خط اطلاق کنند و گویند که

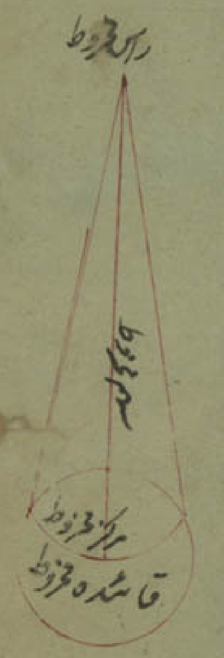
مستقیم یا منحنی مراد خط مستقیم باشد و سطح یا مستوی بود یا غیر
مستوی مستوی آن بود که اخراج خطوط مستقیمه در جهت
طول و عرض آن سطح ممکن و میسر باشد یا آنکه خط مستقیم واصل
میانه هر دو نقطه مفروضه بر آن سطح بهیچ وجه بیرون نیفتد و چون
از آن سطح و
سطحی مستوی محاط باشد بر خطی منحنی را بشرط آنکه نقطه در آن
سطح تعیین توان کرد که جمیع خطوط واصله میان آن نقطه و آن
خط محیط متساوی بود آن سطح را حقیقت و آن خط را مجازا
دایره خوانند و قومی عکس این گفته اند و بعضی از محققین حکم
کرده بتصدیق هر دو قول نموده اند و آن نقطه معینه را مرکز
گویند و هر یک از آن خطوط واصله را نصف قطر دایره
و هر خط مستقیم که دایره را منقسم بدو قسم کند آن را وتر
خوانند و پاره که از محیط جدا کند قوس و اگر آن خط بر مرکز گذرد
آن را قطر خوانند و تصور این مذکورات ازین شکل توان نمود
و بجهة ضبط حرکات و مقادیر ابعاد محیط هر دایره را سیصد و شصت

جزو متساوی تقسیم کنند و قطر
آن را به صد و بیست و هر یک
را جزو و درجه گویند و انحنایی
که از احاطه دو خط بر سطح پیدا شود آن را زاویه سطحیه خوانند پس
اگر آن دو خط بر وجهی باشند که بعد از اخراج هر یک چهار
زاویه متساوی حادث گردد آن را زاویه قائمه خوانند
و هر یک از آن را عمود بر آن دیگری
بر آن دیگری برین صورت والا بزرگتر را منفرجه
و خردتر را حاده و برین صورت مقدار زاویه مستقیمة الضلعین وی
بود از دایره که مرکز آن بر راس زاویه باشد و هر سطح که محاط
یک خط یا زیاده باشد آن را سطح شکل خوانند پس اگر محاط
سه خط باشد آن را مثلث خوانند برین صورت
و این باعتبار تساوی و اختلاف اضلاع سه قسم بود متساوی
الاضلاع و متساوی الساقین و مختلف الاضلاع و اگر محاط

چهار خط باشد آن را ذو اربعة اضلاع خوانند و این منقسم
بر پنج قسم بود اول آنکه اضلاع او متساوی و زوایای قائمه
باشد و آن را مربع خوانند برین شکل مربع دوم آنکه با وجود
زوایا اضلاع متساوی نباشند و آن را مستطیل خوانند برین
شکل مستطیل سیم آنکه با تساوی اضلاع زوایای
قائمه نباشد و آن را معین خوانند برین شکل معین
چهارم آنکه نه اضلاع متساوی بود و نه زوایا قائمه لیکن
هر دو ضلع متقابل او برابر باشند و آن را شبیه بمعین خوانند
برین شکل شبیه بالمعین پنجم آنکه بر خلاف اقسام چهارگانه باشد
و آن را منحرف خوانند مثل این شکل منحرف و هر
جسم که محاط یک سطح یا زیاده بود و آن را جسم مشکل خوانند
پس اگر یک سطح محیط باشد چنانکه در اندرون آن نقطه
توان فرض کرد که خطوط مستقیمه واصله میان نقطه و آن
سطح متساوی المقدار بود آن جسم را کره و آن سطح را محیط

شکل

کره و سطح مستدیر خوانند و آن نقطه را مرکز و هر یک از آن
خطوط را نصف قطر کره و دایره که از قطع سطح مستوی
مر کره را حادث شود اگر قطع بر مرکز واقع شود آن را عظیمه
خوانند و الا صغیره و هر جسم که محاط سطحی بود که یک نهایت
او نقطه بود و یک نهایت دیگر محیط دایره بر وجهی که جمیع
خطوط مستقیمه واصله میانهما از آن سطح بیرون نباشد آن
را مخروط مستدیر خوانند و آن دایره را قاعده مخروط و خط و
واصل میان مرکز این دایره و راس مخروط را سهم مخروط
هر خط که بر سطح قائم شود بحیثیتی که اگر خطوط مستقیمه از موضع
قیام در آن سطح اخراج کنند هر یک با آن خط
زاویه قائمه محیط شود آن خط عمود باشد بر آن سطح و الا مائل
و چون دو خط بر وجهی باشند که بعد جمیع نقط مفروضه
بر یکی از آن خطین از آن خط دیگر برابر بود آن دو خط را متوازیان
گویند و مراد به بعد نقطه از خط اقصر امتدادی است میانهما که



عمود
بر سطح مستوی
خطوط متوازیان

قعر آن ممکن نباشد و بعضی در حد متوازی زیرا که چنین تعریف
کرده اند که اجسام را هر چند از جنبین الی غیر النهایه
اخراج کنند [illegible] و شک نیست که این تعریف
مخصوص است بجسم [illegible] و تعریف اول شامل خطوط
منحنیه نیز هست و دو سطح را نیز که باین صفت باشند
هم متوازیان باشند و چون کره بر نفس خود متحرک
باشد هر نقطه که بر محیط آن کره فرض کنند بعد از اتمام
دوره دایره رسم کنند الا دو نقطه متقابل که آن را
دو قطب کره و دو قطب حرکت نیز گویند و آن دوایر را
مدارات آن نقاط خوانند و ازین جمله یکی را که بعد او بین
القطبین متساوی بود منطقه گویند و آن را بمجاز فلک
نیز گویند و هر کره که ممکن انفکاک اجزاء او مستحیل بود
اگر فی الجمله ممیز بود و آن را کوکب گویند والا فلک
و آن دو قسم بود مصمت و مجوف مصمت فلک مدیر

مستقلة م

باشد و مجوف که هر آینه بر وجهی است که دو سطح متوازی
با و محیط است بسایر افلاک و حرکت فلک نیز دو قسم
است بسیطه و مختلفه بسیطه که آن [illegible] خوانند
آن است که در ازمنه متساویه قسی متساویه از
محیط آن فلک قطع کنند و زوایای متساویه در مرکز
احداث نماید و مختلفه بخلاف این باشد و باز منقسم
است بمفرده و مرکبه مفرده آن است که از یک فلک
صادر شود و مرکبه آن است که زیاده از یک
فلک صادر شود و هر مفرده بسیطه است چه از جسم
بسیط واحد حرکت مختلفه ممتنع است کما ثبت
فی الطبیعیات و هر مختلفه مرکب است چه علت اختلاف
حرکت بسایط غیر از ترکیب امری دیگر نتواند بود و
صدور آن حرکت از افلاک مختلفة المراکز یا متحدة المراکز
منقطعة المناطق باشد اما بسیطه مفرده نیست

مش م

وهو مرکبة مختلفة الجهة حرکت صادره از افلاک مختلفة المراکز
البساطة یا آنکه مختلف بنسب بسیط است یا با آنکه مرکب
است مختلفة النسب و هر حرکت که او را بر واحد و ما فی تالف
منه اطلاق کنند آن را جمله گویند و چون واحدی را
با جزا بسته و به تجزیه کنند بعضی از آن اجزا را کسر
گویند و مجموع المخرج این است آنچه تصدیر کتاب
بآن واجب بود و بآن مصطلحات در هر محلی که تقریر اقتضا
کند تحریر در آید پس این هنگام شروع در مقصود
اولی باشد قال المصنف رحمه الله بسم الله
الرحمن الرحیم واعتصمت بفضلک یا کریم اما
بعد این مختصری است در معرفت تقویم تام مشتمل بر سه باب
تقویم در لغت بمعنی تصحیح است فقال قومتها اذا ازال اعوجاجه
و در اصطلاح منجمان چون تقویم کوکب اطلاق کنند مراد بعد
موضع او باشد از اول حمل بر توالی لکن مقصود مصنف اینجا معرفة

زیج تقویم است و آن صفحه است که مشتمل بود بر تقاویم و بعضی از اوضاع
و متعلقات کواکب سبعه سیاره در تمام سال شمسی که از زیج و
کتب احکام مستخرج شده باشد پس اگر تقاویم کواکب جمیع اوضاع و متعلقات
مخصوصه بدفتر تقویم یا اکثری مثبت باشد آن را تقویم تام
گویند و اگر اکثری از آن متروک باشد آن را تقویم ناقص و تقویم
شمسی گویند و اگر تقاویم کواکب متروک باشد و بعضی اوضاع و
متعلقات اقتصار کنند آن را روزنامچه و تقویم قمری گویند
و مشتمل بر جمیع ذلک فی ضمن الابواب ان شاء الله تعالی و بعضی منجمان
بجهت بعضی مردم برای نام اسابیع و عربیه بالعلامه و متعلقات قمر و
سعد و نحس نظرات او با کواکب و قلیلی از متعلقات اکتفا نمایند
و در جدول صریح ثبت کنند و آن تقویم فارسی خوانند و ظرفا
زمان تقویم ابهی تعبیر کنند **باب اول در معرفة حساب**
جمل حروف بیست و هشت گانه مشهوره را چون مقطع نویسند حروف تهجی
و حروف هجا خوانند یقال الهجو والهجاء والتهجا التعداد حروف

معجم نیز گویند یعنی منقوط از جهت اختصاص اکثر این حروف به نقطه نسبت
بحروف [illegible] و یکو مرکب باشد ثلاثی یا رباعی آن را
حروف جمل گویند [illegible] و این بحسب ترتیب و ترکیب منقسم
میشود بانحاء مختلفه [illegible] ابجدی و ابتثی و العقبی و العطمی است
و افضل همه ابجدی چه [illegible] نکات و نقاوه بر آن است و نیز
در بعضی کتب جفر از حضرت امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
منقول است که حروف الابجدیه ترتیبها من مکتوبة فی اللوح
المحفوظ و انما اطلاق جمل بر جمل ابجدی کرده اهل حساب و نجوم
را بجهة سهولت و اختصار ارقام حروف بیست و هشت گانه لغت
عرب که ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ است
وضع کنند و در [illegible] الاسماء مذکور است که واضع این ترکیب
از پیش حکیمی از حکمای یونان بوده است که او را هشت پسر بوده است
که هر یکی را اسمی نامی ساخته است که حروف آن در اسم دیگری مندرج
نباشد و بعد از این اسما معانی اطلاق کنند اما وضع حروف

ترتیب

بعضی گویند از پیش آدم صفی است علیه السلام بتعلیم [illegible] و بعضی دیگر
آن را با ادریس [illegible] نسبت کنند و گویند بیست و هشت
صورت حرفی را از صور [illegible] نقل
نموده است و اشاره بعضی [illegible] مصنفی این قول است اما
سبب آنکه حروف مذکوره را بلغت عرب مخصوص ساخته آنست
که در الف طا بعضی ثم بعضی از این حروف را مدخل نیست چنانکه هشت
حرف از آنها در کلام فارسی نیافته اند الا نادرا و آن این است
ثا مثلثه و حاء مهمله و صاد و ضاد و طا و ظا و عین مهمله و قاف
و شاعر آنها را به نظم در سلک نظم کشیده بیت این نوع انظم هشت
حرفست که اندر فارسی نایدهمی تا نیاموزی نباشی اندرین معنی معاف
بشنو از من تا کدام است آن حروف یاد گیر ثا و حا و صاد و
ضاد و طا و ظا و عین و قاف و بعضی حرف فا را درین
معنی اخص دانند و طریق وضع آن چنان است که ارقام را طبق
ترتیب ارقام احاد و گیرند یعنی هر یک از ارقام حروف موضوعست

از برای عقد آحاد عدد که آن از یکی است تا نه برآید یک یک
پس ا یکی باشد و ب دو و ج سه د چهار ه پنج و و شش
ز هفت ح هشت ط نه و از ی تا ص بترتیب ارقام عشرات
کبیره یعنی هر یک از ارقام این حروف موضوع است از برای عقد
عشرات عدد که آن از ده است تا نود برآید ده ده پس
رقم ی ده باشد ک بیست ل سی م چهل ن پنجاه س شصت
ع هفتاد ف هشتاد ص نود و از ق تا ظ بترتیب رقوم
مآت کبیره یعنی از ارقام این حروف موضوع است از برای

هر یک

عقد مآت عدد که آن صد است تا نهصد برآید صد صد
پس ق رقم صد باشد ر دویست ش سیصد و ت
چهارصد و ث پانصد و خ ششصد و ذ هفتصد و ض
هشتصد و ظ نهصد و غ را رقم الف کبیره و توضیح این
مقال بروجه کمال آن است که هر یک ازین عقود ثلاثه را (با الف)
که اینها را اصول اعداد گویند مشتمل بر افراد متناهیه که آن

نهایت سوی اصل رابع که آنرا افراد غیر متناهی است پس افراد
اصول ثلاثه اول بنفس اصل رابع بیست و هشت [illegible]
اعداد مفرده خوانند و چون حروف [illegible]
پس هر یک از ارقام این [illegible] وضع کرده اند
از برای هر یک ازین اعداد مفرده ترتیب داد ارقام باقی اعداد
یعنی اعداد مرکبه را ازین ارقام که موضوع است از برای اعداد
مفرده ترکیب کنند بدین طریق که رقم عدد اکثر را بر رقم
عدد اقل مقدم دارند چه ترکیب اغلب اعداد در الفاظ فارسی
هم برین نوع است مثلا عدد صد و چهل و پنج را چنین نویسند
قمه چو قاف که رقم صد است و اکثر از میم که رقم چهل است
مقدم است بر و همچنین میم بر ها اما این طریق گاهی منتقض است
که الف مضاعف گردد و اگر دو مرتبه او اکثر رقم تضاعف
الف را چنانکه در الفاظ فارسی متداول است بر الف مقدم دارند
هر چند اکثر از الف باشد دفعا للاشتباه مثلا دو هزار و دو

وصد و چهل و پنج را چنین ننویسند بلغمه چه اگر رقم مؤخر از غین
نباشد مشتبه گردد بهزار و دو و فرقی نماند که مثال اخیر است
زیرا که اعداد مرقومه تقویم هرگز از نود و نه نگذرد و در
زیج هزار و سیصد و شصت زیاده نشود و مگر در یک موضع که
به ششصد و کسری رسد و در موضعی دیگر بهزار و دویست
و عادت اهل نجوم باین جاری شده است که جیم را ابتر نویسند
برین صورت ج تا فرق باشد تام میانه آن و حا و خا و دال را
برین صورت د نویسند زیرا که اگر بصورت اصلی نوشته
باشد مشتبه گردد بواو و همچنین ذال را و آن را همه مسقوط
سازند و ها را بر صورت دایره صغیره نویسند چنانکه در خط
سند اول است و کاف مفرده را مسطح نویسند برین صورت ک
چه اگر غیر مسطح نویسند برین صورت ک ملتبس بلام شود اگر کاتب
سرکش از او فراموش کند یا مرکب اگر مرکزی زیاده کند و مرکب
را غیر مسطح زیرا که اخف و اقصر است از مسطح و یای مفرده را معکوس

نویسند برین صورت ے چه اگر مستوی نویسند مشتبه میشود بدال
یا بنون هرگاه نقطه بقرب او واقع شود و نون مفرده را بجهت
تمیز تام برین صورت نویسند ں و آنرا اعم از آنکه مفرد باشد
یا مرکب همه مسقوط سازند و با و جیم و زا و یا را نقطه نهند
اما با را بجهة آن نقطه نهند که اخوات او که تای فوقانیه
و ثای مثلثه است معروف است بنقطه مگر وقتی که علامت
تضعیف الف واقع شود که آن را نقطه نیز باید نهاد تا مشتبه با
که بعدم نقطه مخصوص ساخته اند نشود و هرگاه علامت تضعیف
الف باشد اما جیم چون ابتر است مستغنی است از نقطه مگر وقتی
که علامت تضعیف الف واقع شود اما زا از جهة آنکه را مهمله که اخت
اوست در تقاویم و زیجات در موضعی ثبت میشود که بتعاشیه
معلوم است و اگر احیانا قیاس منتفی شود علامتی بر فوق او
نصب کنند برین صورت ژ اما یا چون مفرد باشد ظاهر است
که از نقطه مستغنی است و چون مرکب باشد بنون و تا و ثا مشتبه

مشتبه گردد اما چون آنها مخصوص بنقطه اند او را نقطه نهادن
عبث است و در اکثری از تقاویم و زیجات سین و شین
و صاد و ضاد و قاف را چون صفر و باشد ابتر نویسند برین
صورت سه شه صه ضه قه تا گاهی که از مرکب شوند مشتبه نگردد و
باقی حروف را بطریق مشهور یعنی چنانکه در خط متداول است
و معروف ثبت کنند بعد ازین مخفی نماند که این ارقام دالّه بر
اعداد او را در تقویم بجهة کمیت بروج و ساعات و درجات و اجزاء
هر یک در برابر یکدیگر بازای هر روزی وضع کنند مثلا در
جدول تقویم کواکب رقم اول بجهة مرتبه برج باشد و دوم
بجهة درجه و سیوم بجهة دقیقه و رقم هر مرتبه کسر مرتبه ما قبل خود
باشد چنانکه در باب سیوم شروع کرده و چون گاهی چنان اتفاق
افتد که بعضی ازین مراتب بعدد در نیاید بسبب آنکه مرتبه ما قبل
او را درین مرتبه کسر نباشد یا مرتبه اول که نسبت بهمه مراتب صحاح
منعقد نشود لیس معه بعدد و بیان این کلام در آمده صفر باید که هر چون

مرتبه از مراتب اعداد که موضوعند بجهة آن چنانچه ذکر کردیم خالی باشد
از عدد در آن مرتبه صفری نویسند بجهة حفظ آن مرتبه برین صورت
٥ چه اگر صفر مرقوم نشود مراتب بیکدیگر مشتبه شوند مثلا اگر
مرتبه برج بی آنکه صفر حافظ او بود از عدد خالی باشد
ناظر رقم درجه را برج اعتقاد کند و رقم دقیقه را درجه
و صفر در لغت مکانی را گویند که از شاغل خالی باشد
باب دوم در معرفة ایام تاریخ و تواریخ مشهوره چون اشهر
اجرام سماوی آفتاب و ماه است سال گردش را بر دور آفتاب
نهاده اند و مدت یک دور آفتاب را یعنی از هنگام مفارقت او از یک نقطه
معین مثلا اول حمل تا معاودت بهمان نقطه یکسال اعتبار کرده
اند و ماه گردش را بر دور ماه نهاده اند یعنی از هنگام مفارقت
او از وضعی معین با آفتاب مثل هلال تا معاودت بهمان
وضع یکماه اعتبار کرده اند و چون دوازده دور ماه نزدیکست
بیک دور آفتاب بعضی دوازده دور ماه را یکسال اعتبار کرده

اند و این را سال قمری گویند و آن دیگر را سال شمسی و چون دور
ماه نزدیک است بمدت سیر آفتاب در یک برج بعضی مدت سیر آفتاب
را در یک برج یکماه اعتبار کرده اند و این را ماه شمسی گویند
و آن دیگری را ماه قمری پس هر یک از سال و ماه شمسی باشد و قمری
و هر یک ازین دو حقیقی باشد که سیر حقیقی نیرین در و معتبر باشد
یا عدد ایام و شهور اصطلاحی که عدد در و معتبر باشد نیز پس
اقسام هشت شود و هر یک را در ضمن تواریخ بیان خواهیم کرد
ان شاء الله تعالی اما لفظ تاریخ مصنف در شرح زیج سلطانی آورده است
که بعضی گفته اند عربی است ماخوذ از اُرخ بضم همزه و سکون را که
بچه گاو وحشی است و چون با تفحص گاهی زاییده شی باشد
پس بمعنی تاریخ وقت زاییده کردن وحشیت و جهالت آن
وقت بود و بعضی گفته اند قلب تاخیر است چه آن نسبت کردن
آخر وقت است باول آن و بعضی گفته اند که لفظ تاریخ عربی نیست
بلکه معرب است و اصلش آن است که در وقت وضع تاریخ عرب هرمزان که

یکی از ملوک عجم بود در زمان عمر بن خطاب بشرف اسلام مشرف شده
در میان صحابه گفت که مر عجم را حسابی است که آنرا ماه روز گویند
و چون کیفیت استعمال آن شرح کرد صحابه را پسند آمده و ماه روز را
معرب ساخته مورخ گفتند و تاریخ مصدر آن است که از همچنین
تورخ و تاریخ بهمزه اما در اصطلاح گوشیار گوید که تاریخ روزی معین
است که ازمنه که بعد از آن بود باو نسبت کنند و بعضی گفته اند
که تعریف وقت حاضر است بانتسابش کردن آن بوقوع حادثه
از حوادث و بالجمله اول سالی که در آن سال حادثه عظیم واقع شده
باشد چون ظهور ملتی یا دولتی یا طوفانی یا زلزله یا امثال
آن اینها را مبدا اسا زند تا چون ضبط اوقات حوادث دیگر
خواهند که کنند آن مبدا النسبت کنند و آن را تاریخ
خوانند و آن نزدیک هر قومی چیزی دیگر باشد چنانکه بعد ازین
معلوم گردد انشا الله ایام اسابیع اسابیع جمع اسبوع که بعبارت هفته
گویند در میان خاص و عام مشهور است از جمله مصنف رحمه الله ابتدا بآن

کرده وآن ارقام را اسامی این است ا یکشنبه ب دوشنبه

ج سه شنبه د چهارشنبه ه پنجشنبه و جمعه ز شنبه

چون در دفتر تقویم علامت اشتباه متعدده از ارقام اعداد آن

می باشد و بمذهب جمهور اول هفته یکشنبه است چه

ابتداء خلقت آسمان در روز یکشنبه شده است چنانکه اسد الله

الغالب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه افضل الصلوات واکمل

التحیات در خصوص سعادات ایام اسبوع فرموده الکه وفی

الاحد البنا لان فیه بدء الله تعالی فی خلق السماء

پس لابد است که الف علامت یکشنبه است باشد معه هذا

که مصنف باحد ثابت است واز علامت شنبه که آخر هفته است و بعضی

که اول هفته شنبه میدانند علامت شنبه صفر نهند چه صفر الف

تاریخ عرب

که باتفاق علامت یکشنبه است مقدم است اما تاریخ مشهوره چهارم

اول تاریخ عرب که اشهر واشرف تواریخ است چه مبداء آن از

هجرت حضرت رسالت پناه است صلی الله علیه وآله لهذا منه رحمه الله علیه

ابتدا بآن کرده است و سال ایشان دوازده ماه قمری است و مراد

از کلام رب العزت کما ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر

شهرا فی کتاب الله این شهور است بنا بر آنچه حسن ذکر سالها

و ماهها این تاریخ باین اصطلاح قمری حقیقی باشد و اصلا در

آن کسر نباشد و اسامی شهور ایشان این است محرم واین ماه

اول است از سال ایشان و وجه تسمیه بمحرم آن است که درین ماه

قتال از محرمات بوده صفر از ماه دوم بود و ما خود از صفر یعنی

مکان خالی چه درین ماه مکه معظمه از حجاج خالی شدی که

عرب از جهان خود کردندی ربیع الاول ماه سیم بود و ربیع الآخر

ماه چهارم بود واین دو ماه را ربیع بجهت آن گویند که در وقت

تسمیه شهور این دو ماه در فصل ربیع می شد و جمادی الاول

ماه پنجم و جمادی الآخر ماه ششم بود و وجه تسمیه آن است که درین

دو ماه آب منجمد اما بکمال بیوسته رجب ماه هفتم بود ما خوذ از

ترجیب و تعظیم بسبب آنکه این ماه را تعظیم کردندی بقتالی در جنبه

در نماه

و وجبت ای عظمته یا آنکه مجادله و مقاتله حرام بود یقال رجب الرجل
اذا کان منقطع الیه و روایت است از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله که رجب نام جویی است در بهشت از شیر سپیدتر
و از برف و عسل شیرین‌تر هر که درین ماه روزه دارد از آن
جوی آب دهند باین سبب ماه مزبور را رجب نام کرده
اند و اهل جاهلیت آن را شهر الله الاصم خواندندی زیرا
که درین ماه منع محاربات زیاده از شهور دیگر بودی و صدای
ساز و آلات غنا بگوش نرسیدی و بعضی دیگر گویند که چون
قتال حرام بودی قعقعه سلاح بر نیامدی شعبان ماه هشتم
بود و درین ماه ارزاق عباد منشعب گردد فیها یفرق کل امر
حکیم رمضان ماه نهم بود ماخوذ از رمض لانه یرمض الذنوب
ای یحرقها شوال ماه دهم بود و گویند سبب تسمیه آن بود که
درین ماه عرب صید کردندی یقال شال الکلب ذنبه
اذا ارسله للصید یا آنکه درین ماه شتران مست شدندی یقال

اشال الناقه ذنبها لطلب الفحل ذو القعده ماه یازدهم
بود و وجه تسمیه آنکه درین ماه از محاربه و مقاتله قعود کردندی
چون از جمله اشهر حرم است ذو الحجه ماه دوازدهم بود و سبب
تسمیه آنکه درین ماه حج کنند و اول ماه از رویت هلال گیرند
بجهت آنکه مبدا سال اشکال قمر است و او درین وضع بمنزله موجود است
بعد از عدم و ایام هر ماهی که آن عبارت است از ابتدا غروب
تمام جرم آفتاب یا بعضی که قریب برویت هلال بود تا غروب
جرم او که قریب بود برویت هلال بعد از آن بیست و نه باشد
و کمتر نه یا سی بود و بیشتر نه و هم چنین تا چهار ماه متوالی سی سی آید
و زیاده نه و تا سه ماه بیست و نه بیست و نه و کمتر نه و این همه
باستقرا و امتحان معلوم شده است و سبب این اختلاف
اختلاف سیرات قمر است و سایر اوضاع او منتظم باختلاف
آفاق و بیان اینها موجب اطناب است هلال در لغت قدر
مستنیر مرئی از جرم ماه را گویند در شب اول و دوم و سیم و در عرف اهل نجوم

همین در شب اول هلال گویند و بس و روز اول از هر ماهی را غره
گویند که ماخوذ است بر وجه استعاره از سپیدی پیشانی اسب
و روز سیم را سلخ گویند مستعار است از بیرون آوردن گوسفند
از پوست چه دران روز ماه از زیر شعاع آفتاب بیرون می آید و چون
وضع هلال مختلف و نامضبوط است اهل حساب یعنی منجمان اول
ماه را درین تاریخ از اجتماع وسط شمس و قمر گیرند بر جانب تحقیق مخفی
نماند که خط خارج از مرکز عالم چون بمرکز تدویر قمر گذرد و
بفلک اعلی منتهی گردد آن را خط وسطی قمر خوانند و خطی که
هم از مرکز عالم بهمان فلک منتهی گردد و بموازات خطی که از مرکز
فلک خارج مرکز شمس بمرکز جرم او واصل گردد خط وسطی
شمس برین صورت و بیان هیئات این افلاک در باب
آینده و بتفصیل نموده شود ان شاء الله تعالی



و این هر دو خط گرد مرکز عالم متشابه الحرکة
باشند کما ثبت فی علم الهیئة و چون طرف

اطلاق

هر دو خط در موضعی از فلک البروج جمع آیند آن را اجتماع وسطی
گویند و مخفی نماند که بعد ذکر شمس و قمر بجهة توضیح نموده
و الا اجتماع وسطی کافی است و ما بین هر دو اجتماع یعنی از هنگام
افتراق خطین تا هنگام اجتماع ایشان بعد از آن بیست و نه روز و
دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه و دو ثانیه و بعد از این
مدت منقضی بطول است پس سال قمر که دوازده این مقدار است
سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه
باشد و محرم را سی روز گیرند و صفر را بیست و نه روز و همچنین بر ترتیب
یکماه سی روز و یکماه بیست و نه روز تا آخر سال و عادت اهل
حساب چنان است که چون کسر بنصف رسد یا از نصف زیاده شود
آن را واحد گیرند پس چون کسر بیست و نه روز که دوازده ساعت
و چهل و چهار دقیقه است زیاده از نصف شبانه روز است محرم را
سی روز گیرند و در ماه دوم کسر زاید از انتقاص کسر ماه متقدم حساب
نموده جزوی از کسر او باقی ماند کمتر از نصف پس ماه دوم را بیست و نه روز

گرفته شد و باز در ماه سیم کسر از نصف زیاده بود از اینرو روز گرفته شد
و در ماه چهارم آن کسر زاید را به نقصان ماه متقدم حساب نموده اند
آنچه باقی ماند کمتر از نصف بود و آن ماه را بیست و نه روز گرفته شد
و تا آخر سال برین قیاس یکماه سی روز گرفته شد و یکماه بیست و نه روز
و اگر کسر زاید نصف شبانه روزی می بود یعنی دوازده ساعت
پس شش ماه سی می گرفته شد و شش ماه بیست و نه روز و در آخر
سال هیچ کسر نمی ماند لیکن چون چهل و چهار دقیقه از دوازده ساعت
زیاده است این است که در آخر سال هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه
که حاصل آن ضرب دقایق مذکور است در عدد شهور بر سر آمده و آن را
فضل السنه خوانند و لامحاله آن سدس و خمس شبانه روزی است و
ما طریق این حساب را در جدول آورده ایم تا معلوم شود که در اول هر ماهی
کسر چه مقدار است و چند ماه به نقصان ماه متقدم حساب شده و چند ماه

الایام	ل	کط	ل	کط	ل	کط	ل	کط	ل	کط	ل	کط
کسور	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الشهور	محرم	صفر	ربیع الاول	ربیع الآخر	جمادی الاولی	جمادی الآخره	رجب	شعبان	رمضان	شوال	ذوالقعده	ذوالحجه

و در سی سال یازده سال از آن قبیل است که ذوالحجه را سی روز گیرند
و آن روز را یوم الکبیسه خوانند و آن در سال دوم و پنجم و هفتم و دهم
و سیزدهم و پانزدهم و هجدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم
و بیست و ششم و بیست و نهم بود و اینها را در لفظ بهزیجح کادوط
جمع است و بعضی بجای پانزدهم شانزدهم را کبیسه دارند و این مذهب
است بهزیوح کادوط باشد پس به اعتبار اینچنان سالها و ماههای
قمری اصطلاحی باشد و قبل ازین مذکور شد که از کسور زائده
ماهها بعد از جبر نقصان در آخر سال کسری زاید می ماند چنانکه گفتیم
آن کسر سدس و خمس یک شبانه روز است و اقل عددی که او را سدس
و خمس باشد عدد سی است و خمس آن شش است و سدس آن پنج
که مجموع آن یازده بود پس در مدت سی سال آن کسور یازده روز تمام شود
که هیچ کسر نماند و در یازده سال ذوالحجه را سی گیرند باضافه این روز
زاید با ایام اصل او که بیست و نه روز است اما تعیین سالها که
در آن این روز را زیاده کنند برین وجه است که در سال اول که

یازده

آن کسر از نصف کمتر بود چیزی زیاده نکنند و در سال دوم چون
از نصف زیاده میشود آن را یکی گیرند و زیاده کنند و در سال
سیم آن کسر را بدل از جهت جبر نقصان آن روز حساب کنند
و آن چه باقی ماند با کسر سال چهارم و کسر سال پنجم جمع کنند و چون
زیاده از نصف شود در سال پنجم یک روز زیادت کنند و برین قیاس
تا آخر و سی سال را در جمع کسور دو طریق است یکی آنکه چون کسر به نصف
رسد آن را واحد گیرند و دیگری آنکه تا از نصف زیاده نشود آن را یکی
نگیرند و طریق اول اسهل است و دوم بقیاس نزدیکتر بنابر آن قاعده
که اکثر حکم کل دارد بنابرین بعضی سال پانزدهم را کبیسه خوانند چه کسر در
آن سال از نصف زیاده است و ما اینجا جدولی آوردیم و در آن
جا بازاء هر سالی ازین سال کسور شبانه روز را ثبت کردیم بعد از حذف
شبانه روز چون آن کسور شبانه روز شود یا بیشتر رقم عدد
سالی که روز زاید دارد در دایره نوشته شده و باقی را بجهت آنکه مشهور
آن است که خود از کبس است یعنی پر کردن چاه از خاک چون آن در سنه

نصف است و بعضی در سال پانزدهم
کبیسه کنند چه کسر در آن سال بیش
سی م

که از کسور جمع کرده اند و بعضی گفته اند که کبس در آوردن سر است در
گریبان چه آن روزی است که محاسب از ایام سال در میان
آورده است چنانکه سر در گریبان در آورند و کبیسه
بعضی مکبوس است و صحف روز است و تا بعضی علامت
نقل است از وصفیت تا بمیه و بعضی آن سالی را که کبیسه
در او واقع شود به مجاریه گویند و مبدا این تاریخ
زمان هجرت پیغمبر است از مکه معظمه بمدینه طیبه
شرفها الله تعالی یعنی روز اول محرم آن سالی که هجرت
فرموده اند و هجرت در لغت ترک صحبت و مفارقت
از آن بموضع دیگر و مقام ساختن در آن و بحسب عرف
مخصوص است بترک وطن خالصاً لله تعالی و بجهت
آنکه قیام تواند نمود باوامر شریعت الهی و
بعد آنکه عرب را پیش از اسلام تواریخ مختلفه
بوده است چون تاریخ بنای کعبه و تاریخ ریاست عمرو بن ربیعه که

سنین	کسور	کبیسه
ا	[illegible]	
ب	[illegible]	ک
ج	[illegible]	
د	[illegible]	
ه	[illegible]	ک
و	[illegible]	
ز	[illegible]	ک
ح	[illegible]	
ط	[illegible]	
ی	[illegible]	ک
یا	[illegible]	
یب	[illegible]	
یج	[illegible]	ک
ید	[illegible]	
یه	[illegible]	ک
یو	[illegible]	ک
یز	[illegible]	
یح	[illegible]	
یط	[illegible]	
ک	[illegible]	
کا	[illegible]	ک
کب	[illegible]	
کج	[illegible]	
کد	[illegible]	ک
که	[illegible]	
کو	[illegible]	ک
کز	[illegible]	
کح	[illegible]	
کط	[illegible]	ک
ل	[illegible]	

وضع عبادت اصنام در عرب از پیش او بوده و تا عام الفیل این
تاریخ مستعمل بوده بعد از آن تاریخ عام الفیل مستعمل شده و در زمان
حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله تاریخ عادت نبود و لیکن بعد از هجرت
هر سالی را نامی نهاده اند اول را سنة الاذن دوم را سنة الامر
سیم را سنة التمحیص چهارم را سنة الترفئة پنجم را سنة الزلزال ششم
را سنة الاستیناس هفتم را سنة الاستغلاب هشتم را سنة الاستواء
نهم را سنة البرائة دهم را سنة الوداع و بعد از وفات هیچ تاریخی
منظور نداشته اند تا در زمان عمر بن الخطاب اشتباهی واقع شده
و آن چنان بود که ابوموسی اشعری که از قبل او حاکم یمن بود بدار
الخلافه نوشت که از جانب شما بعضی صکوک آمده که محل ادای آن شعبان
است نمیدانیم که شعبان کدام سال است اگر بعد از این تاریخی اختیار نمایند
دور نیست پس اتفاق و اجتماع عرب بر آن شد که تاریخی وضع کنند
بعضی از یهود که بشرف اسلام مشرف شده بودند گفتند ما را
تاریخی مثل این تاریخ هست و اشاره به تاریخ رومی کردند مرضی قوم نیفتاد
که در

که حساب آن و نگاه داشتن که بسبب آن طولی داشت و بعضی اشاره به
تاریخ فرس کرده اند و آن بدین سبب مرضی نیفتاد و پس رای
ایشان بران قرار گرفت که روزی از ایام حضرت رسول را مبدا
سازند و از اوقات منسوبه با آن حضرت چهار وقت را مذکور ساختند
زمان ولادت و زمان بعثت و زمان هجرت و زمان وفات
در زمان ولادت اختلاف بسیار بود چه سال ولادت مقرر نبود
میان چهلم و چهل و دوم و چهل و سیم از سلطنت انوشیروان و در زمان
بعثت نیز خلاف بود چه مقرر نبود میان شب دوم و شب هشتم و شب
سیزدهم و هفدهم از ربیع الاول پس آنرا باتفاق ترک کرده اند
و بعد از آن جمعی گفته اند هیچکدام را از بعثت باید گرفت و جمعی وفات
را اختیار کردند اما بعضی گفتند هیچکدام از این هر دو زمان پسندیده
نیست چه اگر از بعثت گیریم هر لحظه بواسطه آنکه در آن وقت در کفر بودیم
پریشان خاطر شویم و اگر از وفات گیریم حزن و مصیبت تازه
میشود پس اولی آن است که از زمان هجرت گیریم که در او

ابتدای شوکت اسلام بوده و ما بر در حضرت سید انام بشرف اسلام
مشرف بوده‌ایم پس قوم متابعت ایشان لازم شمرده و اجماع
مبدا تاریخ از هجرت گرفتند. دوم از تواریخ مشهوره تاریخ رومی
است چه مستعمل رومیان است و ایضا منسوب است به پادشاه اسکندر رومی
که مالک ممالک سبعه بوده است و لهذا تاریخ اسکندری نیز
گویند و اسامی شهور ایشان بلغت سریانی این است تشرین الاول تشرین
الاخر کانون الاول کانون الآخر شباط آذر نیسان ایار حزیران
تموز آب ایلول و مشهور در شباط شین معجمه است و جوهری در صحاح
آورده است سین مهمله است و شاید که اصل این شین معجمه باشد و معرب
او سین مهمله و اول سال که کم تشرین الاول است در این زمان در اواسط
میزان است و بر در ایام آید که تغییری واقع شود و سبب این که
مبدا سال در میزان گرفته‌اند معلوم نیست و سال ایشان سیصد و
شصت و پنج روز و ربعی بود بی زیاده و نقصان و این دلیل است
که سالها در این تاریخ شمسی اصطلاحی است چه شمسی حقیقی بحسب ارصاد

مشهوره

مشهوره از این کمتر است و مقدار کمی برصد بطلمیوس چهار دقیقه است
و چهل و پنج ثانیه و برصد ایلخانی که منسوب است به محقق طوسی یازده دقیقه
و برصد محی الدین مغربی دوازده دقیقه و برصد بتانی سیزده
دقیقه و سی و شش ثانیه و بارصاد اهل ختا نه دقیقه و برصد
سلطان الشهید الغ بیک گورکان ده دقیقه و چهل و پنج ثانیه
و بعضی گفته‌اند که اهل روم آن کمتر را برصد ربع تمام یافته‌اند از وفق
رصد طیموخارس و ابرخس که از متقدمین اند پس بر این تقدیر
سال ایشان شمسی حقیقی باشد و سبب اختلاف چند
چیز تواند بود اول قصور در آلات رصدی دوم ناهمواری
زمین رصد خانه سیم رقت و غلظت هوا چهارم ضعف و قوت
باصره و هر یک از تشرین الاخر و نیسان و حزیران و ایلول سی روز
باشند و هر یک از ماههای دیگر سی و یک روز الا شباط که بیست
و هشت باشد بنا بر هذا ماههای این تاریخ شمسی اصطلاحی باشد
چه مدت ماههای شمسی حقیقی با این شهور موافق نیست چنانکه در باب

چهارم معلوم شود و هم در شرح زیج سلطانی آورده است که سبب
آنکه ایام ماهها نه بر این نوع گرفته اند معلوم نیست و ربع زاید در
مدت چهار سال روزی تمام شود و این ظاهر است پس آن را
در آخر شباط افزایند و آن روز کبیسه باشد و سبب آنکه در آخر
شباط می افزایند آن است که ایام آن کمتر است از
ایام باقی ماهها و بعضی گفته اند بجهت آنکه آخر آن نزدیک باخر سال
طبیعی است چه آن در اواخر حوت است و مبدا این تاریخ بعضی از اهالی
دوازده سال است از وفات ذوالقرنین اسکندر بن فیلقوس
الرومی و در مبدا این تاریخ خلاف بسیار است بعضی از مورخان گفته اند
که اول جلوس پادشاه اسکندر است و از سخن بطلمیوس در مجسطی
چنان مفهوم میشود که وفات اسکندر است و کوشیار در
زیج جامع آورده است که مبدا این تاریخ اول سال هفتم است
از جلوس پادشاه اسکندر و در آن سال از ولایت خود
بیرون آمده و در اطراف عالم سیر کرد و اما اکثر از محققان بر آنند

که این تاریخ را بدوازده سال بعد از وفات اسکندر بنام او وضع
کرده اند و باین سبب این قول را جهت شما رنموده و این عجب
ظاهر اگرچه بعید می نماید بجهت آن که چه لازم است که بعد از
وفات پادشاهی تاریخ بنام او وضع کنند اما در بعضی
رسایل عجب تواریخ این حکایتی آورده اند که قریب بوقوع ظاهر
میشود و آن چنان است که ملک اسکندر از بلاد یونان خروج
کرده بعزم تسخیر فارس کرد و ببیت المقدس رفت و جماعتی از رهبانان
که معظم بنی اسرائیل اند در آن جا ساکن بودند ایشان را فرمود
و تاریخی از زمان حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام میگرفتند
ترک کنند و بنام او تجدید کنند ایشان فرمان را قبول
کردند و گفتند که در اخبار آمده است که چون هزار سال از این
تاریخ بگذرد آن را ترک کنند و هر واقعه که در آن سال
روی نماید آن را مبدا هزار سال دیگر کنند و چند سال
دیگر هزار سال تمام خواهد شد و چون تمام شود بنام تو تجدید کنیم

و در آن حین بیست و هفت سال از عمر اسکندر گذشته بود و بعد از آن
چون اندک زمانی منقضی شد اسکندر از عالم نقل کرد و بعد از
دوازده سال از وفات او هزار سال مذکور تمام شد و چون
هیچ امری از امور عظیمه دران سال حادث نشده و ملک اسکندر
بر تعهد کرده بودند بوعده وفا نموده اسم او را ابتدای تاریخ
ساختند والله اعلم بالحقیقه و قسم از تاریخ مشهوره تاریخ فرس
قدیم است که مستعمل درمیان بوده و بحسب وضع اقدم است بر باقی
تواریخ و آنرا چون بنام یزدجرد شهریار شده است تاریخ یزد
جردی گویند و وجه آن در آخر باب بیاید ان شاء الله تعالی و اسامی
شهور ایشان این است فروردین ماه اردیبهشت ماه خرداد ماه
تیر ماه مرداد ماه شهریور ماه مهر ماه آبان ماه آذر ماه دی ماه بهمن
ماه اسفندارمذ ماه و چون اسامی درمیان ایشان مستعمل شده
هر روزی را از ماهها نامی نهاده اند برین ترتیب ا اور
مزد ب بهمن ج اردیبهشت د شهریور ه اسفندارمذ و خرداد ز

مشهوره

مرد

مرداد ح دیباذر ط آذر ی آبان یا خور یب ماه یج تیر ید جوش یه دیبمهر
یو مهر یز سروش یح رشن یط فروردین ک بهرام کا رام کب باد کج
دیبدین کد دین که ارد کو اشتاد کز آسمان کح زامیاد کط ماراسفند
ل ایران و گویند جمله اینها از اسماء ملائکه است الا آذر و فروردین
از اسماء الله است و نام هر روزی در هر ماهی که موافق نام آن ماه باشد
آن روز را در آن ماه جشنی سازند یعنی عیدی کنند و سال ایشان
همچو سال رومیان است چه این نیز سیصد و شصت و پنج روز و
ربع روز است الا آنکه شهور اثنی عشریه رومیه هفت ماهی و
یکروز است و چهار ماهی روز و یک ماه بیست و هشت روز و در این
تاریخ همه ماهی را سی روز گرفته اند پس تفاوت پنج روز
را بعد از شهور را در آخر آبان ماه یا آخر اسفندارمذ ماه
افزایند و وجه این زیادت در باب عقریب ظاهر شود و آن را خمسه
مسترقه خوانند پس برین تقدیر ماهها این تاریخ شمسی
اصطلاحی باشد و ایام خمسه این است ا اهنود ب اشتود ج

اسامی

اسفندارمذ و هشت هشتم شش و آن کبیسه را بدانکه در تاریخ رومی
بعد از چهار سال کبیسه میشد و درین تاریخ در مدت صد و بیست سال یکماه
تمام شود و سال صد و بیستم را سیزده ماه گیرند و آن ماه را که کبیسه است بنام
آن ماهی خوانند که این ماه بآخر آن ملحق باشد تفصیلش آنست که در اول
نوبت که آن ماه زاید شده است آخر فروردین ماه اضافه میکرده اند
و آن را نیز فروردین می گفته اند و در نوبت دوم در آخر اردی بهشت ماه
اضافه مینموده اند و آن را نیز اردی بهشت ماه می نامیده اند و خمسه
سیزدهم مسترقه در آخر ماه زاید بوده و در سالهای کبیسه در آخر آبان ماه الحاق
میکرده اند کبیسه در آن نوبت سمی آن ماه بوده که سبب زیاده
کردن یکماه در کبیسه بار آن است که بزعم ایشان هر روز از ماه تعلق بملکی
دارد و در آن روز بنام آن ملک زمزمه داشته اند و آن عبادت
ایشان بوده که اگر در هر چهار سال یکروز اضافه نمودی بطریق
رومیان زمزمه ایشان در تعویق افتادی و نیز گویند که پادشاهان
ایشان در هر روزی از این روزها طعامی خاص خوردندی و لباس

خاص پوشیدندی و چون از دور کبیسه ایشان که هزار و چهارصد و
چهل سال است هشتصد و شصت سال منقضی شده نوبت کبیسه بماه آبان رسیده
و خمسه مسترقه در آخر آبان ماه افزوده اند و چون اساس دولت
فرس بعد از نهصد سپاه نصرت پناه عرب از هم گسسته اند کبیسه برطرف
شد و خمسه در آخر ماه آبان ماه ماند و جمعی از اهل مجوس که بلده یزد را
همچنان در آخر آبان ماه افزایند و تغییر آن جایز ندارند و گویند
که از اسفندارمذ نیز روی است هر چند کبیسه متروک شده باشد و بعضی
از ایشان سلف بر تقلید میکرده اند اما منجمان که بوقوف این تاریخ
رسیده اند و میرسند آنرا در آخر اسفندارمذ ماه که آخر سال است
زیاده میکنند چنانکه مقتضی قیاس است و سبب این تاریخ اول بار
ملک یزدجرد بن شهریار کسری است مخفی نماند که وضع این تاریخ در
زمان جمشید کرده اند و بعد از و عادت چنان بوده است که هر
پادشاهی که والی ملک شدی تاریخ را از وقت جلوس او گرفتندی
و چون زمان او آخر شدی آنرا ترک کرده بنام آن کس استعمال

یا فمی تجدید کردندی تا آنگاه که ملک بملک یزدجرد رسیده تاریخ
بنام او نقل کردند و آن روز پنجشنبه ربیع الاول سنه احدی عشر هجریه
بوده است و چون در زمان عثمان بن عفان از لشکر عرب منهزم
شده بمرو گریخت و چنانکه در تواریخ مذکور است آسیابان
مرو او را بکشت و دیگری در عجم استیلا نیافت که تاریخ بنام او نقل
شود لاجرم تاریخ فرس بنام او قرار گرفت و بدو مشهور شد و درین
زمان این تاریخ را بکسر استعمال کنند یعنی سیصد و شصت و
پنج روز بی کسر گیرند چه آن قاعده در اول حال متروک شده بود
و در ثانی الحال اعاده آن کردند پس سالهای این تاریخ هر دو
اعتبار شمسی اصطلاحی باشد و خمسه المسترقه در آخر سال از آبان ماه در
بود که در آخر ماهها افزوده شود چهارم از تواریخ مشهوره تاریخ جلالی
است و آن را ملکی و ملکشاهی است و تاریخ محمد شاه نیز گویند
بسبب آنکه سلطان جلال الدین ملکشاه بن الب ارسلان
سلجوقی آن را احداث کرده است و اسامی شهور این تاریخ همان اسامی

تاریخ م

شهور یزدجردی است و از جهت تمیز اسامی شهور یزدجردی را بقدیم مقید
سازند و شهور این تاریخ را بجلالی یا ملکی و بسبب اتحاد اسامی
آن است که در وقت وضع این تاریخ نزول آفتاب باول حمل
در هیجدهم فروردین ماه واقع شده بود پس آن هیجده روز
را که از سال متقدم بود بطریق کبیسه و نسبت از این سال اعتبار
کرده اند و اسم فروردین را تغییر نداده اند و باقی شهور را اعتبار
بحال خود گذاشتند و سال این تاریخ شمسی حقیقی باشد و آن
بحسب زیج جدید سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و نه
دقیقه و یازده ثانیه و چهل و هشت ثالثه است و وضع تقاویم
از زمان سلطان ملکشاه تا حال برین تاریخ است و حساب
آن است که ماهها در این تاریخ شمسی حقیقی باشد چنانکه یعنی اعتبار
نموده اند یعنی سرماه روزی باشد که آفتاب در نصف النهار
آن روز در درجه اول برجی باشد از بروج اثنا عشریه بشرطیکه در نصف النهار
دیشب در آخر برج متقدم بود اما چون ایام مکث آفتاب در هر برج مختلف است

وجمهور خواسته‌اند که اوّل ورق از اوراق تقویم اوّل ماهی باشد و ایضا
نخواسته‌اند که ایام اوراق در تقویم مختلف شود و بنابرین تکلف که
هر ماهی درین تاریخ سی روز باشد بی تفاوت پس برین تقدیر
ماههاء شمسی اصطلاحی باشد و خمسه مسترقه درین تاریخ باتفاق در
آخر اسفندارمذ ماه افزایند بخلاف تاریخ فرس که بعضی در
آخر آبان ماه افزایند و بعضی در آخر اسفندارمذ ماه و در هر چهار سال یا
پنج سال یکروز که از کسر راید جمع شود در آخر خمسه افزایند و آنرا کبیسه
خوانند و سبب تردید که گاهی کسر سال است از ربع و باستقرا معلوم شده
است که چون شش بار و یا هفت بار به چهار سال کبیسه افتد یکبار
به پنج سال افتد و اول فروردین ماه که اول سال است و آنرا نوروز
سلطانی گویند روزی باشد که آفتاب در نصف النهار آن روز در
درجه اول حمل باشد بشرط آنکه در نصف النهار روز مقدم در حوت بوده
مبدا این تاریخ کبیسه ملکشاهی است حکایت کنند که
در عصر سلطان ملکشاه جماعتی از حکماء مثل حکیم عمر خیام و خواجه

عبدالرحمن خازنی و غیر هما بودند و سلطان ملکشاه فرمود که بنام او
رصدی بنا کنند حکما با یکدیگر مشورت این امر عظیم نموده بعد از قیل
و قال آن سال را بر دشواری ترجیح داده بسلطان عرض نمودند که کمتر
زمانی که رصد تمام شود سی سال است و ما را معلوم نیست که عمر تا آن وفا
کند و بران تقدیر که رصد تمام شود چون در حرکات کواکب
بمرور ایام تفاوتهای فاحش پیدا شود لاجرم احتیاج میشود
برصد دیگر و بدین سبب این زیج که ما در آن رنج بریم منسوخ گردد و
زحمتها عبث شود پس صواب آن است که چون بسبب عدم کبس
تاریخ فرس که مستعمل این زمان است اوایل ماهها مختلف میشود بجهت
سلطان تاریخی وضع کنیم که اول سال آن همیشه در یک موسم باشد
و بمرور زمان متغیر نشود و بدین سبب اسم پادشاه ابدالدهر باقی
بماند پس چون سلطان ازین امر راضی گردید تاریخ مزبور را که
سال شمسی حقیقی است ساخته بنام سلطان کردند و احکام باطراف و جوانب
نوشتند که منجمان بعد ازین تقاویم را برین تاریخ وضع کنند و روز

اول فروردین ماه این تاریخ را نوروز خوانند چه در آن وقت احوال نباتات
از سر گرفته شود و همچو در آید که شبیه بچوب بعد از ممات است
و چون هجده روز از فروردین ماه قدیم بطریقی که مذکور شد
در حین وضع تاریخ کبس کرده بودند مبدا این تاریخ بحسب
ملک شاهی اشتهار یافت و در تقویم علامات ایام شهور این
تواریخ یعنی تواریخ اربعه مذکوره چون از جمله اشیا مشهوره اند
ارقام اعداد ایشان است و بس علامت یکم ماه و علامت
دوم ماه و علی هذا القیاس تا آخر و آنکه علامت ایام فرس با سامی بوده
است رسم قدیم است و درین زمان در جدول نمی نویسند مگر که در
میان مجوس مستعمل باشد بعد هذا باید دانست که از جمله اوراق تقویم
ماه شمسی دوازده ورق مشابه ببعضی که معرفت یکی از آن در معرفت
باقی کافی باشد بجهت دوازده ماه ملک شاهی ترتیب دهند و یک ورق
دیگر بجهت خمسه مسترقه و هر ورقی مشتمل بر دو صفحه بود و یکی که بر یمین ناظر
باشد صفحه یمنی گویند و آن دیگر صفحه یسری و هر یکی از تلفیقات

این

این دو صفحه را بر رقمی خاص در جدول حسب ورنه اما در تقویم قمری منتخب
هر دو صفحه را شکل یک صفحه نمایند چنانکه شش ورق بجهت شهور
اثنی عشریه مرتب سازند پس مصنف رحمه الله از جمله جداول صفحه
یمنی ابتدا بمعرفت جداول ایام اسابیع و تواریخ که مقدم بر معرفت
سایر جداول است نموده می فرماید که در تقویم شش جدول
باریک در صفحه یمنی بیاورند و در جدول اول یعنی ایمن این
جداول ایام اسابیع وضع کنند چه ایام شهور بمعرفت او
معلوم می شود و در دوم ایام عربیه هلالی بسبب آنکه اشرف
است و مستعمل اهل شرع و اهیا المستعملین و سایر ایام منتشر که
مبنی بر آن است و در سیم ایام عربی حسابیه چه هر دو یک مقوله اند
و در چهارم ایام جدول جلالی زیرا که بعد از تاریخ عربیه این
تاریخ اشرف است چه وضع آن در زمان اسلام بامر پادشاه
اسلام بوده است و در پنجم ایام رومی که اشرف است از ایام فرس
و وجه این ظاهر است و در ششم ایام فرس قدیم که اهون تواریخ است

چه مستعمل محسوب و چون ماهی از این ماهها تمام شود چنانکه در عربیه به
لا یا ل رسد بکمال و نقصان شهور و در فرس و جلالیه به ل و در رومی
به لا اگر از شهور سبعه که ایام او که سی و یکی است باشد یا به لح اگر
از شهور اربعه که ایام او سی است باشد یا به کح اگر از ایام شباط باشد
در سال غیر کبیسه یا به کط در سال کبیسه و در همین صفحه یمنی یعنی در
جدولی که بر یمین جدول ایام اسابیع است و از جدول اتصالات
کلیه گویند نام ماه آینده بازای اول آن ماه اگر مسافت میان بوده
باشد و الا نزدیک بآن ثبت کنند و در جلالیه و فرس نام جمله
بازای اول ایام او نیز ثبت کنند و در اکثر تقاویم اسم ماه جلالیه
را در فوق جدول اتصالات کلیه نویسند چه معلوم است که روز
اول صفحه اول آن ماه است و گاه باشد که ایام او را خصوصا در تقویم
شمسی ننویسند و به اسم آنها اکتفا نمایند چه معرفت آن
ایام بمقایسه معلوم است و ایام عربی حسابی را نادر بود که در تقویم
شمسی نویسند و در تقویم قمری الا ایام عربیه هلالیه دیگر هیچ

بنزدیک باشد که ایام وی که گاه باشد که بجهت آنکه اکابر بعضی از آنها
نحس داشته اند در رجب جدول ساعات ننویسند اما
نام ماه که قمری نویسند **باب سیم** در معرفت بروج و کواکب و تقویم ایشان
اولا معلوم میشود که دایره عظیمه که بر فلک نهم فرض کنند بر عینکه
محاذی منطقه فلک هشتم باشد آن را منطقة البروج و نطاق البروج
خوانند و فلک البروج نیز گویند مجاز و این دایره با منطقه فلک
نهم متقاطع بود بر دو نقطه متقابل که آن را دو نقطه اعتدال
خوانند و دایره عظیمه که بر قطبین فلک اعلا برود و قطب فلک
هشتم بگذرد آنرا دایره عرض گویند پس چون فرض کنیم که منطقه
البروج بدوازده قسم متساوی شود ابتدا از نقطه اعتدال
و بر سیدا هر قسمی که بگذارد دایره عرض بگذرد لا محاله فلک اعلی و سایر
افلاک کلها بسطوح مرسومه این شش دایره بدوازده قسم
متساوی منقسم میشود چنانکه هر قسمی منحصر بود میان دو نصف
سنجا ور از دو دایره عرض مانند پهلوهای خربزه و هر یک را برجی

گویند این است معنی قول او که دور فلک را بدوازده بخش کرده اند
و هر بخشی را برجی نام نهاده اند و برج در لغت قصر عالی را گویند
چه هر یک ازین بروج قصری اند مر کوکبی را که حال باشد در آن
برج و اسامی بروج که ماخوذ اند از صوری که متوهم شده اند
بر منطقة البروج و حوالی آن از کواکب ثابته که در وقت تسمیه در
محاذی آن اقسام بوده اند با علامات ایشان این است حمل ٠
ثور ا جوزا ب سرطان ج اسد د سنبله ه میزان و عقرب ز
قوس ح جدی ط دلو ی حوت یا و تفصیل صورت بروج مذکور در آن
جا بیان شود ان شاء الله تعالی کسی نگوید چرا علامات بروج بنا بر قاعده جمله
ارقام اعداد ایشان نیست چنانکه علامت حمل ا باشد علامت
ثور ب و هکذا ازیرا که در تقویم کوکب که ابتدا است از اول حمل در جدول
به رقم موضوع است اول برج دوم درجه سیم دقیقه پس اگر
علامات برج بنا بر قاعده جمله مرقوم باشد ناظر تقویم کوکب را از آنچه
هست یک برج زیاده خیال خواهد کرد مثلا اگر کوکب در دوم

درجه

درجه سرطان بود باین صورت مرقوم خواهد بود پس ازین حال
خواهم گفت که چهار برج و ده درجه از اول حمل در شده است
و حال آنکه سه برج و ده درجه است فتامل و هر برجی را که عبارت
از قوسی است از منطقة البروج که محصور باشد میان دو نصف متجاوز
از دو دایره عرضی بسی درجه قسمت کنند یعنی سی قسم متساوی
کنند و هر قسمی را درجه گویند پس مجموع درجات فلکی سیصد
و شصت باشد که اقل عددی است که از کسور تسعه مخرج میشود الا
سبع و درجه در لغت بمعنی پایه نردبان است چه آفتاب بسبب
میل هر یک ازینها صاعد و هابط گردد و هم چنین هر درجه را بشصت
دقیقه و هر دقیقه به شصت ثانیه قسمت کنند و هکذا الی غیر النهایة پس
قسمت اول جزء کل باشد و قسمت دوم جزء جزء و قسمت سیم جزء جزء جزء
و هکذا و هم چنین و جهت اختیار شصت درین اقسام بجهة سهولت که در
حساب ظاهر میشود و چه اقل عددی است که از کسور تسعه بیرون می آید
الا التسع و عشر و سبع و مع هذا انسب است بادوار ماه و دون ادوار او

بسهولت مخیر است اما کواکب دو نوعند سیارات و ثوابت چه
اگر در حرکات تغیّر او [illegible] مختلفند در جمیع دوره آن را ثوابت
گویند و الا سیارات [illegible] سیارات هفت‌اند باین ترتیب اول زحل
که موسوم است [illegible] و دوم مشتری که معروف است به برجیس سیم مریخ که موصوف است
بکیوان
به بهرام چهارم شمس که مشهور است بآفتاب پنجم زهره که ستاره [illegible]
بناهید ششم عطارد که ملقب است بکاتب هفتم قمر که مشهور است
بماه و هر یک از این هفت کوکب را فلکی است علیحده زیرا که سوی
حرکت شبانه روزی هر کدام را بالخصوصه حرکتی تا هستند از مغرب
بمشرق غالباً و در مقدار مختلف یکدیگر پس هر یک را در بادی
النظر فلکی اثبات کرده‌اند چه بنا بر اصول ایشان یک جسم بسیط
را حرکات مختلفه ممتنع است و ایضاً محال است که کوکب در فلک
بطریق ماهی در آب حرکت کند چه خرق و التیام عقلا و ایشان
بر فلک روا نیست و فلک زحل فوق همه است و هم چنین فلک
هر کوکب بترتیبی که فوق فلک کوکب است که بعد از وست بطریق
مذکور است

احاطه چنانکه سطح مقعر هر یک مماس سطح محدب فلکی است که
دیگرم
در جوف اوست مثل توهای پیاز [illegible] پنجه
وجه است اولاً بطریق کسف و آیا [illegible] مشاهده کرده‌اند که
ثابت شده
زحل در حین مقارنه منکسف شده [illegible] بمریخ و مریخ
بزهره و زهره بعطارد و عطارد بقمر و هیچ شک نیست که
فلک کوکب کاسف در تحت فلک کوکب منکسف است اما
باین طریق معلوم نتوان کرد که آفتاب در تحت او یا فوق کدام کوکب
است چه کواکب در حال مقارنه آفتاب مضمحل میشوند الا قمر که
بواسطه کسوف معلوم شده است که در تحت شمس است چه جرم قمر است
که ساتر شمس میشود و مانع ضوء او از ابصار میگردد پس در حصول
مطلب رجوع کردند بطریقی که آن را اختلاف منظر گویند و آن زاویه است
که حادث شود در مرکز کوکب از تقاطع دو خط که یکی از مرکز عالم
و دیگری از موضع ناظر خارج شود و بهر دو بفلک اعلی منتهی شود
و شک نیست که این زاویه در مرکز هر کوکب که بزمین اقرب است ارفع است

تصویره — از آنکه ابعد است چنانکه ازین شکل معلوم است



و بعد از امتحان مقدار این زاویه را در قمر میسر نشد پس باین طریق
نیز معلوم شد که شمس فوق قمر است و در شمس اثر کم محسوس بوده
و در کواکب علویه که مریخ و مشتری و زحل است اصلا محسوس نبوده
از غایت صغر زاویه پس ازین محقق شد که فلک شمس در تحت فلک
مریخ است لیکن باین طریق معلوم نشده که فوق فلک زهره و عطارد است
یا در تحت ایشان یا در مابین ایشان چه تحقیق اختلاف منظر در زهره
و عطارد متعذر است زیرا که آلتی که از و اختلاف منظر اخذ میکنند
و مسماست بذات الشعبتین مخصوص است بآنکه ازو ادراک سطح دایره نصف
النهار نصب کنند و این دو کوکب در حال وصول بدایره مذکوره

غیر مری میباشد چرا که بعد هر یک از آفتاب اقل است از دو برج
پس ازین طریق عدول کرده بطریق دیگر اثبات نمودند از انجمله یکی آنکه میباید
که شمس در وسط سیارات باشد استحسانا لما فی ذلک من
حسن الترتیب کانها شمسة القلادة فی وسطها دوم آنکه مجموع
کواکب علویه را با آفتاب ربطی خاص است و سفلیین و قمر را ربطی خاص
پس باید که او در میان علویه و سفلیه باشد و ستعرف الربط
فی ضمن الابواب ان شاء الله تعالی سیم آنکه کواکب غیر شمس هر کدام
که اقرب بارض است از آنکه ابعد اند و چون شمس اسرع از مریخ و ابطا
از زهره است باید که میان زهره و مریخ باشد چهارم آنکه اکثری از
اکابر متقدمین و متاخرین بحساب ابعاد و اجرام علی سبیل حسن
الظن در یافته اند که ترتیب افلاک باین وضع است پنجم آنکه نقل نموده اند
از بعضی که زهره را بر روی آفتاب مانند خالی دیده اند و منهم الشیخ
الرئیس و بعضی او را و عطارد را مثل دو خال و منهم الحکیم ابن باجه الاندلسی
لکن بر ذهان مستقیمه مخفی نماند که هر دو از اینها هر یک بر هان میراث

ولذلك يقولون هذه دلايل اقناعية لا قطعية واين مختصر را بنظر
قاصر رسیده است که در رمی خاص بطریق اختلاف منظر که از دلایل
قطعیه است مطلع معلوم توان کرد ولیکن ایراد آن لایق این کتاب نیست و
شمس را نیر اعظم گویند زیرا که اعظم و اضوء کواکب است و قمر را نیر اصغر چه
اصغر است از شمس و بعد از و اضوء کواکب است ولهذا هر دو را نیرین
گویند و سه کوکب که فوق شمس اند باعتبار رفعت علویه گویند و ایشان
زحل و مشتری را علویین و زهره و عطارد را سفلیین گویند و قمر را با هر دو
باعتبار آنکه تحت فلک شمس اند سفلیه بر قیاس علویه و
پنج کوکب غیر از نیرین را بسبب رجوع و استقامت و اقامت
و سرعت و بطء ایشان خمسه متحیره گویند و در تقویم علامت هر کوکب
ازین کواکب سبعه رقم حرف آخر اسم آن کوکب است برین وجه
زحل ل مشتری ی مریخ خ شمس س زهره ه عطارد د قمر ر اما کواکب
ثوابت بسیار اند بحدی که احصای آن ممکن نیست و تسمیه اینها
بثوابت بجهت ثبات اوضاع ایشان است با یکدیگر یا بجهت

بطو

بطوء حرکات خاصه ایشان و اینها را کواکب بیابانی نیز گویند بجهت آنکه
مانند مردم بیابان نشین براه و بیراه و بهمه مواضع فرود آمده اند
یا آنکه بسبب این کواکب مسافران در بیابانها خود را بمقصد
میرسانند و آنچه از اینها برصد در آمده و موقع اینها از فلک
البروج معلوم کرده اند هزار و بیست و دو کوکب است و رصد در
اصل جمع راصد است همچنانکه خدم جمع خادم و راصد در لغت کسی را
گویند که نگاهبان باشد اما در اصطلاح رصد را اطلاق میکنند
بر جمعی که رصد کواکب میکنند یعنی منتظر حرکت ایشانند و رسیدن
ایشان بمواضع معینه و بعد از آن بکثرت استعمال اطلاق کرده اند
بر موضعی که در و رصد کواکب میکنند بمجازی که آن را تسمیه
محل گویند باسم حال و مخفی نماند که این هزار و دو کوکب مرصوده بیست و
غیر آن سه کوکب است که آن را ضفیره خوانند که بطلمیوس
از غایت صغر آن را داخل کواکب مرصوده نداشته اند و
خواجه عبد الرحمن صوفی داخل داشته پس باعتقاد او کواکب

مرصود هزار و بیست و دو باشد و اهل نجوم اکثر این کواکب را در شش
مرتبه اعتبار کرده و هر مرتبه را قدر و شرف و عظم گویند و هر قدری
بسه مرتبه باشد اعظم و اوسط و اصغر پس مراتب کواکب هجده
بود و فضل هر مرتبه بر مرتبه بعد از و بقدر ثلث یک اوسط قدر سادس
بود و آن چه از ما ورای قدر سادس بود آن را خفیه و مظلمه گویند
و آنها داخل کواکب مرصوده نیستند و نه کوکب که ایشان را سحابی
گویند که مانند لطخه سحابیه اگرچه مرصوده اند اما ایشان را قدر
نباشد پس اعظم کواکب ثابته اعظم قدر اول باشد و اصغر اصغر قدر سادس
و از برای تعریف و تعیین این کواکب چهل و هشت صورت تخیل
کرده اند بعضی تمام و بعضی ناتمام چنانچه هفتصد و هفده کوکب ازین
کواکب بر نفس این صور واقعند یعنی بر خطوطی که این صور
از آن خطوط متوهم میشود یا در میان این خطوط و آنها را کواکب
داخل این صور گویند و چون خواهند که ازین کواکب خبر دهند گویند
کوکبی که بر سر فلان صورت است یا بر دست راست او یا بر سینه او

و بر این القیاس و صد و پنج کوکب دیگر بیرون از این صور واقع شده اند
و اینها را کواکب خارج صور گویند و چون ازین کواکب خواهند که
کوکبی را خبر دهند گویند که نزدیک پای راست فلان صورت است
یا بقرب ذنب فلان صورت است بر این [قیاس] و ازین صور چهل و
هشت گانه بیست و یک در جانب شمال است از منطقة البروج و
پانزده در جانب جنوب و دوازده بر نفس منطقه و حوالی آن که
صور بروج دوازده گانه اند و ما اینجا یک یک از صور را به تفصیل
بیاوریم و کواکب مشهوره یک یک را تعریف کنیم اگرچه موجب اطناب
است و بعرف تقویم [illegible] و لکن ناظرین سماوات و
عارفین کواکب را مفید باشد و بالله التوفیق اما از صور
شمالی اول صورتی که بقطب عالم نزدیکتر است بنات النعش صغری است
دوم بنات النعش کبری و هر یک هفت ستاره اند و چهار را از ایشان
نعش گویند و سه را که بر طول واقعند بنات و بعضی ازین هر دو
را بجرس تشبیه کرده اند اول را دب اصغر گویند



و او را به پس تصور کرده اند و دو ستاره را که بر سینه او باشد
فرقدان گویند یکی از دیگری روشن تر باشد و یک ستاره
روشن که بر ذنب او است آنرا [illegible] جدی خوانند و با [illegible]
شناسند و [illegible] او را تصغیر کنند و جدی گویند تا
با برج جدی مشارکت اسمی نداشته باشد و او نزدیک ترین
ستاره است به قطب شمالی بدین واسطه حرکتش ظاهر نگردد
و مجموع این هفت ستاره است کوچک آنرا اسم [illegible]

دلفین است و آن حیوانی است مانند بحری بر شکل [illegible] آدمی



و دو است که اگر [illegible] و دیگر [illegible] او را [illegible] کوکب
او [illegible] زده اند [illegible] چهار کوکب [illegible]
[illegible] عوام [illegible] اند و دو [illegible]
در روشنی نزدیک باین چهار کوکب [illegible]
الدلفین خوانند [illegible] صورت **قطعة الفرس** است و ازا



رأس الفرس نیز خوانند سر اسبی ماند در پس لفین و بقدر دو گز

فرس صورت نوزدهم کوکب است چهار کوکب بسوی جنوب

اعظم است

جناح الفرس

متن الفرس

سرة الفرس

است اسبی را ماند با سر و دو دست که او را کفل و پای نیست کوکب او
بیست اند از آنجمله چهار کوکب بر شکل مربع فراخ که اضلاع آن قریب یک
اندازه بود ولیکن ضلع شمالی آن اصغر از ضلع جنوبی بود و غربی آن مربع را
[illegible] خوانند و آن ستاره که بر زاویه شرقی شمالی مربع بود از آن سرة الفرس
خوانند و آنکه بر شرقی جنوبی [illegible] الفرس و آنکه بر غربی
شمالی است

حمل

کبش را ماند که سر او را دو شاخ است [illegible]

و موخر او بطرف مغرب و دو پای بطرف جنوب منعطف شده است
بطرف موخر خود بنوعیکه گوی پشت مینگرد کواکب او سیزده اند

ثور

خارج برج دوم صورت گاوی را ماند که او را کفل و دو پای

بر چشم ثور [illegible] کوکب [illegible]
[illegible]

نیست سر بر داشته و دو دست خود بطرف [illegible] اقدام مقدم او بطرف شرق
و مؤخر او بطرف مغرب ستاره کان او بیست و دو اند خارج
یازده سیم صورت جوزا است و او را توامان و دو پیکر نیز

مقعد ستاره است خورد مجتمع پوشیده مانند نقطه [illegible]
[illegible] بر سر جبار است که او را جوزا [illegible] و بطلیوس او را
سر [illegible] بر پا [illegible] و [illegible]

مقعد ستاره است یکی خورد از قدر
چهارم و یکی بزرگتر از قدر سیم و میان ایشان
نزدیک [illegible] است و [illegible]
[illegible] ده توامین اند و [illegible] درمیان
ایشان [illegible] و [illegible]
[illegible] نشسته
گویند

گویند و دو آدم را مانند معانق در شمالی [illegible] سر ایشان
در طرف شمال و شرق است و پاها بطرف جنوب و مغرب [illegible]
مجره و جوزا باین سبب گویند که هر دو این صورت [illegible] آسمان است
[illegible] جوزا [illegible] وسط و بعضی گویند که جوزا جبار را که از
صور جنوبی است جوزا گویند [illegible] اکثر کواکب او که
متعارف است از [illegible] وسط او [illegible] توامان را
که هم در جوار اوست بجای جوزا گویند کواکب او هجده است
خارج است [illegible] چهارم صورت سرطان است خرچنگی را ماند مقدم او بطرف

شرق و سو فراو بمغرب و جنوب بستاره کلان او نه اند خارج

ن بنج چهار پنجم صورت اسد است شیر را ماند روی او بطرف

مغرب و پشت بشمال هست و هفت ستاره اند خارج

از جمله کواکب داخله کوکبی است روشن و سرخ که بر قلب اسد

است انرا قلب الاسد و ملکی خوانند و از جمله خارجه او کواکب که

متکاسفه مجتمعه است که عرب انرا هلبه خوانند و آن سه کوکب

که بطلیموس ضفیره خوانده است ازین کواکب است

شمال و مغرب دوم بر روشنه بجانب جنوب و مشرق کواکب

او بست و یک اند خارج سه نهم صورت قوس است و او

رامی بز گویند و ایه را مانند از گردن تا آخر و از اصل گردن

رو نصف مردی بیرون آمده که تا کمر عمامه بر سر دارد و از

قفاها او بزان و کمانی بپشت کرفته و بدست بکمر بر کشیده سهمی یک

کوکب است دهم صورت **جدی** است بزغاله را ماند که دو شاخ



[illegible]

دارد و سر و دو دست و بطرف مغرب و پشت او شمال و از

پشت دم ماهی ... کواکب او و بیست و هشت اند

یازدهم صورت **دلو** است و آنرا ساکب الما و دالی نیز

خوانند مردی را ماند بپای ایستاده سر او و دو دست و پایها در جنوب

و سینه بطرف مشرق و دستها دراز کرده و بیکدست کوزه

گرفته

[illegible]

و سه دیگری بطرف شمال و دو و بطرف جنوب نزدیک

دو شاخ جدی و واصل شده چنانکه از آن بخط تقدیس

طویلی که از کواکب صغار متصور شده و آنرا خیط الکتان

گویند کواکب او سی و چهار است خارج چهار مجموع کواکب

این صورت دو بیست و هشتاد و نه اند خارج بیست و پنج

سوی صغیره بعیده بر در باب فهم مخفی نماند که صور

دوازده گانه بحرکت فلک ثامن متحرک اند چنانکه از بر

صورت فلک محاذی آن ... که او در بروج اعتبار کرده اند

بیرون روند پس کواکب حمل بثور رود و کواکب ثور بجوزا

و ... القیاس چنانکه درین زمان کواکب اول حمل تا آخر

در ثور منتقل شده و از صورت جوزا الا اقدام او در ثور نمانده

لیکن اهل این فن تغییر اسما جایز ندارند تا تطابق در حساب

آسان باشد چه تغاوت ... بروج بحسب صور و زود انتقال

صورت خللی تمام رسد اما از صور جنوبی اول صورتی

کواکب صورت جنوبی [illegible] که بمنطقة البروج نزدیکست صورت **قیطس جنوبی** است



از قسمت [illegible] ده
[illegible] دوم [illegible] و دوازدهم
[illegible] بجهارم [illegible] جهارم
و از پنجم تا ده و جهار روز [illegible]
قیطوس نیز گویند و او سیزده کوکب است
بر صورت حیوان بحری که او را [illegible]
باشند چنانکه مرغانرا

حیوانی را مانند که بحری او را دو پای است و دمی چون دم مرغ
کواکب او سیزده است و از جمله دو کوکب بر دو شعبه
دم اوست بمقدار ده نیزه از یکدیگر دور انکه بطرف جنوبست
ذنب قیطس جنوبی گویند و آن دیگر را که اصغرست ذنب قیطس
شمالی دوم صورت **جبار** است و عوام او را ترازو
خوانند و جوزا نیز گویند چنانکه مذکور شد مردی را

مانند

مغرب دوازده ستاره است پنجم صورت **کلب اکبر** است سگی را مانند



رونده بر دنبال صورت جبار رو از پنجست او را الکلب الجبار نیز
گویند و هجده کوکب است خارج یازده از جمله کوکبها [illegible] کوکبی از این
کلب که روشنترین کواکب ثابتست و او را شعرای یمانی خوانند و [illegible]
بر جانب یمین است و او را [illegible] الجبار نیز گویند و کوکبی که بر دست نزدیک
اوست بمقدار سه گز و نیم که او را مرزم جبار خوانند ششم صورت **کلب**
الاصغر



است وان دو ستاره است یکی را که روشن تر است شعرای شامی گویند
بجهت آنکه غمیصا او بجانب شامی است وان دیگر را که بعد ردوکر
ازو دور است مرزم شامی خوانند و سبب تسمیه این دو ستاره
بطریق شباهت او است بشعرای یمانی و مرزم او و عرب شعرای عبور
وشامی را غمیصا گویند و از خرافات ایشان است که شعریان خواهران
سهیل اند و میان سهیل و جوزا ازدواج بسته اند و پس سهیل
پشت جوزا را بشکست و بجانب جنوب گریخت و شعرای
یمانی از عقب او از مجره بگذشت ازین جهت او را عبور گفتند
و شعرای شامی چندان بر مفارقت بگریست که چشمش پوشیده
شد ازین جهت او را غمیصا گفتند چون غموص در لغت
فرو پوشیدن چشم است هفتم صورت **سفینه**
است که کشتی را ماند چهل و پنج کوکب است ازین کواکب
سهیل که معروف و مشهور است بر لنگر کشتی است

هشتم



هشتم صورت **شجاع** ماری را ماند دراز و باریک



کثیر العطفات سر او چهار کوکب منقار است میان جنب الاسد و شعری

ش هی و نهایت دم او در جنوب سماک اعزل است ستاره کان او
بیست و پنج اند خارج و از جمله کواکب داخله کوکبی است ودر روشنی بر کرد
صورت است در حوالی او هیچ کوکب دیگر نیست او را فرد الشجاع و عنق الشجاع
کویند نهم صورت **باطیه** است قدحی را ماند که حرق شده باشد
کعب او بر پشت شجاع از جهة شرق این دو صورت در دو
کوکب است هفت ستاره است دهم صورت **غراب** است زاغی را ماند

سه ستاره کوکب است و در نظر ... او
بر پشت شجاع و در ... که ...
در دو کوکب ... و او را باطیه
نیز خوانند ۱۲



بر روی مغرب بر شجاع نشسته و کوکبی از شجاع بر منقار اوست
که او را منقار الغراب کویند یازدهم صورت **قنطورس**

باشد و بواسطه تحرک افلاک ثمانیه باین حرکت ان فلک را
محیط و فلک اثبات کرده اند چه فطرت سلیمه شاهد است باینکه
تحریک افلاک داخل خارج که در وسعت و ثخن اضعاف اضعاف
او باشد مستنع مینماید و بران هیچ کوکب نیست و ازینجهة او را
فلک غیر مکوکب و فلک اطلس خوانند و چون محیط است بکل
ازین افلاک عظیم است فلک اعلی کویند و چون محرک است بر افلاک است
ازین فلک افلاک کویند و چون منتهای افلاکست ازرا
فلک اقصی خوانند و چون غایت امتدادات است محدد الجهات
کویند و در عرف اهل شرع ازرا عرش کویند و هر یک
از افلاک ثمانیه مذکوره را حرکتیست از مغرب بمشرق بخلاف حرکة
فلک اعظم که ان از مشرق بمغرب است چنانکه بنظر جلیل
و دقیق بران دال است و چون بروج را ابتدا از
مغرب کرفته اند حرکات از مغرب بمشرق اعم بر توالی
بروج باشند و صورت افلاک تسعه با عناصر اربعه که بترتیب

در جوف فلک قمر اند بحسب تسطیح اینست و باید دانست که
افلاک نه گانه را بغیر فلک را که مشتمل بکواکب
سیاره است فلک کلی
آن کوکب خوانند
و در
ضمن
هر یک افلاک
دیگر است که آنرا فلک جزئیه گویند



وچون در این رساله بعضی نکات مندرجست که ادراک آن
موقوف بر معرفت افلاک جزئیه است واجب نمود که در این جا
هیأت و کیفیت هر یک بیان کنیم بعون الله تعالی بعد هذا
مخفی نماند که فلک کلی هر یک کوکب را فلک ممثل آن
کوکب گویند بجهة آنکه مماثل فلک البروج است چه مراکز آنها با مرکز فلک البروج
که آنرا مرکز عالم گویند متحدند و مناطق و اقطاب آنها نیز در
سمت ذات منطقه و اقطاب اوست و در حرکات نیز با او موافق اند

هم در مقدار

هم در مقدار و هم در جهة سوی ممثل قمر که مقدار حرکه او در خلاف
توالیست و زیاده از مقدار حرکات سایر ممثلات و منطقه
هر یک از ممثلات را مجاز نیز ممثل گویند و چون اجرام سماوی
بسائط اند و حرکاتیکه از سیارات مشاهده میشود مختلفه
و مقتضی بساطة آنست که متشابه باشند باین سبب در تحت ممثلات
افلاک دیگر اثبات کردند و بعضی شامل ارض و بعضی غیر شامل
چنانکه شمس را دو فلک است یکی ممثل که فلک کلی اوست و آن
معلوم است دوم خارج مرکز و آن فلکیست متوازی السطحین
در داخل ثخن ممثل و مرکزش نقطه بود غیر مرکز عالم لکن منطقه او
در سطح منطقة البروج بود و سطح محدب او مماس سطح
محدب ممثل بود بر نقطه مشترکه و آنرا اوج گویند و مقعرش
نیز مماس مقعر او بود بر نقطه مشترکه و آنرا حضیض گویند و چون
فرض کنیم که خارج مرکز از ممثل منفصل شود هر آینه دو کره
مختلفة الثخن از ممثل باقی ماند یکی محیط بخارج مرکز و دیگری

شمس

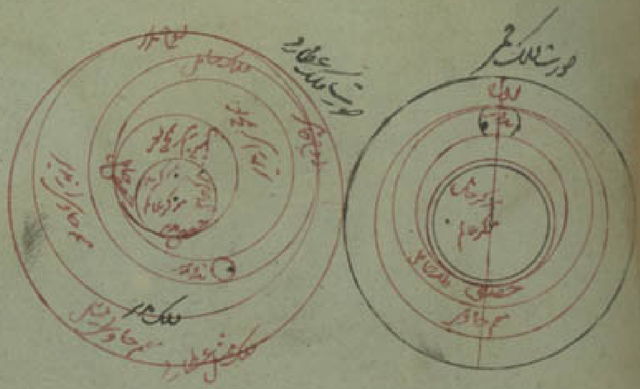
محاط اول را اسم حاوی گویند دوم را اسم محوی و رقت حاوی از جانب
اوج بود و غلظش از جانب حضیض و رقت و غلظ محوی بر عکس
و منجمان این سبب گویند که چون بعد از افراز هر دو را
منطبق خارج مرکز سازند ممثل تمام شود و شمس را همین بود دیگری
مصمت متفرق در ثخن خارج مرکز چنانکه سطح او مماس دو سطح
خارج شده است بر دو نقطه و کواکب علویه و زهره را بعد از ممثل
دو فلک دیگر است اول خارج مرکز و آن در ثخن ممثل است چنانکه
در آفتاب گفتیم الا آنکه منطقه این افلاک در سطح منطقه
ممثلات خود نباشد بلکه مقاطع اند با آن دوم تدویر
و آن فلکی بود مصمت در ثخن خارج مرکز همان نوع
که آفتاب در ثخن خارج مرکز خود و کوکب در تدویر
متفرق است چنانکه سطح تدویر با سطح کوکب بیک نقطه مماس
کرده است و فلک خارج مرکز را در غیر فلک شمس حامل خوانند و قمر را
غیر از ممثل سه فلک دیگر باشد اول مایل و آن فلکی بود

متوازی

متوازی السطحین در جوف ممثل چنانکه سطح محدب او مماس
سطح مقعر ممثل است و سطح مقعر او مماس عالم کون و فساد
و این فلک اگرچه با ممثل متحد المرکز است اما منطقه هر یک
مقاطع آن دیگر است بر دو نقطه که آن را عقدتین گویند
و فلک ممثل را در قمر فلک جوزهر نیز گویند دوم حامل
در ثخن مایل چنانکه حامل سایر کواکب در ثخن ممثل
خود و منطقه این فلک با منطقه مایل منطبق باشد
سیم تدویر و آن متفرق باشد در حامل بطریق
بطریق تدویر باقی کواکب لیکن منطقه این
فلک دائما داخل در سطح منطقه حامل بود و کذا
سایر کواکب و عطارد را نیز بعد از ممثل سه
فلک دیگر بود اول مدیر و آن در ثخن
ممثل بود بطریق حوامل در ممثلات خود و منطقه اش
مقاطع منطقه ممثل بود دوم حامل و آن

در تحت مدیر بود چنانکه مدیر در تحت ممثل و منطقه اش
در سطح منطقه مدیر بود و سطح تدویر بود و در تحت
حامل علی الرسم و هر یک ازین دو کوکب نیز علی الرسم
متحرکند در تدویر خود و از آنچه گفتیم لازم می آید
که عطارد را دو اوج باشد یکی مشترک میان ممثل و مدیر
و آنرا اوج حامل مدیر خوانند و یکی مشترک میان مدیر و حامل
و آنرا اوج حامل خوانند و دو حضیض همان طریق و نیز
زهره را چهار متمم باشد دو از ممثل و دو از مدیر
صورت افلاک نیز کوکب [illegible] برین [illegible] تا وانمائیم





اما تقویم کوکب عبارت از بعد موضع اوست از راس الحمل
یعنی قوسی است از منطقة البروج میان اول حمل و موضع کوکب بر
توالی بروج و آنرا طول کوکب نیز گویند و مراد بموضع کوکب
در طول طرف خطی بود که از مرکز عالم بمرکز کوکب گذرد و بفلک اعلی منتهی
شود اگر کوکب بر منطقة البروج بود و الا نقطهٔ تقاطع دایرهٔ عرضی
بود که بطرف خط مذکور گذرد با منطقة البروج آن نقطهٔ تقاطع
که اقرب بود بطرف خط مذکور و این خط را در عرف اهل هیئت
خط تقویمی گویند و حرکتی که کوکب بآن حرکت این

قوس را قطع کند حرکت طولی و حرکت تقویمی و در تقویم تام و شمسی بعد از
جداول تواریخ مشهوره بجهت تقاویم کواکب سبعه سیاره هفت جدول
بیاورند و ابتدا بشمس کنند زیرا که اشهر و اضوء و اشرف و اعظم
کواکبست پس بقمر چه بعد از شمس او اظهر و اضوءست و در اختیارات
با حوال قمر احتیاج بیشتر از سایر کواکبست پس خمسه متحیره را
ابتدا از زحل بترتیب افلاک بیاورند و اسم هر یک از سیارات
در سطری که بر فوق جدول اوست مصرح بنویسند و در جدول
هر کوکب موضع ان کوکب از فلک البروج یعنی منتهای
قوس تقویمی کوکب از منطقة البروج در نصف النهار هر
روزی از ایام اسابیع و تواریخ بازای ان روز ثبت کنند
تا معلوم شود که در هر نصف روز تقویم کوکب چه مقدارست
و تخصیص نصف النهار از سایر اوقات بجهة انست که
باعتقاد منجمین مبدأ اشبانروز است چنانکه در باب
ششم معلوم گردد به رقم اول رقم برج یعنی رقم اول که

این

این ارقامست موضوع باشد بجهة برج و آن هرگز از یازده متجاوز
نگردد چه اگر دوازده شود باول حمل انتقال کند و دور تمام
گرفته شود و رقم صفر در ان مرتبه مثبت شود و رقم دوم
موضوع باشد بجهة درجه و ان هرگز از بیست و نه زیاده نشود
چه اگر سی شود از ان مرتبه ساقط گردد و عوض آن یک برج بر رقم
این زیاده شود و این را رفع گویند و رقم سیم موضوع باشد
بجهة دقیقه و ان هرگز از پنجاه و نه نگذرد چه اگر بشصت رسد
از ان مرتبه ساقط گردد و بمرتبه ما قبل خود مرفوع شده
یک درجه اضافه رقم ان مرتبه شود و مراتب تقویم کوکب در
دفتر از دقیقه زیاده نباشد الا نادر و گاه باشد که در چند
روز متوالی یکی ازین ارقام مکرر شود بسبب آنکه مقدار حرکت
کوکب در ان ایام در غیر مرتبه آن رقم متعدد نشود و در ان محل
آنرا یعنی آنرا از روزها بجهة تخفیف کتابت الا نادر در روز
اول و آخر ننویسند جایش خالی گذارند تا مراتب مشتبه نشود

چه اگر خالی نباشد بانکه رقمی از مرتبه دیگر انجا نوشته شود
ناظر از ان مرتبه اعتقاد کند و باقی مراتب بدین سبب مختل
گردد و گاه باشد که زیاده از یک رقم در چند روز متوالی مکرر شود
و جایگاه خالی گذارند

ایشان مراد از مسیرات انجا مدة یکدور کوکبست و
مکث او در برجی و مدعا از دور کوکب مفارقت اوست از نقطه معینه
از فلک البروج تا معاودت او بهمان نقطه و در رصد و امتحان
معلوم شده است که دورات متتالیه کواکب سیاره متفاوته
المدت الا الشمس که تفاوت دورات او محسوس نیست پس
بواسطه این تفاوت مقادیر مدت دوره خط وسطی هر کوکب که
فی الحقیقه متشابه الحرکتست و آنرا حرکت وسط گویند کما تعرف
بجا مدت دوره حقیقی ان کوکب مسطور داشته و بجهة سهولت
کسوران اسقاط نموده و دوره حقیقی ازین دوره گاه کمترست
و گاه بیشتر پس معتبر باید که افتاب در مدت یکسال دوره تمام
کند

کند تحقیقا چه سال شمسی چنانکه سبق ذکر یافت عبارت از دوره
اوست و برجی را در سی روز تمام کند تقریبا قید تقریبا بجهة اختلاف
مدت مکث اوست در بروج بسبب سرعت و بطو حرکت او و درین زمان
بمحاسبه زیج جدید سلطان الشهید مکث افتاب در برج حمل سی روز
و پانزده ساعتست و در ثور سی و یک روز و دو ساعت و نیم تقریبا
و در جوزا سی و یک روز و نه ساعت و در سرطان سی و یک روز و
ده ساعت و در اسد سی و یک روز و پنج ساعت و در سنبله سی روز
و نوزده ساعت و در میزان سی روز و شش ساعت و در عقرب
بیست و نه روز و نوزده ساعت و در قوس بیست و نه روز و
دوازده ساعت تقریبا و در جدی بیست و نه روز و ده ساعت
و در دلو بیست و نه روز و شانزده ساعت و در حوت سی و
دو روز و دو ساعت و ماههای شمسی حقیقی عبارت ازین مدتهاست
و تغیر فاحش درین ازمنه نشود مگر در مدتهاء مدید و چه عادا رزر
درین مقام شبانروز است و قمر دوره را در بیست و هشت

روز و ثلث روزی تمام کند تقریبا و تحقیقا از ثلث کمتر است بهفده
دقیقه ساعتی لیکن چون تفاوت اندکیست بقید تقریبا گنجیده است
و برجی را در بیشتر از دو روز و کمتر از سه روز تمام کند بحسب سرعت
و بطوء سیر او گاه باشد که چون در حدود غایت سرعت بود
در دو روز یا کمتر از دو روز باندک کمتر از یکساعت برجی تمام
کند و زحل در قرب سی سال دوره تمام کند قید قرب بسبب آن است
که دوره وسطی او تحقیقا بیست و نه سال و پنج ماه و سه روز و شانزده
ساعت و بیست و یکدقیقه است و مراد از سال درین مباحث
سال شمسی است و از ماه سی روز و برجی در دو سال و نیم
تمام کند تقریبا قید تقریب در اینجا دو وجه دارد یکی آنکه
زمان دوره متساوی بر عدد بروج قسمت کرده است و حال
آنکه مکث او در هر برج بحسب بطوء و سرعت سیر او متفاوت است
دوم آنکه بر تقدیر تساوی مکث چون مدت دوره تقریبیست
خارج قسمت او بر دوازده هم تقریبی باشد و مشتری

دوره

دوره را در قرب دوازده سال تمام کند و بحسب تحقیق مدت
دوره وسطی او یازده سال و دو ماه و سیزده روز و یازده
ساعت و نه دقیقه است و برجی در یکسال تقریبا و وجه تقریب اینجا هم
دو است و مریخ دوره در قرب یکسال و ده ماه و نیم تمام کند و بحسب
تحقیق مدت دوره وسطی او یکسال و ده ماه و بیست و یک روز و بیست و
دو ساعت و پنجاه دقیقه است و برجی را در یکماه و نیم تمام کند تقریبا
چون سریع السیر بود و ما یکسال استقرا نمودیم در حال سرعت سیر
در مدت چهل روز باندکی کمتر برجی را تمام کرد و هر یک از سفلیین
دوره را در قرب یکسال تمام کند قید قرب مگر نظر بدوره حقیقی
ایشان باشد والا در وسطی احتیاج نیست و چون مستقیم
و سریع السیر باشند زهره برجی را در بیست و هشت روز تقریبا
تمام کند و عطارد در شانزده روز تقریبا قید تقریبا ازین جهت است
که هر یک ازین دو کوکب گاه باشد که در سرعت سیر فی الجمله کمتر ازین
مدت برجی تمام کند لیکن در عطارد مقدار کمی بیکروز نرسد و ما یکسال

استقرا نموده‌ایم زهره در حال سرعت سیر در مدت چهار روز و کسری برجی
تمام کرد و قید سرعت درین سه کوکب اخیر از نسبت که گاه باشد که در
حال سرعت سیر در برجی باشند و در حال بطؤ در برجی و تفاوت میان مدت
مکث ایشان درین دو برج بسیار است بخلاف علوی که در مدت قطع
کردن برجی هم بطی شوند و هم سریع و چون چنین باشد تفاوت میان مدت
سیر ایشان در دو برج اندکی بود و قید مستقیم در عطارد از نسبت
فقط چنانکه محقق طوسی در سی فصل کرده چه او را در رجعت نیز سرعت
سیر است و زمان مکث او در برجی که در ان راجع و سریع گردد
متفاوت است با زمان مکث او در برجی که در ان مستقیم و سریع گردد
بکثری بخلاف مریخ و زهره که ایشان را در رجعت سرعت نیست چه
سرعت عبارتست از زیادتی حرکت تقویمی کوکب بر حرکت وسطی
چنانکه بعد ازین بیاید و حرکت رجعی ایشان در هیچ وقت بحرکت
وسطی نمیرسد پس قید سرعت سیر در ایشان کافی باشد
و اینکه مصنف زهره را در قید مستقیم داخل داشته ممکن است که آنرا

در قید بیانی تعبیر کنیم و در عطارد به احترازی لیکن بر تقدیریکه
سرعت کوکب اعم باشد از آنکه در تمام برج بود یا در بعضی که
اگر مخصوص باشد بتمام برج قید مستقیم در هر دو کوکب بنظر ثانی
خواهد بود و کواکب ثابته دوره را در بیست و چهار هزار
سال تمام کنند و برجی در دو هزار سال که خارج قسمت بیست و
چهار هزار است بر عدد بروج و درجه را در شصت و شش سال
که خارج قسمت دو هزار است بر عدد درجات برجی تقریبا
و دو ثلث بتقریب چه ثلثان سالست که کسر خارج قسمت است و مصنف
بجهت سهولت اسقاط آن کرده است بر ازهان مستقیمه مخفی
نماند که کمیت حرکات ثوابت را بحسب ارصاد مختلف یافته اند
و قدما را مثل ارسطو و تبع او عقیده آن بوده است که ایشان را
غیر حرکت یومیه حرکتی دیگر نیست و لهذا اسناد آن بحرکت فلک
ثامن کرده اند و چون نوبت به ابرخس رسید در بعضی از ثوابت
قریب منطقه را رصد کرده و در ایشان حرکتی یافت بطیئه از مغرب

مشرق لیکن از غایت قلت حرکت آن مطلع نشده است بعد از آن
بطلمیوس و مانالاوس بطریق تدقیق چون مرتکب این امر شدند
رای ایشان برقرار گرفت که در هر صد سال درجه قطع میکنند
و جمعی از متاخرین مثل ابن الاعلم و غیره در تحقیق مطلب استقصای
تمام نموده گفته اند که در هر هشتاد سال درجه قطع میکنند و این
موافقت با آنچه محقق طوسی و سلطان المغفور در ارصاد خود
یافته اند اما اعتقاد جماعتی که در زمان مامون خلیفه رصد کواکب
کرده اند آنست که در هر شصت و شش سال درجه قطع میکنند
و حکیم فاضل محی الدین مغربی که از راصدان مراغه است چند
کوکب را مثل عین الثور و قلب العقرب رصد کرده مطابق
یافته است با آنچه در زمان مامون یافته اند و اعتماد مصنف بر این
قولست و هر یک از خمسه متحیره گاهی مستقیم باشند یعنی بر
توالی حرکت کنند و گاهی راجع یعنی بر خلاف توالی حرکت
کنند و گاهی مقیم یعنی ساکن نمایند چه اگر مقدار تقویم کوکب

در یک نصف النهار بیشتر از نصف النهار سابق بود مستقیم
باشد و اگر کمتر بود راجع و اگر مساوی بود مقیم و اقامه باین
نوع که گفتیم در کواکب علویه و زهره محسوس شود و در عطارد
چون سریع السیر است مدت اقامت یک شبانروز نرسد و اگر احیانا
در دو نصف النهار متوالی بر یک دقیقه باشد آن اقامت نبود
بلکه بعد از نصف النهار اول از آن دقیقه بگذرد و در آن
شبانروز راجع یا مستقیم گردد و در نصف النهار ثانی بهمان
دقیقه عود کند و در حوالی مبدا رجعت و استقامت یعنی بعد از
انتها احد الی البین و قبل از ابتدای دیگر مقیم شوند چه در علم
حکمت مقررست که در ما بین حرکتین مختلفتین فی الجهة سکونی
متحقق است و پیش از شروع در شرح کلام چاره نیست از تحقیق رجوع
و آنچه بآن متعلق است پس میگوییم که چون دو خط از مرکز عالم
خارج شود و از جانبین تدویر مماس او شوند منطقه تدویر
باین دو نقطه مماس بدو قسم مختلف منقسم شود اعلی و اسفل

ولا محاله قسم اعلی اعظم بود از اسفل و مخفی نماند که قوسهای متساوی
از قطعه علیای تدویر انچه بذروه اقربست اعظم نماید از انچه
ابعدست و همچنین قوسهای متساوی از قطعه سفلی انچه اقربست
بحضیض تدویر اعظم نماید از انچه ابعدست پس حرکت تدویر
در قسمی اعظم سریع نماید و در قسمی اصغر بطی و مراد بذروه و حضیض
تدویر دو نقطه تقاطع محیط تدویرست با خطی که از مرکز عالم
خارج شود و از مرکز تدویر گذشته بفلک اعلی منتهی شود
انکه دورترست ذروه مرئی گویند و انکه نزدیکترست حضیض
مرئی و حرکتی که این خط بان حرکت متحرک باشد حرکت مرکز معدل
گویند چو مرکز تدویر بران خطست و ان حرکت همیشه بر توالی
باشد و چون مرکز هر یک از خوامس متحیره از مرکز عالم خارجست
لا محاله مرکز تدویر از مرکز عالم در یک قطعه حامل بعید بود
و در قطعه دیگر قریب و غایت بعد وقت وصول او باشد بنقطه
اوج و غایت قرب وقت وصول آن بود بنقطه حضیض و ازن

لازم

لازم اید که حرکت مرکز معدل در قطعه بعیده بطی بود و در قطعه قریبه
سریع و حرکتی که واسطه باشد تقریبا میان این سرعة و بطو
انرا حرکة وسط کوکب گویند فاذا تمهد هذا باید دانست که
چون افلاک مدویر شامل الارض نیستند لاجرم اگر اعلی ایشان بر توالی
حرکت کند حرکة اسفل بر خلاف توالی خواهد بود چنانکه در متحیره هست و اگر اعلی
بر خلاف توالی باشد اسفل بر توالی خواهد بود چنانکه در قمرست و هر یک
از کواکب متحیره چون در اعلی تدویر باشند حرکت ایشان بتوالی سریع
نماید چه کوکب درین حال بمجموع حرکة مرکز معدل و حرکت تدویر
متحرک باشد و چون باسفل تدویر انتقال کند حرکت کوکب بتوالی
بطو پیدا کند بسبب انکه درین حال کوکب بمقدار فضل حرکت مرکز
معدل بتوالی بر حرکت تدویر بخلاف توالی حرکت کند و بنا بر انچه
قبل ازین مذکور شد هر چند کوکب بحضیض نزدیکتر شود حرکت
تدویر بخلاف توالی سریعتر و فضل مذکور کمتر شود و کوکب بطی تر
نماید اما چون هنوز حرکت مرکبه کوکب بتوالیست کوکب را مستقیمه

گویند تا بجایی رسد که حرکت مدیر بخلاف توالی با حرکت مرکز معدل بتوالی
مقاومت کنند و کوکب چند گاه چنان نماید که در یکجای ساکن است و درین
حال کوکب را مقیم گویند و بعد از آن حرکت مدیر بخلاف توالی
زیاده آید بر حرکت مرکز معدل بتوالی کوکب بمقدار آن زیادتی بخلاف
توالی متحرک نماید و درین حال کوکب را راجع گویند [illegible]
[illegible]
رسد و آنجا غایت [illegible] در رجعت [illegible]
و چون از حضیض [illegible] و در رجعت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اول [illegible]
و [illegible] کوکب در [illegible] دو بار
مقیم گردد یکی بعد از استقامت و پیش از رجعت و آن را مقام
[illegible] و دیگری بعد از رجعت و پیش از استقامت و آن را

مقام

مقام ثانی خوانند و چون ذروه اوج تدویر جهت حرکت او در قطعه
علیا که بخلاف توالی است [illegible] از حرکت وسط او نیست پس رجعت لازم
باشد لیکن در قطعه علیا بطی و در قطعه سفلی سریع نماید و چون
حرکت مرکز معدل نسبت به مرکز تدویر مختلف است لا محاله مدت [illegible]
[illegible] حرکت مرکز
[illegible]
[illegible]
[illegible] زمان استقامت
[illegible]
[illegible]
و چهار روز [illegible]
و پانزده روز [illegible]
سه ماه و چهار روز [illegible]
اضعف زمان استقامت [illegible]

و مشتری را نه ماه و مریخ را یکسال و ده ماه و هفت روز و زهره را
یکسال و پنج ماه و بیست روز و عطارد را سه ماه و سه روز
و اعظم زمان رجعت زحل را چهار ماه و بیست و یکروز است و مشتری را
چهار ماه و سه روز و مریخ را دو ماه و بیست و یکروز و زهره را
یکماه و چهارده روز و عطارد را بیست و سه روز و اصغر زمان
رجعت زحل را چهار ماه و شانزده روز است و مشتری را سه ماه
و بیست و هشت روز و مریخ را دو ماه و شش روز و زهره را
یکماه و ده روز و عطارد را بیست و یکروز و در تقویم تام شمسی
علامت مبداء رجعت و استقامت هر کوکبی از انجا که در اثنای تقویم
ان کوکب ثبت کنند بنوعیکه فاصله باشد و دو روز را که در ما بین
نصف نهارین ان دو روز کوکب ابتداء رجعت یا استقامت
کرده باشد جدا و بجهة تعیین وقت ان بر حاشیه نیز
نویسند یعنی در جدول اتصالات کلیه در محاذی روزیکه در ان
روز یا شب قبل از ان ابتداء رجعت یا استقامت کرده باشد

و علامت

و علامت مبداء استقامت مت باشد و از مبداء رجعت عت و چون
خواهند که بر حاشیه ثبت کنند اول علامت مبداء استقامت یا
رجعت نویسند ملحق بعلامت کوکب راجع یا مستقیم پس علامت روز
که ان یمت یا علامت شب که لام است پس علامت یکی از ایام سابع
ملحق بعلامت روز یا شب پس علامت ساعات و دقایق که گذشته
از اول روز یا شب و در بعضی تقادیم بهمین اکتفا نمایند و در اثنای
تقویم کوکب هیچ ننویسند و در تقویم قمری بر حاشیه ثبت کنند اما
علامت ساعات دقایق کمتر نویسند و در بعضی تقاویم تام و شمسی در جدول
تقویم هر یک از علویین در وقت اقامت ایشان لفظ مقیم مصرح
نویسند چنانکه با علامت رجعت یا استقامت مقاطع و مدت
اقامت در زحل هفده روز است و در مشتری پنج روز و سیر تقویمی
کوکب خواه راجع باشد و خواه مستقیم در شبانروزیکه ابتداء هبوط
کوکب خوانند اگر مساوی سیر شبانروزی وسط ان کوکب باشد
انرا سیر وسط گویند و کوکب را در ان حال متوسط السیر و معتدل

البیر خوانند و اگر زاید باشد بر سیر وسط و هر چند بر آید آن

زیادتی در تزاید بود آن را سیر زاید متزاید گویند و اگر در تناقص

بود آن را سیر زاید متناقص گویند و کوکب را درین دو حال

سریع السیر خوانند و اگر در سیر تقویمی ناقص باشد از سیر وسط و هر چند

بر آید روی در تناقص نهد آن را سیر ناقص متناقص گویند و اگر

روی در تزاید نهد آن را سیر ناقص متزاید گویند و کوکب را درین

دو حال بطیء السیر خوانند و در تقویم نام گاه باشد که این احوال را

در اثنای تقادیم کواکب سبعه بر جدا اول آن ترتیب کنند و

علامات آنها اینست سط سیر اوسط بقید سیر زاید متزاید متق

سیر زاید متناقص صق متنق سیر ناقص متناقص قق متقید سیر ناقص

متزاید و حرکت وسط مر زحل را شبانروزی دو دقیقه

است و مشتری را چهار دقیقه و پنجاه و نه ثانیه و مریخ را سی و یک دقیقه

و بیست و شش ثانیه و شمس را پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه

و زهره و عطارد را همین مقدار و قمر را سیزده درجه و

دو دقیقه



دو دقیقه و سی و پنج ثانیه

اولا باید دانست که بعد نقطه از دایره

در سطح کره قوسی بود از عظیمه که بان نقطه بدو قطب ان دائره

گذرد ما بین ان نقطه و محیط ان دایره از جانبین که اقرب

از ان باشد پس بجهة معرفت بعد نقطه مفروضه از منطقه فلک نهم

که انرا معدل النهار گویند دائره فرض کنند که بدو قطب ان

فلک و ان نقطه گذرد و قوسی که ازین دایره میان نقطه مفروضه

و معدل النهار باشد بشرطی که زیاده از ربع نبود انرا بعد ان

نقطه گویند از معدل النهار و بعد اجزاء منطقة البروج را

از معدل النهار میل اول ان جزو گویند بقیاس میل ثانی ان

جزو که ان قوسی باشد از دائره عرضیه که بجزو مفروض گذرد

و ما بین منطقة البروج و معدل النهار از جانب اقرب و لفظ

میل چون مطلق مذکور شود مراد میل اول باشد و چون آفتاب خود ابدا

بر منطقة البروج است میل جزوی را که آفتاب در و بود میل آفتاب

نیز گویند بخلاف کواکب دیگر که چون در اکثر اوقات بر منطقة البروج مستقیمند
بر ایشان میل الملاق نکنند بلکه بعد کوکب از معدل النهار گویند
و دایره میلی که بر راس سرطان و جدی گذرد آنرا دائره ماره
باقطاب اربعه گویند بجهة مرور او بقطبین معدل النهار و قطبین
فلک البروج و قوسی که ازین دایره که ما بین منطقة البروج و معدل
النهار باشد از جانب اقرب از میل کلی و میل اعظم گویند
چون عظمت از باقی میول و مقدار میل کلی را انجب ارصاد مختلف
یافته اند و بحسب زیج جدید الغ بیگ بیست و سه درجه و سی
دقیقه و هفده ثانیه است اما میل افتاب یعنی میل اول
او بعد اوست از معدل النهار که منطقه فلک نهم است و او را
معدل النهار ازین سبب گویند که چون کره افتاب بسطح این
دایره باشد تقریبا شب و روز متساوی شود در جمیع مواضع
و فصل مشترک میان سطح این دایره و سطح کره ارض را خط
استوی گویند و او را یعنی افتاب را مداریست از مرکز او بحرکت خاصه او

که داخل در سطح منطقه فلک هشتم است که آنرا منطقة البروج گویند
از آنجهة مرور این دایره باوسط بروج و لهذا منطقه اوساط بروج
نیز گویند و از جهة ملازمت افتاب مر این دایره را دایره شمسیه
نیز گویند و این منطقة البروج مقاطع معدل النهار است بر دو نقطه
متقابل چون معدل النهار و منطقة البروج از دوایر عظام اند و دو قطب
هر یک غیر دو قطب آن دیگر است لازم می آید که مقاطع کنند
این دو دائره بر دو نقطه مشترک متقابل که منحصر باشد میان
این دو نقطه نصف هر یک ازین دو دایره و این در شکل دوازدهم
اولی اکرثاذوسیوس مبین شده است و از نقطتین مذکورتین
آن نقطه که افتاب چون بحرکت خاص خود از آن بگذرد
و در شمال معدل النهار باشد یعنی در جهة قطب او که نزدیک است
بکوکب جدی از نقطه اعتدال ربیعی گویند از جهة تساوی
شب و روز و حصول ربیع در وقت وصول افتاب باین نقطه
در معظم معموره و مبدا بروج یعنی و حمل را ازین نقطه

گرفته اند و لهذا از نقطه حمل نیز گویند و آن دیگر را چون
آفتاب از و بگذرد در جنوب معدل النهار باشد نقطه اعتدال
خریفی بسبب آنکه چون آفتاب باین نقطه رسد تساوی شب و
روز و حصول خریف باشد در اکثر معموره و این نقطه هر آینه اول
برج میزان باشد و وجه تسمیه این دو جهت شمال و جنوب نسبت
گرنیمی که ازین دو جهه میوزد موسومت باین دو رسم و از
ابتداء گذشتن آفتاب از نقطه اعتدال ربیعی تا رسیدن
او بغایت بعد از معدل النهار که محل تقاطع دایره ماره
باقطاب اربعه ست با منطقه البروج و انرا انقلاب صیفی گویند بسبب
انقلاب زمان چین وصول آفتاب بان نقطه از ربیع بصیف
در اکثر ربع مسکون میل شمالی صاعد زاید باشد اما شمالی بسبب
وقوع آفتاب درین مرور در شمالی معدل النهار اما زاید
بسبب تزاید فرجه منطقتین از نقطه اعتدال ربیعی تا نقطه انقلاب
صیفی که اول برج سرطان ست اما صاعد بسبب صعود او

درین

درین حال بجانب سمت الراس لیکن مخفی نماند که این حکم مخصوص است
ببلادی که آفتاب بسمت الراس ان بلاد در هیچ وقت بجانب
شمال میل نکند که اگر موضعی باشد از معموره که آفتاب از سمت الراس
ان موضع بجانب شمالی متجاوز باشد مثل حبشه و زنگبار و ولایت
یمن و مکه معظمه و بعضی از بلاد هند درین حال از وقت گذشتن
او از سمت الراس تا غایت بعد میل شمالی هابط و زاید باشد در ان
موضع و از انجا یعنی از غایت میل تا رسیدن بنقطه اعتدال
خریفی میل شمالی هابط ناقص باشد بسبب وقوع آفتاب در شمال
معدل النهار و هبوط او از سمت الراس و تناقص فرجه
منطقتین در مابین این دو نقطه اما اگر آفتاب درین مرور
بطرف شمال سمت الراس موضعی گذرد ان هنگام در ان موضع
میل شمالی صاعد ناقص باشد و از ابتداء گذشتن او از نقطه
اعتدال خریفی تا غایت بعد که محل تقاطع دیگرست از دایره
ماره باقطاب اربعه با منطقه البروج و انرا اول جدی

ونقطه انقلاب شتوی خوانند بسبب انقلاب زمان حین وصول
افتاب باین نقطه از خریف بشتا در جمیع معموره میل جنوبی بالطبع تام
باشد واز انجا تا رسیدن بنقطه اعتدال ربیعی میل جنوبی متصاعد
ناقص باشد وانیجا بمقایسه ما سبق معلوم است لیکن حکم صعود
وهبوط میلی بجنوبی در جمیع معموره کیست چه در ربع مسکون افتاب
در میل جنوبی هرگز بشمال سمت الراس مایل نشود وکواکب دیگر را
اگرچه بعد از معدل النهار باشد لیکن ثبت انها در تقویم
مصطلح نیست وعمل آن هم فی الجمله متعسر است وصورت وضع
معدل النهار با فلک البروج وتزاید وتناقص میل برین گونه است اما



یعنی قوسیست از دایره عرضیکه بمرکز کوکب گذرد ومیان خط تقویمی کوکب

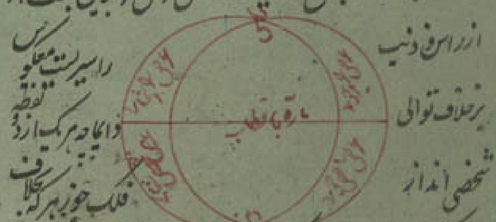
ا منطقه

ومنطقة البروج از جانب اقرب پس شمس را عرض نباشد چه مرکز او
دایما در سطح منطقه خارج مرکز است ومنطقه خارج مرکز در سطح منطقه
ممثل ومنطقه در سطح منطقة البروج ومرکز قمر را مدار لیست نه در سطح
منطقة البروج بلکه مقاطع است با منطقة البروج بر دو نقطه متقابل مدار
مرکز قمر منطقه مدویرست ومنطقه مدویر در سطح منطقه حامل ومنطقه
حامل در سطح منطقه مایل پس منطقه مایل مدار قمر باشد ومرکز از وزایل نشود
وچون این منطقه مقاطع است با منطقه جوزهر که داخل در سطح منطقة
البروج است پس مقاطع منطقة البروج نیز باشد وچون عظیمه است
تقاطع بر دو نقطه متقابل بود چنانکه در معدل النهار ومنطقة البروج
گفتیم آنرا یعنی آن نقطه از دو نقطه مذکوره که قمر چون بحرکت
خاص خود از ان بگذرد عرضش شمالی شود یعنی بطرف
شمال منطقة البروج آید نقطه راس ومجاز اشمالی قمر نیز گویند
وان دیگر را که چون قمر از ان میگذرد عرضش جنوبی میشود
نقطه ذنب ومجاز جنوبی قمر گویند وراس وذنب بسبب آن

گویند که شکلی را که حادث شده است در ما بین نصف مایل و
نصف ممثل از جانب اقرب تشبیه کرده اند باژدها و منتهی
طرفین او این دو نقطه است و تخصیص مجاز شمالی براس و مجاز جنوبی
بذنب بسبب سعادت اول و نحوست ثانیست و هر دو را عقدتین
و جوزهرین خوانند اما تسمیه ایشان بعقدتین بسبب آنکه تشبیه
کرده اند هر یک را بعقده که در میان دو خط افتد که اینجا عبارت
از دو دایره است و اما بجوزهرین بعضی گویند بجهة آنکه جوزهر
معرب جوزگره است که مراد همان معنی اول باشد و بعضی دیگر گفته اند
که معرب گوزهرست چه طرف اژدهای مذکور واقع اند و صعود
و هبوط و زیاده و نقصان در عرض بقیاس میل معلوم شود یعنی
از وقت گذشتن قمر از عقده راس تا غایت بعد میان این
دو منطقه که غایت عرض قمرست و مقدار آن بحسب اکثر ارصاد
پنج درجه است عرض شمالی صاعد زاید باشد اگر قمر از سمت الراس
در طرف جنوب گذرد چنانکه اکثر اقالیم و الا شمالی هابط زاید باشد

چنانکه

چنانکه در بعضی و از غایت عرض تا رسیدن بعقده ذنب عرض شمالی
هابط ناقص باشد و اگر در طرف شمال سمت الراس گذرد صاعد
ناقص و از عقده ذنب تا رسیدن بغایت بعد عرض جنوبی هابط
زاید باشد اگر قمر از سمت الراس در طرف جنوب گذرد چنانکه در اکثر
معموره و الا جنوبی صاعد زاید بود چنانکه در بعضی اوقات و از غایت
عرض تا باز بعقده راس عرض جنوبی صاعد ناقص بود و اگر در
طرف شمال سمت الراس گذرد جنوبی هابط ناقص و اهل احکام کوکب
صاعد را شدید النور گویند و اگر هابط باشد متزلزل النور باشد و صور
مدار قمر با منطقة البروج و تزاید و تناقص عرض او برین نهجست و هر یک



از راس و ذنب را سیریست معکوس
بر خلاف توالی و اکا چه هر یک از دو نقطه
شخصی انداز فلک جوزهر که بخلاف
توالی متحرکست و مقدار آن حرکت در ارصاد مشهوره هر شبانروزی
سه دقیقه و ده ثانیه یافته اند و در تقویم تام شمسی موضع راس قمر را

درجدول بعد از جدول تقویم عطارد و در نصف النهار هر روزی
بازای آن روز بیاورند به رقم اول برج دوم درجه سیم دقیقه
بر قیاس تقویم کواکب و موضع ذنب برج هشتم موضع باشد بهمان درجه
و دقیقه چه موضع دو نقطه متقابل در فلک برین وجه است پس ایراد
موضع یک نقطه کافی باشد و علامت راس در تقویم ر باشد و اختیار
این صورت بجهة آنست که اگر س نویسند برقم شمس شبیه شود و علامت
ذنب ب گاه باشد که علامت راس س نویسند چو بعضی قرائن
مانع اشتباه است چنانکه بعد ازین معلوم شود و بباید دانست که چنانکه
مرکز جرم قمر را مداریست مقاطع منطقة البروج همچنین مرکز هر یک از
تداویر خمسه متحیره را مداریست مقاطع منطقة البروج بر دو نقطه
متقابل که یکی راس باشد و آن در کوکب علویه نقطه بود که چون
مرکز تدویر ایشان از آن بگذرد در شمال منطقة البروج بود و در زهره
نقطه که چون مرکز تدویر او از آن بگذرد باوج متوجه شود و در عطارد
بحضیض و دیگری ذنب که آن در کواکب علویه نقطه بود که چون مرکز

تدویر ایشان از آن بگذرد در جنوب منطقة البروج شود و در زهره
نقطه بود که چون مرکز تدویر او از آن بگذرد متوجه حضیض شود
و در عطارد متوجه اوج و تفاوت تعریف این دو نقطه در علویه
و سفلیین بنا بر نکته ایست که در کتب هیأت معلوم میشود و بیان
آن اینجا لایق نیست و اختیار مرکز تدویر این کواکب درین
امر بجهة عدم دوام جرم ایشانست بر یک مدار چه گاهی بر مدار
مرکز تدویر اند و گاهی در طرف شمال آن و گاهی در طرف جنوب
آن بخلاف قمر که با مرکز تدویر خود دایما متحد المدار است و جوزهرات
خمسه متحیره را سیری است مستقیم چه هر یک نقطه شخصی اند از ممثلات که
بحرکت فلک البروج متحرک کنند و مقدار آن حرکت هر شبانروزی
هشت ثالثه است و در بعضی تقادیم نامه موضع راس هر یک از خمسه
متحیره در اول هر ماهی از ماههای جلالی بر سر جدول تقویم
آن کوکب ثبت کنند اگر مسافت صالح بوده باشد
والا در صفحه سیری بر سر جدول هر کوکب که بجهة نظرات آن

کوکب با قمر کشیده باشند ثبت کنند بچهار رقم یکی برج دوم درجه
سیم دقیقه چهارم ثانیه و داخل ساختن ثانیه تجربه نیست که حرکت
جوزهر و کواکب در مدت یکسال شمسی بدقیقه نمیرسد پس علی ثبت
ان بدوره ثانیه در اول هر ماه عبث باشد و موضع ذنب هر کوکب
برج هفتم موضع راس ان کوکب باشد بهمان اجزا چنانکه موضع
ذنب قمر بنسبت راس او و در تقویم تام مقدار میل افتاب را
در جدول باریک در پهلوی ایسری جدول تقویم او در نصف النهار
هر روزی بازاء آن روز بیاورند و برقم یکی درجه دوم دقیقه
همچنین مقدار عرض هر کوکب در جدول باریک در پهلوی ایسری
جدول تقویم او بطریقی که در میل گفتیم بیاورند و در بعضی
تقاویم همان بعرض قمر اختصار کنند و در بعضی دیگر عروض
باقی کواکب را در هر ده روز بازای روز یازدهم ثبت کنند
و در عطارد در هر پنج روز و در ایام دیگر هیچ ننویسند و مقدار
غایت عرض هر کوکب بحسب زیج جدید الغ بیک بر این موجب.

زحل

زحل ج مد مشتری ا لو مریخ د ه زهره و ح م عطارد
وعلامت شمالی شن است و از جنوبی ج و از صاعد ص
و از هابط ه و از زاید ند و از ناقص قص و این علامات را
متصل بیکدیگر در اثنای جداول میل و عرض کواکب
هر گاه یکی ازین صفات مبدل بدیگری شود ثبت کنند
بعد از انکه بر سر جدول نوشته باشند پس علامات شمالی
صاعد زاید انچنین باشد شصد و علامات شمالی هابط
زاید چنین شهد و شمالی هابط ناقص چنین شهقص و شمالی
صاعد ناقص چنین شصقص و جنوبی هابط زاید چنین جهد
و جنوبی صاعد زاید چنین جصد و جنوبی صاعد ناقص چنین
جصقص و جنوبی هابط ناقص چنین جهقص و گاه باشد
که علامت زاید و ناقص ننویسند چه هر میل و عرض شمالی
صاعد و همچنین جنوبی هابط زاید باشد و هر میل و عرض
شمالی هابط و همچنین جنوبی هابط زاید باشد و هر میل و عرض

شمالی هابط و همچنین جنوبی صاعد ناقص لیکن این مخصوص
ست بمواضع از معموره که هیچیک از سیاره از سمت الراس
ان مواضع بطرف شمال بگذرد که اگر که موضعی باشد که
بطرف شمال گذرند ایراد علامت زاید و ناقص التزام
باید کرد کما لا یخفی علی المتامل فی ما تقدم

اولا بباید دانست

که دایره عظیمه که بیکقطب او سمت الراس و دیگری سمت القدم
موضعی باشد انرا دایره افق ان موضع گویند پس اگر معدل
النهار بسمت الراس ان موضع گذرد انرا افق استوا نامند
و منتصبه و مستقیمه گویند و اگر قطب معدل النهار بسمت الراس
ان موضع باشد انرا افق رحوی گویند و ماسوای این دو افق را
افاق مایله گویند و دو نقطه تقاطع معدل النهار را با جمیع
افاق نقطه مشرق و مغرب گویند و عظیمه که بدو قطب افق و دو قطب
معدل النهار گذرد انرا دایره نصف النهار گویند از جهت انتصاف

النهار حسا

نهار حسا حاصل وصول افتاب باین دایره فوق الافق در اکثر ربع
مسکون و عظیمه که بدو قطب افق و مرکز کوکب گذرد انرا دایره
ارتفاع ان کوکب گویند و صغیره که از خط تقویمی کوکب مرتسم
شود بحرکت فلک کلی انرا مدار یومی ان کوکب گویند و ان با معدل
النهار لا محاله یا متوازی باشد یا متحد پس اگر ان مدار دایره
افق را قطع کند انچه از ان فوق الافق بود قوس النهار ان کوکب
گویند و انچه تحت الافق بود قوس اللیل و انچه میان طرف خط تقویمی کوکب
و افق شرقی باشد از قوس النهار و افق غربی از قوس اللیل انرا
دایر ان کوکب گویند اما شبانروزی نزد عامه مجموع یک شب
و یک روز است و مبدا ان نزد متشرعه اول شب است چه ظلمت
اصل است و نور طاری و نزد اهل روم و فارس اول روز
چه نور وجودی و ظلمت عدمی اما نزد اهل حساب از رسیدن
افتاب بتقاطع مدار او با دایره نصف النهار چه باین اصطلاح
در جمیع مساکن مقدار شبانروزی مساوی بود تقریبا بخلاف اصطلاحات دیگر

که بحسب هر بقعه متفاوتست چنانکه بر عالم علم هیات مخفی نیست و معتبر

نزد حکمای یونان تقاطع اعلیت و نزد حکمای خطا و ایغور تقاطع

اسفل اما مبداء روز در عرف اهل شرع از ابتداء طلوع صادق فجر است

و مبداء شب بعد از استیفای غروب آفتاب و نزد اهل روم

و فارس مبداء روز از طلوع جرم آفتاب و مبداء شب از غروب

جرم او و این وضع طبیعیست چه وجود نهار مشروط بطلوع

شمس است و وجود لیل مشروط بغروب او و ذکر شب و روز

و اجزای آن که مهم در ضمن ابواب خواهد کرد و برین اصطلاح

است و نزد بعضی از براهمه هند باین ابتداء طلوع صبح

صادق و طلوع آفتاب و ما بین غروب آفتاب و غروب

شفق بمنزله فصل مشترکست میان شب و روز داخل نیست بهیچکدام

شبانروزی را که عبارتست از مجموع قوس النهار و قوس اللیل آفتاب

بیست و چهار قسم متساوی کنند چه زمان امریست ممتد که بحسب

وهم تقسیم می پذیرد پس قبول قسمت میکنند و ان اقسام را ساعات

مستویه

مستویه و معدله گویند از جهة دوام تساوی مقدار او نسبت بساعات

معوجه که عنقریب مذکور خواهد شد و آن مقدار از معدل النهار

که در ساعتی از ساعات معوج یا مستوی طلوع کند آنرا اجزاء آن

ساعت خوانند پس اجزاء هر ساعت مستوی ربع سدس دوره

فلک است تقریبا که پانزده درجه معدل النهار باشد و اگر روز و

شب هر یکی را یعنی هر یک از قوس النهار و قوس اللیل آفتاب را

علیحده بدوازده قسم متساوی کنند آن اقسام را ساعات

معوجه و زمانیه گویند چه بطول و قصر شب طویل و قصیر شوند

پس ازین حیثیت که زمان این ساعات طولا و قصرا تابع زمان

شب و روز است انرا ساعات زمانیه گویند و ازین حیثیت

که مقدار ساعات روز با مقدار ساعات شب مختلف است

بحسب اختلاف طول و قصر مذکورین انرا ساعات معوجه گویند

و بسبب ارتسام خطوط آن بر آلات قیاس رصدیه ساعات

فانیه نیز گویند و هر ساعتی را خواه مستوی باشد و خواه معوج نصف

تا میزان مساوی باشند و بشکل منیم از مقاله مذکوره هر مدار که از قطب
شمالی معدل النهار ابعد است اجزا قسم خفی بعکس این و هر مدار
که بقطب شمالی معدل النهار و اقرب است اجزا قسم ظاهر او اکثر
نیست از اجزا قسم ظاهر آن مدار یکه ابعد است و قسم خفی بعکس
پس از وقت گذشتن آفتاب از اول جدی که مدار او ابعد
مدارات اجزا بروج است از قطب شمالی تا رسیدن باول سرطان که مدار او
اقرب آن مدارات است بآن قطب قوس النهار رو بتزاید بود و همچنین
ساعات النهار و قوس اللیل و ساعات اللیل متناقص و از گذشتن
آفتاب از اول سرطان تا اول جدی قوس النهار و ساعات النهار
متناقص و قوس اللیل و ساعات اللیل متزاید و از آنچه گفتیم معلوم شد
که اطول ایام و اقصر لیالی وقت وصول آفتابست باول سرطان
و اقصر ایام و اطول لیالی وقت وصول آفتابست باول جدی
و در تقویم ساعات و دقایق مستوی هر روزی که از طلوع مرکز
آفتاب تا غروب آن بازای آن روز ثبت کنند و در تقویم در جدول

بعداز

بعد از راس و در تقویم قمری بعد از جدول ماه ترکی بیاورند که بعد
از ین معلوم گردد و بدو رقم یکی رقم ساعات دوم دقیقه و چون خواهند
که ساعات و دقایق شب معلوم کنند ساعات و دقایق روز را
از بیست و چهار ساعت که ساعات شبانروزی است نقصان کنند
باقی ساعات و دقایق شب باشد طریق نقصان کردن چنانست که
از بیست و چهار ساعت یکی را شصت دقیقه فرض کنند و دقایق مذکور را
از آن شصت نقصان کنند و ساعات تامه را از بیست و سه آنچه
باقی ماند ساعات و دقایق شب باشد و در بعضی تقاویم که مستخرجان که
خود نگاه میدارند یا اول تقویمی که بلا واسطه از زیج مستخرج میشود ساعات
و دقایق نیم روز نویسند چه بعضی از اعمال نجومی موقوف بر معرفه
ساعات نصف النهار است پس چون خواهند که ساعات و دقایق
تمام روز حاصل کنند از آن مضاعف کنند ساعات و دقایق تمام
روز حاصل آید اما ارتفاع کوکب بعد کوکبست از افق یعنی قوسیست
از دایره ارتفاع میان خط تقویمی کوکب و افق در فوق

الارض بشرطی که از ربع زیاده نباشد قید فوق الارض بجهة
آنست که اگر قوس مذکور بشرط مذکور در طرف تحت الارض بود
انرا ارتفاع کوکب نگویند بلکه انحطاط او گویند و آن ارتفاع
که اعظم از ان نباشد و در ان که کوکب بران بود از مدارات میتوان
آنرا غایت ارتفاع ان کوکب گویند دران مدار و آن وقتی
بود که کوکب بر تقاطع اعلی مدار و دایرهٔ نصف النهار بود و لا محاله
در انوقت دایرهٔ ارتفاع بر دایرهٔ نصف النهار منطبق باشد
و اگر کوکب بر سمت الراس بود هر آینه غایت ارتفاع
ربع دور بود و ان غایت ارتفاع باشد مطلق در تقاویم نام
غایت ارتفاع افتاب را در هر روزی بازاء آن
روز جدول بعد از جدول ساعات بیاورند بعد و رقم کمی
درجه و کمی دقیقه و غایت ارتفاع کواکب دیگر در تقویم
ثبت کردن مصطلح نیست اما ظل نصف النهار عبارت
از سایه مقیاس است که قایم بر سطح افق باشد در وقتیکه
آفتاب

افتاب در غایت ارتفاع باشد یعنی در وقتی که بر دایره نصف
النهار باشد نه بر سمت الراس که اگر بر سمت الراس بود از وی ظل
نصف النهار معدوم باشد و مراد از افق اینجا افق حسیت نه افق
حقیقی که قبل ازین بیان نمودیم و ان صغیره ایست موازی افق
حقیقی که مماس سطح ارض باشد از جانب فوق و قاعده نصب
کردن مقیاس چنانست که اول سطح زمین را هموار کنند بر
وجهیکه اگر آب بر وی ریزند از همه جوانب برابر سیلان کند چه اگر
بعضی اجزاء زمین اخفض از بعضی بود اب بانجانب اخفض میل کند
چنانکه مقتضی طبع اوست و از برای تسویه زمین التی سازند مثل
مثلث متساوی الساقین که آنرا کونیا گویند و اکثر آن بود که این
آلت را از چوب سازند و باید که چوب این دو ساق بوزن برابر
بود و الا مقصود حاصل نشود و بعضی زاویه راس او را قایمه
سازند بجهة امتحان زوایای عمارات و غیرها و بر منتصف قاعده این
نشانی کنند و از راس مثلث شاقولی در او بزنند و او جسمی بود

ثقیل مثل سرب که از طرف خطی او نخته باشد سطح زمین را چنان
سازند که این مثلث بهر طرف که بگردانند شاقول بران
نشانه آید و چون چنین بود این سطح داخل در سطح افق حسی بود
و موازی افق حقیقی و مقیاس جسمی بود مستدیر مخروطی الشکل
و باید ثقیل بود تا در موضع خود قایم باشند و بعضی از آن از چوب
سازند و قاعده از ان مثقوب ساخته سرب یا ارزیر در ان
ریزند پس دایره در زمین هموار کشند و مقیاس را بر آن
دایره نصب کنند بنوعیکه سهم مقیاس بر مرکز دایره عمود بود
و بجهت امتحان در سه موضع ما بین محیط دایره و راس
مقیاس اندازه گیرند اگر هر سه برابر بود ان مقیاس عمود بود
برین سطح مستوی که فی الحقیقه سطح افقست و سایه که در وقت
غایت ارتفاع افتاب از مقیاس بر این سطح افتد ظل نصف
النهار بود و از افق زوال خوانند و ان لامحاله اقصر ظلی
بود در ان مدار از ان مقیاس بظهور رسد و تقدیر ظل

باقسام

باقسام مقیاس کنند و مقیاس را گاهی بدوازده قسم کنند
و گاهی بهفت قسم پس اگر مقیاس را بهفت تجزیه کنند ان ظل را
که از ان مقیاس حاصل شده باشد ظل اقدام گویند اقدام بجهه آن
گویند که عادت عوام باین جاری شده است که تقدیر ظل
بقامت خود کنند و قامت را باقدام تقدیر میکنند و غالب آن
است که طول قامت هر کس مساوی هفت قدم او باشد و بعضی شش
قدم و نیم بر قیمت کنند چه قامت بعضی مرده باقدام او شش قدم و
نیم می افتد و اگر مقیاس را بدوازده قسم کنند و آن ظل حاصل
از ان مقیاس را ظل اصابع خوانند و اصابع بجهة آن گویند
که اغلب آن بود که اشیا را بشبر تقدیر کنند یا بجهة انکه اگر مقیاس
که از ان ظل گیرند شبری بود و شبر هر کس مقدار دوازده اصبع باشد
از اصابع او و هر قدمی را بشصت دقیقه قسمت کنند و همچنین
هر اصبعی را و در تقویم تام در جدول اخیر صفحه بین فی زوال هر روزی
را باصابع یا باقدام بازاء ان دور وضع کنند تا اگر کسی را احتیاج افتد

زوال افتد از تسویه زمین و نصف مقیاس و انتظار رسیدن
ظل بنهایت قصر و تقدیر آن فارغ باشد رقم یکی رقم اصبع
اگر استخراج آن بحسب ظل اصابع کرده باشند یا قدم اگر بحسب اقدام
کرده باشند و دوم دقیقه از اصبع یا قدم وگاه باشد که دو جدول
آورند و در یکی ظل بحسب اصابع ثبت کنند و در دیگری بحسب
اقدام

و تجویز عکس و چون دو کوکب از کواکب سیاره در یک جزو از
فلک البروج یعنی منطقة البروج جمع شوند بمعنی که یک نصف
دایره که متحد باشد بقطبین بروج بطرف خط تقویمی هر دو
گذرد از نسبت بکمال کوکب تحتانی قران و نسبت بکمال
هر دو مقارنه گویند و این مقارنه حقیقی است و اگر درین حال
خط تقویمی هر دو بر یکدیگر منطبق باشد از مقارنه عرضی مرئی
حقیقی گویند و اگر دو خط از بصر خارج شود و بر کره و یکدیگر در سطح یک نصف
دایره متحد بقطبین بروج باشند از مقارنه مرئی خوانند و اگر بر سطح قطبین

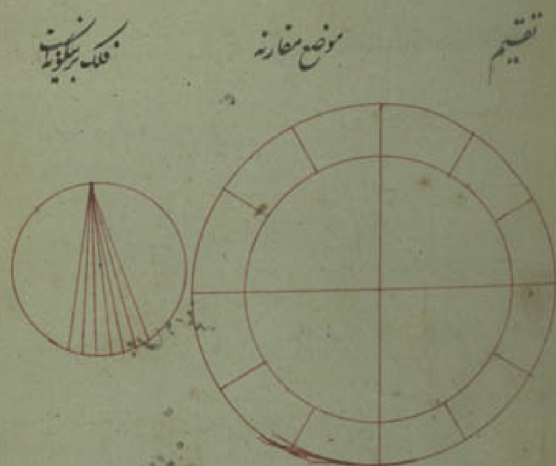
منطبق باشند لیکن غیر از مقارنه عرضی مرئی خوانند دو نوع مقارنه
حقیقی در تقویم ثبت کردن متعارف نیست و چون شصت درجه یعنی
سدس از منطقة البروج بعد باشد میان ایشان یعنی میان موضعین این
دو کوکب از تسدیس میگویند و لا محاله یکی در برج سیم دیگری بود
یا در برج دوازدهم و اگر میان موضعین ایشان نود درجه بعد باشد
که ربع منطقة البروج است از تربیع گویند و هر آینه یکی در برج چهارم
دیگر بود یا در برج دهم و اگر بعد صد و بیست درجه باشد که ثلث منطقة
البروج است آنرا تثلیث گویند و لاجرم یکی در برج پنجم دیگری بود
یا در برج نهم و هر یک ازین سه نوع دو صنف باشد ایمن و ایسر چه اگر
کوکب تحتانی درین اوضاع بتوالی بیشتر از فوقانی باشد ایمن بود
و اگر فوقانی بتوالی بیشتر باشد ایسر و اهل احکام گویند اتصال ایمن را
بر ایسر دو اثر تفوق است و چون صد و هشتاد درجه که نصف منطقة
البروج است بعد باشد از مقابله خوانند چه درین وقت موضع هر یک
از کوکبین مقابل موضع آن دیگری باشد یعنی در برج هفتم

یازدهم

یکدیگر باشند و اهل احکام ابعاد دیگر را غیر ازین چهار بعد که اینها
مقادیر انظار خوانند بجهة عدم تاثیر اعتبار نکرده اند
و بدایت و نهایت این ابعاد اگرچه در برج مختلف اند اما در
درجه و اجزاء ان متحد باشند و هر یک ازین پنج نوع را که مقارنه
و تسدیس و تربیع و تثلیث و مقابله است نظر و اتصال و نظر نیز
گویند و بعضی مقارنه را اتصال بجرم خوانند و باقی نظرات را
اتصال شعاع و موضع قران را مطرح شعاع قران و نهایت ابعاد
معتبره را در سایر نظرات مطرح شعاع ان نظر گویند و کوکب
تحتانی را درین امور واقع تدبیر و ناظر و متصل گویند و آن
دیگر را قابل تدبیر و منظور الیه و متصل به پس
قمر درین احوال دایما متصل باشد و زحل
منفصل بود و سایر کواکب متصف بهر دو
صفت توانند شد چنانکه بر خبیر
بصیر ظاهر است و صورت انظار بحسب

تقسیم

تقسیم موضع مقارنه فلک [illegible]



و نظرات قمر را با کواکب دیگر مزاجات و ممازجات و تمزاجات
گویند بسبب کثرت اتصال قمر با سایر کواکب و آمیزش دادن
طبایع ایشان بیکدیگر و قران نیرین را اجتماع خوانند بجهة آنکه
احکامیان شمس را مذکر گیرند و قمر را مونث و این وضع بمنزله ملاقات
ایشان بود و شاید که اصطلاح بنا بر مناسبت کلام رب العزت
باشد که و جمع الشمس و القمر و مقابله ایشان را استقبال گویند
بسبب آنکه قمر از شمس بعد از مقابله در طلوع سبب درت نماید

یعنی چشمی که پر دمع بود از روز بروز متقارب باو شود پس مستقبل
او باشد چنانکه قبل از مقابله بسبب عکس این دو وضع مستدیر
او بود و بجهة این معنی درست که او را درین حال ممتلی گویند و
بعضی گویند که بدر را خود سبب از بدره عین یعنی بدره که مملو
باشد از زر با چشمی که مملو باشد از دمع چه درین وقت صفحهٔ او از نور قمر
پر میشود و از ینجهت که منجمان مستقبل را ممتلی نیز گویند
وقران آفتاب را با یکی از خمسه متحیره احتراق آن کوکب گویند
بنسبت به شمس با تش و اختفا کوکب بحجب شعاع او با حتراق
و مقارنه یکی از کواکب سیاره را با یکی از عقدتین قمر مجاسده
آن کوکب با آن عقده گویند که بمعنی ملاصقه است و بعضی آن را
داخل نظرات دانند و غیر از مقارنه نظر دیگر را احکامیان
با عقدتین اعتبار نکنند چه ایشانرا نور و شعاع نیست و اعتبار
عقدتین قمر در مجاسده دون عقدتین کواکب دیگر بجهة آنست
که این دو عقده بعالم سفلی اقرب اند و خسوف و کسوف که دو امر

عظیم

عظیم اند درین دو عقده حادث میشوند و سفلیین را با آفتاب غیر از
احتراق اصلا نظری دیگر نباشد زیرا که مرکز جرم آفتاب مرکز
تدویر هر یک از سفلیین و ایام مسامت یکدیگرند تقریبا و از جهة آنست
که حرکت وسط ایشان از امثال حرکت وسط شمس گرفته اند بنابرآن
محل نشود پس لاجرم چون این دو کوکب بذروه و حضیض تدویر خود
رسند محترق گردند و چون از ذروه و حضیض فراغت نمایند هر آینه
در یکی از دو طرف آفتاب باشند که از طرف صباح و طرف مسایی
گویند و مرکز از آفتاب زیاده از آنچه مقتضی نصف قطر تدویر
ایشانست دور نشوند و غایت آن در زهره چهل و هشت درجه است
و در عطارد بیست و هشت درجه پس این دو کوکب را با آفتاب
الا احتراق نظری دیگر صورت نمی بندد چه مقدار نظر تسدیس
که اول مقادیر انظار است شصت درجه است و نظری که
سفلیین را با آفتابست و در باب تسیم اشارت بآن رفته است
هیئت و ایشانرا یعنی سفلیین را با یکدیگر غیر از قران و تسدیس

نظری دیگر نباشد بسبب آنکه مرکز [illegible] این دو کوکب چنانکه هشتم
دایما مقارن یکدیگرند پس [illegible] نسبت که انهما را
با یکدیگر قران متصور است و چون اتفاق افتد که هر یک در طرفی
از طرفین آفتاب باشند هر آینه میان ایشان تسدیس نیز ممکن بود
چه غایت بعد ایشان در میان از یکدیگر بقدر مجموع غایت بعد
هر یک از آفتاب که آن از هشتاد درجه متجاوز است تواند رسید
و ظاهر است که چون تسدیس شصت درجه قوس است لیکن ممکن نباشد
نظرات دیگر زیرا که تربیع اول مقادیر انظار است بعد
تسدیس نود درجه است اما تناظر که آنرا اتصال و مشاکله
محلی گویند بر دو نوع است یکی تناظر یومی و آنرا تناظر زمانی نیز گویند
و اتفاق طرفین نیز گویند و آن بودن دو کوکب است
در دو طرف اول سرطان یعنی نقطه انقلاب صیفی بر وجهی که
بعد موضع هر یک از ایشان یعنی ازین دو کوکب از انجا یعنی
از سرطان متساوی باشد و لا محاله این بعد در یک کوکب بر توالی بروج
باشد

باشد و در دیگری بر خلاف توالی مثلا چون کوکب در ده درجه ثور بود
و دیگری در بیست درجه اسد هر آینه میانه ایشان تناظر بود چه بعد هر یک
از راس سرطان یک برج و بیست درجه است اول بر توالی
و ثانی بر خلاف توالی و این نوع را اتفاق طرفین بسبب آن
گویند که دو جزء از منطقة البروج که متساوی البعد بود از نقطه
انقلاب چنانکه سابق ذکر یافت در باب ششم یکدار رسم کنند
پس هر دو در طلوع یکدیگر متفق باشند و یومی و زمانی بسبب
آنکه زمان نهار یکجزء و همچنین زمان لیل او با زمان نهار و زمان لیل آن جزء دیگر
متساوی بود چه هر دو بر یک مدار رسند و تناظر مطالعی یعنی نوع دوم
ازین دو نوع تناظر تناظر مطلعیست و آنرا اتفاق قوت نیز
گویند و آن بودن دو کوکب است از دو طرف اول حمل یعنی نقطه
اعتدال ربیعی بر وجهی که بعد موضع ایشان از انجا متساوی باشد
و این بعد نیز در یک کوکب بر توالی و در دیگری بر خلاف
توالی بود مثلا چون کوکبی در پنج درجه دلو بود و دیگری در بیست و

خمسه متحیره در تقویم مشهور هست و بعضی نقل کردن کوکب را از موضع
بموضعی دیگر مطلقا نیز تحویل گویند و تحویل قمر را از برجی ببرجی اصطلاحا
انتقال گویند و در تقویم نظرات آفتاب و خمسه متحیره و تناظرات
و انکاثات و مجاسده و تحویل و عکس ایشان که لازم رجعت
و عکس راس قمر را که عکس ذنب او را چه آن بمقابله مقوم می‌کنند
در صفحه معین مرجا ثبت یعنی در جدول اتصالات کلیه ثبت کنند
و شب و روز و ساعات گذشته از آن شب و روز که
این اوضاع و احوال در آن واقع شود تعیین کنند و علامات
اینها که مذکور شد اینست علامت مقارنه قه علامت
تسدیس س علامت تربیع ع علامت تثلیث و آنرا
حرکت نقطه ننهند چه قرینه بران دالست ح علامت
مقابله است و استقبال و بجهة تمیز حرف ها را اعلام مقابله الحاق
کنند و چنین نویسند له علامت اجتماع و از علامت
تربیع بمقابله تمیز است ع علامت احتراق ق علامت

مجاسده

مجاسده جا علامت تناظر ظ علامت تحویل حل علامت تسدیس
و تمیز او از علامت استقبال بقرانی متمیزست م علامت یوم و
انکاثات و عکس را مصرح نویسند و گاه باشد که علامت انکاثات
کاف نویسند و اگر خواهند همه را مفقود سازند و همچنین گاه باشد که علامت
مجاسده را با راس مجس و با ذنب مجذ نویسند و درین زمان این
بیشتر متعارف و مصطلح نیست و چون تناظر مطلع باشد بجهة تمیز
ربالا علامت آن تناظر حرف ع نویسند و اگر یومی باشند
حرف م نویسند و اگر ثبت یکی ازین دو حرف التزام کنند
هم مقصود حاصل شود و بعضی علامت تناظر زمانی که احتمال یومی باشد
نویسند و علامت تناظر مطلع طع و در نظرات و تناظرات
اول علامت نظر یا تناظر ثبت کنند پس علامت یک
کوکب منفصل بنظر یا تناظر که فلک او تحت فلک آن کوکب دیگر
باشد ثبت کنند پس علامت آن کوکب دیگر متصل به است پس علامت
روز اگر اتصال اگر در روز باشد یا شب اگر در شب باشد پس علامت

یکی از ایام اسابیع یعنی بعلامت روز یا شب پس علامت ساعات و
دقایق گذشته از اول روز یا اول شب که دران روز یا شب
اتصال واقع شده باشد و اینها همه مشروط است بانکه در محاذی رقم
اثر نوشته شود اگر مسافت صالح بوده باشد و الا نزدیک بان
و در احتراقات خمسه متحیره علامت شمس نویسند چه علامت
احتراق مشعر است بانکه قران کواکب با شمس است و رقم احتراق
متصل بعلامت کوکب محترق نویسند و در مجاسده اول رقم
مجاسده نویسند و بعد از ان رقم کوکب مجاسد بعد از ان
رقم عقده راس یا ذنب و اگر علامت مجاسده معنی یا معنب
باشد اول رقم کوکب نویسند پس رقم مجاسده یعنی معنی یا معنب
علامت روز یا شب و اسابیع و ساعات و دقایق بطریق مذکور
ثبت نمایند یعنی هر نسبتی که در نظرات و تناظرات مذکور شد
ثبت نمایند و در انتکاث بعد از کتابت لفظ انتکاث با علامت
ان هر کدام اختیار کرده شد علامت نظر اگر انتکاث نظری باشد

یا تناظر

یا تناظر اگر تناظری باشد یا مجاسده اگر مجاسدی باشد نویسند پس
علامت کوکب تحتانی از دو کوکب که در اتصال شان انتکاث
واقع شده باشد پس علامت ان کوکب دیگر علامت یکی از عقدتین
قمر اگر انتکاث در مجاسده شده باشد بر ان قیاس که در نظرات
و غیرها مذکور شد و در انتکاث ساعت و دقیقه نویسند الا
نادرا زیرا که در یافتن وقت ان متعسر است خصوصا در علویین
در تحویلات اول علامت تحویل ثبت کنند پس علامت کوکب محول
پس علامت برج محول الیه چه برج محول عنه بقرینه معلوم میشود پس
علامت روز یا شب و اسابیع و ساعات و دقایق ان بر قیاس
نظرات و غیرها و بعضی تحویل شمس را بهر برج بجهت یا بوقتی
دیگر غیر سواد نویسند چه اهتمام بشان او بیشتر است و بر این قیاس
یعنی بر قیاس تحویل عکس ثبت کنند چنانکه اول لفظ عکس نویسند
پس علامت کوکب بار اس پس علامت معکوس الیه و بعضی چون خواهند
که عکس ثبت کنند بعد از علامت کوکب بار اس لفظ

نویسند ظاهر التباس باشد که لفظ عکس که بمعنی روست در عرف
نحات بالی متعدی میشود در حیز و لصیر ظاهر است که ایراد آن بی فایده
است و اگر نظر باین ناظر با غیر آن از تحویلات و مجاسدات و احکام
بعد از این خواهد آمد از رسیدن کوکب بمواضع معینه بوهم و دور
با درینم غیب واقع باشند بجهة تخفیف کتابت بجای علامات ساعات
و دقایق رقم که علامت نصف ست نویسند و در تقویم قمری
ساعات و دقایق آنها که مذکور شد متروک باشد و ناظر نیز در بین
زمان بعضی از التقاویم تمام نویسند.

بر ادهان

مستقیمه مخفی نماند که اهل احکام نجوم با الهام و کهانت و تجربه
و قیاس از حلول کواکب در هر یک از بروج و اجزاء آن بر اسباب
تأثیرات سعد و نحس کرده اند و از اعتبارات نموده یکی از آنجمله
اعتبار شرف و هبوط کواکب است چنانکه هر کوکبی برا در برجی و درجه
توقع قوتی یافته اند و آنرا شرف آن کوکب نامیده اند یا ضعفی.

و آنرا

و آنرا هبوط آن کوکب گفته اند پس [illegible] بعد بیان مواضع شرف و هبوط
هر یک در آمده معلوم باید که شرف آفتاب در نوزدهم درجه حمل است و شرف
قمر در سیم درجه ثور و شرف زحل در بیست و یکم درجه میزان و شرف
مشتری در پانزدهم درجه سرطان و شرف مریخ در بیست و هشتم درجه
جدی و شرف زهره در بیست و هفتم درجه حوت و شرف عطارد
در پانزدهم درجه سنبله و در عقد بین قمر نیز اعتبار شرف کرده اند
و گفته اند شرف راس در سیم درجه جوزا است و شرف ذنب در سیم
درجه قوس و چنانکه اهل عربیه ادل تتبع و استقراء کلام عرب
کرده اند و در ثانی الحال بجهة ضبط قواعد صرف و نحو دلایل استحسانی
ایراد نموده همچنین اهل احکام بعد از تجربه و قیاس دلایل و نکات
مستحسنه بجهة این معتبرات در مداخل خود مذکور ساخته اند و اعتبار
اشراف از جهة طالع عالم کنند و گویند سرطان طالع
عالم است و چون اوتاد آن [illegible] که طالع و عاشر و سابع و رابع است
همه بروج منقلبه اند مراد از آنست که شرف شمس و کواکب

علویه که ابطال بنیاد پایه اند درین بروج باشند با مقاومت آن
انقلاب کنند پس شرف مشتری که کوکب حیات و بقاست لایق آنست
که در سرطان باشد که وتد عالمست چه طالع متعلق بجسد و نفس است و شرف
آفتاب که پادشاه کواکبست مناسب آنست که در حمل باشد که بیت
عاشرست چه عاشر اعلی بیوتست و متعلق است بحکومت و دولت
و شرف زحل که کوکب دهقنت و فلاحت است موافق آنست که در
میزان باشد که بیت رابعست چه رابع خاص ضیاع و عقارست و
شرف مریخ که کوکب مخالفت و عداوتست قیاس آنست که در جدی
باشد که بیت سابع است چه بیت سابع بیت اضداد و خصومتست و شرف
قمر که خلیفه و مضی و معین آفتابست اصل آنست که در جوار شرف
او باشد پس ثور که مجاور حملست شرف قمر بود و چون زهره سعد است
و کوکب ظرافت و نزهت و بیت پنجم متعلق است بدان و لهوی
و طهارت باید که خانه پنجم که برج جوزاست شرف او باشد و شرف
عطارد که کوکب عقل و علم و فراست و کیاست سزاوار آنست که در

سنبله

سنبله باشد که برج خاکی است و بیت ثالث است چه بیت ثالث متعلق است
بعلم و ادب و تعلیم و تعلم و چون موضع شرف هر یک از ین کواکب
ناظرست بطالع و عقدتین قمر از کواکب نیستند اولی آنست که شرف
ایشان در موضع باشد که از طالع ساقط باشد و بیوت ساقطه دوم و
ششم و هشتم و دوازدهم است پس از ینها بیت دوازدهم را که
شرف راس اختیار کرده اند که جوزاست بسبب مجاورت او بثور
که شرف قمرست و چون ذنب مقابل راس است پس باید که شرف ذنب
مقابل شرف راس باشد پس قوس که مقابل جوزاست داخل بیوت ساقط است
شرف او باشد و معرفت طالع و سایر بیوت و منسوبات هر یک بعد
از ین تفصیل معلوم گردد ان شاء الله تعالی و اهل این فن گویند که بودن
کوکب در برج شرف مثل شخصی باشد در مملکت خود با حکومت
و سلطنت و موضع هبوط هر یک از ینها یعنی از ین کواکب در درجه
مقابل شرف ایشان باشد یعنی در برج هفتم همان درجه مخفی نماند
که دو درجه متقابل در فلک ضد یکدیگرند و همچنین دو برج جا کرمی

۱۰

ازان فوق الارض بود این دیگر تحت الارض باشد و اگر یکی
طالع باشد ان دیگری غارب بود و اگر یکی در سمت الراس بود
ان دیگری در سمت القدم باشد و اگر یکی صاعد بود در ارتفاع ان
دیگری منحط باشد در انحطاط پس ضد یکدیگر باشند و چون هبوط
در مقابل شرف هست شرف بباید که در موضعی باشد که مقابل موضع هبوط
باشد و هبوط شمس در نوزدهم درجه میزانست و هبوط قمر در سیم
درجه عقربست و هبوط زحل در بیست و یکم درجه حمل و هبوط مشتری
در پانزدهم درجه جدی و هبوط مریخ در بیست و هشتم درجه سرطان
و هبوط زهره در بیست و هفتم درجه سنبله و هبوط عطارد در
پانزدهم درجه حوت و هبوط راس در سیم درجه قوس و هبوط
ذنب در سیم درجه جوزا و منجمان هند در تعیین درجات خلاف
جمهور کرده اند چنانچه سید الفضلا و افضل العلما غیاث منصور را
در مواقع النجوم ایراد فرموده اند میانه جمهور نیز خلافست که
اطلاق شرف و هبوط بر همان درجه باید کرد یا بر تمام برج یا بر

اوایل

اوایل برج تا درجه شرف است که مصطلح است و همان مذهب مختار
آمده میفرماید که برج شرف همه شرف باشد و او ان هبوط نیز همه
هبوط الا آنکه آن درجه اقوی بود پس چون کوکب به برج شرف
بیاید تحویل کند ابتدا قوت هر یک بود و روز بروز در تزاید
شود تا آن درجه و آنجا در کمال قوت بود و بعد از ان شروع در نقص
کند تا که در حین حلول برج دیگر منتفی شود و بعضی بر این رفته اند که
هر کوکبی را بعد از درجه شرف حدیست که شرف آنجا منقطع شود
و آن حد آفتاب را تا بیست و پنجم درجه حمل است و ماه را تا بیست
و سیم ثور و زحل و مشتری را تا بیست و ششم سرطان و مریخ را تا
آخر جدی و زهره را تا دوازدهم حوت و عطارد را تا بیست و یکم
سنبله و در تخصیص درجات این حدود دلیل بسیار گفته اند و اگرچه
ازان خرافات نیک در خاطر قرار نمی آید حقیقت آنست
که در این اعتبار بلکه در جمیع اعتبارات احکامیان قوت تجربه
سلف شوند متعرض دلیل نشوند کما قال امام [illegible]

بو الحسن کما کوشیار الجیلی فی مجمل الاصول ومن المنفردین بعلم
الثانی ای الاحکام من یاتی علی جودة بانه بالحجج علی سبیل النظر
والجدل ویظن انها براهین الجملة بطریقة البرهان فالذی ینبغی
ان یعتقد فی هذا العلم انه یدرک بالتجربة والقیاس

چون مقصد را تحقیق مواضع اوجات وحضیضات ایشان

بدانکه اوج معرب اول ست وان کلمه ایست هندی بمعنی علو
چه ابعد نقطه ست از محیط خارج مرکز نسبت بمرکز عالم اما حضیض
کلمه است عربی الاصل بمعنی پستی چه اقرب نقطه ایست از محیط
خارج مرکز بمرکز عالم و بلغت یونانی اوج را ادجیون و حضیض را
افرجیون گویند و چون حقیقت کواکب را در ضمن بیان
هیات افلاک جزئیه ایشان مبین ساخته ایم اینجا حاجت
بتکرار نیست پس گوییم تقویم اوج که از انجا نیز اوج گویند
قوسی بود از منطقة البروج میان اول حمل و موضع اوج
بر توالی و مراد بموضع اوج طرف خطی بود که از مرکز عالم

خارج

خارج شود و بنقطه اوج گذشته بفلک اعلی منتهی شود اگر نقطه
اوج در سطح منطقة البروج باشد چنانکه در شمس ست والا نقطه
تقاطع دایره عرضیه ست بطرف خط مذکور گذرد با منطقة
البروج ان تقاطع که اقرب ست بطرف خط مذکور چنانکه
در سایر کواکب ست و چون ممثلات سوی ممثل قمر بقدر حرکت
ثوابت متحرک کند هر اینه اوجات این کواکب که نقاط
شخصیه اند از ممثلات نیز بانحرکت متحرک باشند ازینجهة
که مقصد در تحقیق مواضع اوجات رعایت تاریخ کرده میفرماید
که در سال اربعماه ملک شاهیه بمحاسبه زیج خاقانی
موضع اوج افتاب یعنی انتهای قوس مذکور در دوم
درجه سرطان بوده و موضع اوج زحل در بیست دهم درجه قوس
و موضع اوج مشتری در دوم درجه میزان و موضع اوج مریخ
در نوزدهم درجه اسد و موضع اوج زهره در بیست و دوم درجه
جوزا و موضع اوج ممثل عطارد یعنی وجه مدیر او نه اوج حامل او

در پنجم درجه عقرب و موضع حضیض هر کدام دائماً از مقابل موضع اوج
ایشان باشد یعنی در برج هفتم از اول درجه اوج حضیض در نقطه
مقابل اند از فلک سوی اوج و حضیض عطارد که با یکدیگر متقابل
نیستند بلکه حضیض حقیقی او که عبارت از اقرب ابعاد مرکز تدویر است
از مرکز عالم بر دو نقطه مثلث اوج مدیر است چنانکه اهل هیأت
با شبهه معلوم کرده اند پس عطارد را دو حضیض باشد یکی حضیض
مدیر که مقابل اوج مدیر است و دو حضیض حقیقی که بر دو نقطه
مثلث او است و در اول سال هزار و هجده ملکشاهیه
که زمان تحریر این شرح است بمحاسبه زیج الغ بیک اوج
آفتاب در چهار ده درجه و چهل و دو دقیقه و پنج ثانیه سرطان
بوده و اوج زحل در نوزده درجه و یازده دقیقه و سی و هشت
ثانیه قوس و اوج مشتری در یک درجه و چهل و هفت دقیقه
و سی و هشت ثانیه میزان و اوج مریخ در بیست و چهار درجه
و دوازده دقیقه و پنجاه و پنج ثانیه اسد و اوج زهره در بیست و چهار

درجه و چهل و یک دقیقه و سی و دو ثانیه جوزا و اوج عطارد در شش درجه
و چهل و چهار دقیقه و سی و پنج ثانیه عقرب مخفی نماند که از آنچه مصنف از زیج
خاقانی نقل کرده تا آنچه ما از زیج جدید استخراج کردیم با آنکه حرکت
بین الزمانین منظور داریم تفاوت بسیار میکند والله اعلم بحقیقة
الحال و هو خیر الواقفین و اسرع الحاسبین و اگر کسی اراده
کند که در سالهای بعد از این اوجات بداند بعدد هر سال که
از این تاریخ گذشته باشد پنجاه و دو ثانیه بر موضع اوج هر کوکب
افزاید مطلوب حاصل آید و از مواضع اوجات موضع هبوط هر یک
از خمسه متحیره نیز استنباط میتوان نمود چنانکه پنج برج از اوج
زحل و دو برج و [illegible] و دو درجه از اوج مشتری و سه برج و چهار
درجه از اوج مریخ و سه برج از اوج زهره نقصان کنند
و سه برج در اوج عطارد افزایند باقی با حاصل موضع راس
هر یک از این کواکب باشد و در تقویم شرف و هبوط وغیره
در خمسه متحیره و راس مدار یعنی وقت وصول هر یک را با اول درجه

شرف در صفحه‌ی در بیان اتصالات که نویسند چنانکه اول علامت شرف
با هبوط نویسند پس علامت کوکب با راس مثلا که علامت شرف با هبوط پس
علامت روز یا شب که در آن شرف و هبوط واقع شده باشد پس اسامی
و ساعات و دقایق بطریق نظرات ثبت کنند همچنین رسیدن کواکب مذکوره
یعنی آفتاب و مجره را باوجات و حضیضات ایشان مثل این طریقه که مذکور شد
در بیان اتصالات کلیه ثبت کنند بر طبع علیمه مخفی نماند که اکثری از منجمان مشهور را
در وضع خطای واقع است پس فاحش و بیان آن چنانست که اهل رصد در
شهر [illegible] علو این نقطه دیگر را غیر اوج اوج نامیده اند و ابرا در کتاب ثبت کرده اند
بنابر سهو آنکه در عمل ظاهر شده [illegible] آن اینجا لایق نیست این جماعت از بی
بضاعتی چون پی بتحقیق این امر نبرده اند وقت رسیدن این کواکب
بان نقطه معتقد اند که اوج است استخراج کرده در تقاویم ثبت و حال آنکه
کوکب هنوز باوج حقیقی واصل نشده چه اوج حقیقی در شمس مثلا متاخر است
از آن نقطه به ده درجه تقریبا و در زحل بهفت درجه و در مشتری دوازده
درجه و آنچه در اوج گفتیم در حضیض نیز بعینه در و است کما لا یخفی

وبراد

وبراد اولوا الالباب ظاهر است که [illegible] اوج و حضیض حقیقی مرتبه
ثبت نه بر اوج و حضیض غیر حقیقی [illegible] و علامت شرف کوکب
در تقویم [illegible] باشد و از هبوط [illegible] و در رسیدن کوکب باوج [illegible]
و در رسیدن بحضیض حض حقیقی و در اکثری از تقاویم علامت
شرف را بسبب آنکه مشتبه با جزا نشود و همچنین هبوط را بهیئت
حرف بجره یا لونی دیگر غیر سیاه نویسند و قمر در هر اجتماع و
استقبال در اوج باشد و در غیر موضعی که اوج او افتاب باشد
در حضیض بر اصحاب فهم و فطرت پوشیده نماند که صانع
این مصنوعات عالیه بحکمت [illegible] حساب [illegible] خط وسطی
بشمس دائما مقارن مرکز تدویر قمر و نقطه اوج [illegible] تا مربوط
است میانه ایشان [illegible] که چون این هر سه با یکدیگر در
نقطه از فلک البروج مثلا اول حمل مجتمع شوند [illegible] مرکز
مرکز تدویر قمر که بحرکت خاص متحرک است [illegible] و چهار درجه
و بیست و دو دقیقه بتوالی از آن نقطه حرکت کند و اوج بحرکت [illegible]

وچون مر بمقدار یازده درجه و دوازده دقیقه بخلاف توالی از آن
نقطه مراجعت نماید وچون این هر دو فلک بطرف حامل آید بمقدار
حرکت مرکز تدویر را در کنند پس بعد مرکز تدویر از بعد خط وسطی
شمس یازده درجه و ده دقیقه ماند و چون خط وسطی شمس پنجاه و نه
دقیقه بتوالی حرکت کند لامحاله بهمین مقدار مرکز تدویر نزدیکتر
و از اوج دورتر شود و ما بین او و هریک از اوج و مرکز تدویر
دوازده درجه و یازده دقیقه شود و از این جهت است که حرکت حامل را
بعد مضاعف خوانند یعنی بعد مرکز تدویر را از خط وسطی شمس
چون مضاعف کنند بعد مرکز تدویر از اوج حاصل آید و از
این جهت لازم می آید که مرکز تدویر قمر همیشه در اجتماع و استقبال
وسطی در اوج باشد و در تربیعی که او را با خط وسطی شمس افتد
در حضیض و ربطی که ماه را با آفتاب است در باب تسییر بود
بود همین است پس مرکز تدویر در هر ماهی دوبار باوج و دوبار
بحضیض رسد و اینکه مصنف بجای مرکز تدویر ذکر قمر کرده و از ذکر اجتماع

واستقبال

و استقبال مطلق اجتماع و استقبال حقیقی خواسته نه وسطی و همچنین از تربیع
مراد او تربیع حقیقیست نه وسطی ظاهر است که قصد تقریب کرده

طالع در اصطلاح قوم جزویست از منطقة البروج که در وقت مفروض
بر افق شرقی افتاده باشد یعنی در طرف شرقی حقیقی پس اگر آن
وقت زمان ولادت شخصی بود آنرا طالع آن شخص گویند و اگر
در اول سال شمس بود آنرا طالع سال گویند و اگر وقتی دیگر بود آنرا
با آن وقت اضافت کنند و آنچه بر افق غربی بود در این وقت هم
از منطقة البروج آنرا غارب گویند و آنچه از منطقة البروج در این
وقت بر دائره نصف النهار باشد از طرف فوق الارض
آنرا عاشر گویند و از طرف تحت الارض رابع و هر خانه
که بعد از طلوع طالع بود بر توالی آنرا ثانی گویند و آنچه بعد از ثانی باشد
ثالث و همچنین تا آخر که ثانی عشر است و ثانی عشر متصل بطالع باشد
و تفصیل این اجمال بر وجه کمال آنست که اهل تنجیم فلک البروج را

بدوازده قسم کنند و آن را تسویه البیوت خوانند و از این تقسیم بوسیله
شش دایرهٔ عظیمه باشد یکی از آنجمله آنست که بر مبدا قسم اول
و هفتم که طالع و سابع گذرد و دیگری نصف النهار که بر مبدا قسم
دهم و چهارم که عاشر و رابع گذرد و دو قوس را در مبادی این بیوت
اربعه که ازین دو دایره بحصول میرسد اصلا خلافی نیست و لهذا
متفق بیان اینها لا علی التعیین نموده اما در مبادی سایر بیوت خلاف
کرده اند آنچه جمهور بر آنند که نصف شرقی قوس النهار
جزو طالع و نصف شرقی قوس اللیل آن را به سه قسم متساوی کنند
و دوایر میول بمبادی اقسام بگذرانند و آنچه مخترع استاد
ابی ریحان بیرونی است که آن را مرکز محققه خوانند آنست که
هر یک از ارباع دایرهٔ اول سموت که واقع است میان افق
و نصف النهار به سه قسم متساوی کنند و دایرهٔ اول سموت دایره‌ایست
که بسمت الراس و سمت القدم و دو نقطه شرق و مغرب گذرد
و دوایر عظام بمبادی این اقسام بگذرانند که مشترک باشند بنقطه

شمال

شمال و جنوب که دو نقطه تقاطع دایرهٔ نصف النهار و افق است
و آنچه مذهب محقق بشیر حاسب آنست که هر یک از دو قوس افق را که
واقع است میان جزو طالع و نقطه جنوب و شمال به سه قسم متساوی کنند
و دوایر ارتفاع بمبادی این اقسام بگذرانند و این طریق را محققین ضعیف
کرده اند چه اگر منطقة البروج بسمت الراس گذرد بدین طریق تسویه البروج
میسر نگردد و آنچه مستعمل مغربیان است آنست که هر یک از دو قوس را
از منطقة البروج که واقعست میان افق و نصف النهار به سه قسم
متساوی کنند و بمبادی این اقسام دوایر عرضیه بگذرانند و چون منطقة
البروج بدوایر مفروضه که ازین طرف بدوازده قسم شود هر قسمی را بیتی
خوانند و این اقسام را مراکز بیوت خوانند و ابتدا از طالع کرده
بر توالی شمرند و چون این شکل مدور یا مربع کشند و در این دوازده
خانه رسم کنند و طریق رسم اهل کتب عادت مختلف است
و بالجمله از آن بر وجهی رسم کنند که متصل باشند بعضی ازین خانها
ببعضی دیگر و خانه دوازدهم که آخر بیوت است متصل بخانهٔ اول باشد

البیوت

و در هر خانه درجه اول یکی از بیوت دوازده گانه یعنی قوسی از منطقة
البروج که واقع باشد میان اول حمل و مرکز آن خانه ثبت
کنند و موضع کواکب سیاره و عقدتین قمر در هر خانه از آن
خانها که افتد نیز ثبت نمایند و آنرا یعنی آن شکل را زایچه خوانند
که ماخوذ است از زیج معرب زه بارچه و آن خطیست که بنایان را
در استوای عمارت بان رجوع است و در صحاح مذکور است که زیج
کلمه ایست که بر من ظاهر نیست که لفظ زیج عربی الاصل است یا معرب
و بعضی گفته اند که زایچه مشتق است از زایش بقرینه آنکه اکثر استعمال
آن در موالید است اما جزو اجتماع جزویست از منطقة البروج که در آن
جزو اجتماع واقع است یعنی جزوی که موضع نیرین در آن متحد باشند
و جزو استقبال جزویست هم از منطقة البروج که در آن جزو
استقبال واقع باشد و در حقیقه در دو جزو متقابل متحقق
میشود و لیکن جزو احد النیرین را ثبت نمایند آن جزو دیگر
بمقایسه معلوم شود پس اگر استقبال در روز بود آن جزو یعنی جزو

استقبال

استقبال موضع آفتاب بود بجهة آنکه درین هنگام آن جزو که موضع
آفتابست فوق الارض بود و ایشان جزو فوق الارض را در
استقبال اعتبار کنند و اگر استقبال در شب بود موضع قمر جزو استقبال
بود چه درینوقت آن جزو که موضع قمرست فوق الارض باشد و اگر اتفاق
افتد که استقبال در احد طرفی نصف النهار روی دهد درین حال جزو
استقبال موضع آن نیر بود که بر افق شرقی باشد و در تقویم تام
و شمسی طالع عاشر اجتماع و استقبال معدل با جزو ایشان در جدول
باریک در همین جدول اتصالات کلیه بیاورند بان طریق که
اول علامت اجتماع و استقبال ثبت کنند پس علامت روز یا شب
متصل بآن یکی از ایام اسبوع پس ایام شهر عربی بالالی پس رسم آن
شهر و ساعات و دقایق گذشته از اول روز یا از اول شب
که در آن اجتماع یا استقبال واقع شده پس طالع اجتماع و استقبال به رقم
وضع کنند اول رقم برج دوم درجه سیم دقیقه و برین قیاس یعنی برقم
طالع هر یک از عاشر و جزو او را بر رقم ثبت کنند و چون طالع و عاشر

مثبت شود هر ابنیه سابع و رابع بمقابلهٔ معلوم گردد بدرجهٔ سابع مقابل
طالع باشد و رابع مقابل عاشر کما لا یخفی و چون خواهند که ارقام
هر یک
کمیت از ساعات و طالع و عاشر ثبت کنند اول علامات الشکل
بنویسند و علامات آنها اینست سه ساعت لح طالع عشره
عاشر و لفظ جزو را مصرح بمعنی بالف و لام ثبت کنند پس حرف
من تبعیض پس رقم برج که مبعض است پس رقم درجه و دقیقه که
بعض است و گاه باشد که بجهة تسهیل و تخفیف کتابت علامت
جدول
روز یا شب و ساعات و دقایق اجتماع و استقبال از جدول
شمس
نیاورند چه آن از صفحه سیری معلوم میشود زیرا که مقابله و مقارنه
که در صفحه سیری بازاء هر روز رقم است عبارتست از اجتماع و استقبال
تحقیق
کما لا یخفی و بعضی منجمان در تقاویم تامه چون خواهند که زیادهٔ
نمایند همه مر اجتماع و استقبال علیحده زایچه وضع کنند یکی در
صفحه
اول صفحه ستی و یکی در اول صفحه سیری و گاه باشد که هر دو را در
سیری وضع کنند و چون نصف ظاهر و نصف خفی منطقة البروج

بدایره

بدایره نصف النهار در اغلب اوقات بدو قسم مختلف منقسم میشود
لاجرم گاه باشد که برجیکه بحسب عدد عاشر برج بود بحسب واقع عاشر
نباشد بجهة آنکه بر دایره نصف النهار نباشد بلکه در طرف شرقی
دایره نصف النهار بود و درین حال در اکثر معموره برج نهم طالع
عاشر باشد یا در طرف غربی او بود و درینحال در اکثر مسکون
برج یازدهم طالع عاشر باشد مثلا در بلده فاخره هرات صینت
من الافات والبلیات هرگاه طالع بیست و پنج درجه دلو باشد
عاشر بحسب عدد برج عقرب بود اما بحسب عمل نه درجه قوس آید
که برج یازدهم است چه درین وقت آن بر دایره نصف النهار است
و برج عقرب در طرف غربی و این هنگام بسبب این اختلاف در
بیت دهم زایچه چنین نویسند ر من ح ط یعنی عاشر که برج عقرب است
بحسب عدد از برج قوس بیست و نهم درجه است بحسب عمل و ایضا در بلده
فاخره هرات هرگاه سه درجه ثور طالع باشد برج عاشر بحسب عدد دلو بود
اما بحسب عمل مب درجه جدی افتد که برج نهم است چه درین وقت آن

بر دایرهٔ نصف النهار رسد و برج دلو در طرف شرقی بود درین هنگام
چنین نویسند ح من طه یعنی عاشر که برج دلوست بحسب عدد
از برج جدی بیست درجه است بحسب عمل و رابع که مقابل عاشر است
نیز باین نوع مختلف شود و مثل این اختلاف که گفتیم در خانهای دیگر
غیر از طالع و رابع نیز واقع شود چون در تسویة البیوت منطقة البروج
باقسام مختلفه منقسم میشود هر آینه گاه باشد که مرکز دوم بیتی
در برج سیم آن بیت واقع شود یا مرکز دو بیت در یکبرج افتد و
باین سبب بعضی یا اکثر از بیوت بحسب عدد و عمل و قیاس عاشر
مختلف شود مثلا چون همان بیست و پنج درجه دلو که مثال
آورده در بلده مذکور طالع باشد بیت حادی عشر که بحسب عدد
قوس است بحسب عمل سه درجه جدی واقع شود پس آنرا درین
هنگام چنین باید نوشت ح من طه و بیت ثانی که بحسب عدد
ثور است بحسب عمل اول درجه حمل افتد پس آنرا درینجا چنین باید نوشت
ا من یا و بیت ثالث که بحسب عدد حمل است بحسب عمل برج

ثور افتد پس آنرا چنین باید نوشت ا من ٥٤ و بیوت که مقابل
ثامن و تاسع است نیز برین قیاس بود و چون نقطهٔ طالع مبداء
تقسیم بیوت است در او اختلاف نباشد همچنین در رابع چون مقابل
اوست

نظایر بهنجام

کواکب سبعه و ظهور و خفاء خمسه متحیره و رؤیة الاهله اولا بباید
دانست که در ثخن خارج مرکز دایرهٔ موهومه را که مرکز آفتاب
بران حرکت میکند منطقهٔ خارج مرکز خوانند و همچنین در ثخن
حامل هر کوکب دایره را که مرکز تدویر بران متحرک است
منطقهٔ حامل آن کوکب گویند و در ثخن تدویر نیز دایرهٔ موهومه را
که مرکز کوکب بحرکت تدویر بران حرکت کند منطقهٔ تدویر آن
کوکب گویند و اهل این صناعت منطقهٔ خارج مرکز آفتاب را
و همچنین منطقهٔ حوامل سایر کواکب و منطقهٔ تداویر ایشانرا بچهار
قسم کرده اند بر وجهیکه دو قسم فوقانی که متصاعدی اند عظمت از
دو قسم تحتانی که هم متنازلی اند و آن اقسام را نطاقات

خوانند افیست معنی قول هم که هر یک از کواکب سبعه
سیاره را در فلک اوج ایشان یعنی فلک خارج مرکز هر یک
چهار نطاقست که آنرا نطاقات اوجی گویند و هر یک از جمله
متحیره و قسم را که ذی تدویرند در فلک تدویر ایشان چهار نطاق
دیگرست و آنرا نطاقات تدویر گویند و نطاق و منطقه بیک
معنی اند و بعضی گویند که منطقه اخص است از نطاق چه نطاق
در لغت هر چیزی را گویند که بر میان بسته شود و منطقه میان بند متعارف را
گویند و علی التقدیرین اطلاق نطاق برین اقسام از قبیل اطلاق کل است
بر جزو و بعد مخفی نماند که بعضی در تقسیم نطاقات ابعاد را اعتبار کرده اند
و بعضی خلاف ایشان را معتبران ابعاد گویند که مبدأ نطاق اول
در هر دو فلک دورترین نقطه بود از منطقه ایشان نسبت بمرکز
عالم و مبدأ نطاق سیم نزدیکترین نقطه هم از منطقه ایشان
نسبت بمرکز عالم و معتبران سیر گویند که مبدأ نطاق اول
در هر دو فلک آنجا بود که حرکت هر یک نسبت بمرکز

عالم در کمال بطؤ بود چنانکه در خارج مرکز نطاق در بعد ابعد و در تدویر ذروه است
یا در کمال سرعت چنانکه در تدویر جمله متحیره است و مبدأ نطاق سیم
آنجا که در کمال سرعت بود چنانکه در خارج مرکز نطاق در بعد و در تدویر است
یا در کمال بطؤ چنانکه در تدویر جمله متحیره است پس بحسب هر دو را مبدأ
نطاق اول و سیم در خارج مرکز اوج و حضیض بود و در تدویر ذروه و حضیض
مرئی بود و کما لا یخفی علی من له ید فی علم الهیئه و مبدأ نطاق دوم و چهارم
نزد معتبران ابعاد دو نقطه بود داو سط بعید بحسب مسافت نقطه مرئی که وسط باشد
میان بعد ابعد و بعد اقرب و آن در خارج مرکز دو نقطه تقاطع منطقه او
با دایره مرسوم بر مرکز عالم بمقدار نصف قطر خارج مرکز و در تدویر دو نقطه
تقاطع محیط اوست با دایره مرسومه بر مرکز عالم بمقدار آنچه مرکز تدویر
از مرکز عالم دور بود و نزد معتبران سیر دو بعد اوسط باشند بحسب سیر یعنی دو موضع
که آنجا حرکت نه سریع باشد و نه بطئ و آن در خارج مرکز دو نقطه
تماس منطقه اوست با دو خط که از مرکز عالم گذشته باو آید
و در تداویر سوای شمس و عطارد دو طرف حضیض که از

و این است شکل تصویر آنکه مذکور شد بدان نمود

مرکز عالم عمود شود بر خط مار باوج و حضیض و در حامل علوی و زهره
و در طرف عمودیست که از مرکز حامل خارج شود بر قطری که باوج و حضیض
ایشان گذرد و در حامل قمر در طرف عمودیست که خارج شود بر حامل از
باوج و حضیض او از نقطه محاذات که بعد او از مرکز عالم در طرف حضیض
بمقدار ما بین دو مرکز بود و بطلمیوس چون دیده است تقریبا که نصف قطر فلک
مایل او شصت است و برهان هندسی بر اینها اقامت کرده اند لکن ایراد
آن اینجا مناسب نیست و نطاق اول اوجی آن بود که چون آفتاب
با مرکز تدویر و تدویر کواکب از اوج گذرد در دو باشند و باقی
بر توالی حرکت خارج مرکز و نطاق اعلی تدویر آنکه چون مرکز
کوکب از ذروه مرئی گذرد در دو باشند و باقی بر توالی حرکت
تدویر و کوکب در نطاق اول و دوم هابط بود و در نطاق
سوم و چهارم صاعد و در نطاق چهارم و اول مستقیم بود و در نطاق
دوم و سیم منحصر و اهل احکام اینها را از جمله قوت و ضعف کواکب
شمرند چنانکه در جای خود هم معلوم گردد ان شاء الله تعالی

دارای ...

و در تقویم تمام نطاقات اوجی و مدوری کواکب اعتبار ایجاد
باید پس هر کدام احتساب کرده شود در صفحه ... در هر جدول تقویم
ثبت کنند تا معلوم شود که در هر ماه از ماههای جلالی
بر کرند در هر کوکبی کدام نطاق اوجی و کوکب جز در کدام نطاق
مدوری است و علامت اینها یعنی علامت هر یک از نطاقات اوجی
و مدوری است نطاق اول اوجی نطاق دوم اوجی
نطاق سیم اوجی نطاق چهارم اوجی نطاق اول مدوری
نطاق دوم مدوری نطاق سیم مدوری نطاق چهارم
مدوری و گاه باشد که چون کوکب با مرکز مدوری در یک
نصف النهار در آخر نطاقی باشد و در نصف النهار دیگر که بعد
از وست نطاق دیگر برود علامت این نطاق را که با و منتقل شده
در مابین نصف النهار در جای تقویم آن کوکب بنهند تا معلوم
شود که مرکز مدوری با کوکب در کدام نطاق بوده و از آن نطاق انتقال
کرده و چون حرکت افلاک قمر اسرع است از افلاک سایر کواکب گاه باشد

که از جهت نطاقات قمر دو جدول با یک طرف در طرفین جدول تقویم
او بیاورند و در یکی که در طرف یمین تقویم اوست عدد نطاق اوجی
و در دیگری که در طرف یسار اوست عدد نطاق مدوری ثبت کنند چرا که
در اثنای تقویم او ثبت کنند حاجت که در بسیار کواکب ارقام در آن جدول
بسیار معکوس و درهم رفته شود اما ظهور و خفای خمسه متحیره مراد از ظهور
کوکب اول ظهور است که او را باشد در یکی از دو طرف شب بود
از آنکه در زیر شعاع آفتاب مخفی بوده باشد و مراد از خفای کوکب
اول مرا امن اوست در تحت شعاع آفتاب بر وجهی که اصلا مرئی
نشود در یکی از دو طرف شب بعد از آنکه او را ظهور بوده باشد
و مخفی نماند که ظهور و خفاء کواکب مختلف می باشد بسبب کثرت و قلت
بعد از زمین و بسبب اختلاف عرض شمالی و جنوبی و بسبب سرعت و بطوء
و بسبب کثرت مطالع و مغارب اجزاء بروج و قلت آن و در اکثر
صفا و کدورت هوا و حدت و کلال البصر نیز در آن دخلی هست
لیکن از اعتبار کنند ان یک نوعی ظهور و خفا هست که هر یک از کواکب

علویه پس از احتراق بگذرد در مغرب مختفی شوند و بعد از آن بگذرد از
در مشرق ظاهر شوند سبب آن بود که چون شمس از مقابله کوکب علوی
منصرف شود هر همه بواسطه سرعت در طلوع بر کوکب سبقت گیرد هر
روز بروز متقارب باو شود تا که بعد میانهما نقصان پذیرد و کوکب را
درین حال مغربی خوانند بسبب آنکه تا نزدیک بافق غربی
مرئی شود و هر چند بر آید نزدیکتر شود تا در حوالی افق در تحت
شعاع مختفی شود و درین حال او را مستور در تحت الشعاع خوانند
تا که محترق شود و بعد از احتراق چون آفتاب از سرعت از او
بگذرد و او در طلوع سبقت گیرد بر آفتاب اما از غلبه نور
خورشید هنوز مرئی نشود تا چون بمقداری از یکدیگر دور
شوند کوکب صباحی در مشرق بنظر درآید و آن ظهور اول بود
و بعد از آن او را مشرقی خوانند تا که بعد میان او و آفتاب نصف
دور شود و چون از آن بگذرد نه مشرقی بود و نه [illegible] تا که بعد از
مقابله بار دیگر بتقریب رسد که نصف دور است و این اول

عود کنند

عود کنند و بعضی حد شرق و غرب را در علویه بود درجه و اند
و احتراق آن یعنی کوکب علویه در اواسط ایام استقامت شده
باشد است که قادر اعظم بر آن تقدیر ازلی چنان ساخته است که
و ابدا بعد کواکب علویه از ذروه تدویر آن نسبت با حوالی دیر (?)
بقدر بعد مرکز تدویر است از آفتاب است با حوالی حضیض البروج
و چون چنین بود که وابدا کوکب علوی را احتراق در ذروه تدویر
بود که وسط ایام استقامت و مقابله با آفتاب در حضیض که وسط
ایام رجعت و این هر دو تقریبی است و لهذا انعقاد اوساط که
در ربط علویه با آفتاب که در باب ششم وعده شده بود است
و هر یک از مقابلین تقریبا در وسط زمان استقامت که در وقت
وصول آن است بذروه تدویر و در وسط زمان رجعت تقریبا که
وقت وصول آن است بحضیض تدویر محترق شوند و بیانی که قبل از این
در باب هفتم مذکور گشته و در اغلب احوال [illegible] احتراق در وسط
استقامت در شرق مختفی شود که این [illegible] اخفای [illegible] گویند

و بعد از آن احتراق در مغرب ظاهر شود که آن را ظهور مسائی
گویند و همچنین در علویات احوال مثل احتراق و وسط رجعت در غروب
مجتمع شوند که آن را اجتماع مسائی گویند بعد از آن احتراق در شرق
ظاهر شوند که آن را ظهور صباحی گویند و سبب این اوضاع آنست
که هر یک ازین دو کوکب در حال ظهور صباحی چون با علیا تدویر
خود اتصال کنند هر روز بر روز بر خلاف آفتاب میل کنند
زیرا که حرکت کوکب درین حال بقدر حرکت ایشان در تدویر بر توالی
بر حرکت آفتاب زیاده آید پس در حوالی افق مشرق قریب بطلوع
آفتاب مختفی گردد و بعد از آن چون به ذروه رسد که محل وسط
ایام استقامت محترق شود پس بواسطه استقامت و سرعت سیر
آفتاب سبقت گیرد و چون بقداری از آفتاب دور شود شامگاه
در مغرب ظاهر شود او را درین حال مغربی خوانند و هر چند
بر آید کوکب از آفتاب دورتر شود چنانکه هر شام او را
ارتفاع از شام پیشتر بینند تا بقدر آنکه مقتضی نصف قطر تدویر

او با

او باشد برسد و آنرا ربط اعظم و حد غروب آن کوکب گویند
و چون از آن بگذرد با سافل تدویر اتصال کند که بر خلاف توالی
متحرک است پس روز بروز نزدیک آفتاب شود چنانکه هر شام
ارتفاع او کمتر بینند تا در حوالی افق غربی تحت شعاع آفتاب
در آید و در آن حال با رو تحضیض رسد که موضع وسط ایام رجعت
و لامحاله آنجا محترق گردد و بعد از آن بقدر حرکت اسفل تدویر
که بر خلاف توالیست از طرف صباحی آفتاب میل کند تا چون بمقداری
از آفتاب دور شود بامداد در افق شرقی ظاهر گردد و او را
درین حال شرقی خوانند و هر چند بر آید از آفتاب دورتر شود
چنانکه هر صبح او را ارتفاع از صبح پیشتر بینند تا باز که بربط اعظم
و حد شرقی رسد پس اعاده دور متصل شود و حالت اول عود
کند و اهل احکام شرقی کوکب علوی و غربی کوکب سفلی را از جمله
قوی حالات دانسته اند اما قید اغلب لازم است که گاه باشد که عطارد
بعد از احتراق وسط رجعت اگرچه او را در شرق باید ظاهر شد

ظاهر شود و هر چند بر ماه اعظم رسیده شده همچنان مخفی ماند
با احتراق دیگر سبب آنکه در بروج کوتاه مطالع بود پس از قبل از
احتراق وسط استقامت در آن جهت خفا نباشد چه تحقیق خفا بعد از
ظهور بود و گاه باشد که بعد از احتراق وسط استقامت
چه اگر او را در مغرب باید ظاهر شده ظاهر شود و هر چند
الحال بر ماه اعظم رسیده شده همچنان مخفی ماند با احتراق دیگر
سبب آنکه در بروج کوتاه مغارب بود پس او را قبل از احتراق
وسط رجعت در آن جهت خفا نباشد و زهره هم گاه بود
که در اقلیم پنجم در عکس احتراق مرئی نشود و آن وقتی بود که در بروج
جنوبی راجع باشد و در عرض شمالی پس در این حال قبل از احتراق
نه ظاهر در مشرق و از این حال ظاهر شد که قید اغلب در ظهور
و خفاء وسط رجعت جهت تخلف احوال عطارد است و پس در
ظهور و خفاء وسط رجعت جهت تخلف احوال زهره و عطارد

هر دو و در تقویم ظهور و خفاء جمله متحیره را در میان اتصالات
ماه از راه روز نهم و روز دهم که اصطلاح ما ناشیم آن کوکب اختفاء یا ظهور
دست دهد ثبت کنند و علامت ظهور باشد و از خفا
و علامت کوکب مختفی بالطبع را ملحق علامت خفا ظهور نویسند و در بعضی
تقاویم هر دو را با مصدر نویسند و علامت کوکب را مسعود
پس اگر ظهور و خفا شرقی باشد بر بالای آن کوکب حرف ش
نویسند و اگر غربی باشد حرف غ نویسند و گاه
باشد که بجای شرق و غرب لفظ صباحی و مسائی نویسند و در بعضی
تقاویم ظهور و خفاء بعضی ثوابت مشهوره نیز نویسند چه آنکه اکثری
از طوایف را ظهور و خفاء بعضی از ثوابت مشهوره احتیاج است
چه اهل اعداد و طلسمات بعضی از اعمال خود را مشروط بوقت
ظهور و یا خفاء کوکبی ساخته اند که در خواص موافق آن
عمل باشد و کیمیاگران هم در اعمال اکسیر ظهور بعضی از ثوابت
سعید باشند و بعضی از دهاقین و اهل فلاحت نیز در زراعت

حبوبات و غرس و پیوند اشجار و قطع اغصان و ثمار ملاحظه وقت
ظهور یا خفاء ثابته نمایند که اعمال مذکوره را در آن وقت سبب
وادی دهد و اطبا نیز در امر و نهی فصد و مسهل و غیرها باین امور
مقید باشند و از ثوابت مشهوره ظهور شعری یمانی و سهیل را ملتز
مت کنند چو بعضی مردم در حال ظهور شعری یمانی ملاحظه نمایند
که قمر در کدام برج است و از آن بر حوادث آینده عالم استدلال
کنند و بعضی دیگر اول روزی که بعد از ظهور شعری واقع شود ملاحظه موضع
قمر نمایند و از آن بر حوادث آینده احکام نویسند و تفصیل آن در
رساله که متکفل در علم ملاحت نوشته مذکوره است و در بعضی بلاد
بعضی از دهاقین قبل از ظهور شعری بیست و یک روز تا یکماه از
هر تخمی که داعیه آن دارند در موضعی بکارند و در وقت ظهور
شعری ملاحظه کنند هر کدام سبز و خرم باشد گویند آن تخم
در آن سال نیکو حاصل شود و اگر زرد و پژمرده شده باشد
گویند نیکو نیاید و بظهور سهیل خوب بسیار معتقدند چه در بعضی

بلاد ابتداء زراعت گندم و ابتداء قطع قصبان نای و قطع بعضی
اشجار را مقید بوده در وقت ظهور سهیل کنند و نیز بعضی چون سهیل
ظاهر شود از لون او و حرکتی که از شعشعه نور او ظاهر می‌شود
بر حوادث آن سال استدلال نمایند و گاه ظهور و خفاء در سایر
کواکب طلوع و سقوط نویسند زیرا که ظهور جمیع ثوابت در حالت
طلوع بود و خفاء در حالت غروب بخلاف بعضی از سیاراتی که گاه
باشند که این دو امر در آن منعکس باشد شود کما عرفت
فیما سبق . اما رویت هلال فی العرف اهل نجوم عبارت از
رویت قمر در شب اول ماه و تحقیق ماهیت آن چنان است
که قمر جرمی کثیف صقیل لیس از آفتاب کسب نور کند و بجهت
صقالت نور را باز منعکس شود بر سطح ارض افتد و از آن قمر را نو بینند
و چون هر دو نیر کرئی الشکل اند و چنانکه در ابعاد و اجرام مبین شده جرم
شمس اعظم از جرم قمر است همیشه از کره قمر مستضی بود نصفی از آن
نصف کره مظلم بر حالت اصلی خود و فصل مشترک میان مستنیر و غیر

مستنیر از جرم قمر دایره بود چنانکه ابن حسن حکیم در کتاب جرمی
النیرین مبرهن ساخته است و آن را دایره ضیا و حلوم گویند
و مجروه شعاع بصر در حین مشاهده و چون محیط کره قمر شود مماس
نصف کمتر از قمر شود و آن را الصفری گویند و نصف بیشتر را که
مماس نخواهد شد غیر مری و فصل مشترک میان مری و غیر مری از
جرم قمر دایره بود که آن را دایره رویه خوانند و اینها همه در کتاب
مناظر اقلیدس برهان معلوم شده است و این دو دایره بحسب
اختلاف ابعاد نیرین بصغر و کبر مختلف شوند و در وقت اجتماع
قطعه ظلمانی ماه بجانب ارض بود و نورانی بجانب آفتاب
و درین حال دایرتین یا منطبق باشند بر یکدیگر یا متوازی تقریبا و
چون اجتماع زایل شود و هر آینه هر دو دایره متقاطع یکدیگر
شوند و قطعه نورانی بجانب ارض میل کند و لحظه لحظه متزاید
شود تا بحدی که از جانب ماه که محاذی آفتاب است نمایان
شود و آن هلال باشد و اهل فن وقت رسیدن قمر را بحد

از

رویت هلال موقوف بود و شرط دانند که یافت شود در دو
بعد که یکی را بعد معدل و حکم مبنی بر پستی هلال و کثرت و قلت
مکث او فوق الافق از آن کنند و دیگری را بعد سوی روشنی
و تاریکی هلال را از آن قیاس کنند لیکن درین دو شرط
خلاف کرده اند آنچه متعارف و متداول است این است که معلم
میفرماید که بتجربه و امتحان چنان معلوم کرده اند که بعد از غروب
آفتاب قمر فوق الارض باشد بقدر ثلثان ساعت که مقدار
ده درجه معدل النهار است آن را بعد معدل گویند یعنی مقدار مکث
قمر را بعد از اجتماع در فوق الارض اعم از آن که ده درجه
باشد یا بیشتر یا کمتر بعد معدل گویند بجمیع و اگر چه بعد مذکور
بحسب اجزاء معدل النهار است یا بقع وال بسبب آنکه بعد مذکور
بزیادت و نقصان تعدیل الغروب معدل شود کیفیته را اهل عمل
مخفی نیست و ایضا چون در وقت غروب آفتاب بعد میان
تقویم هر دو نیر که آن را بعد سواء گویند مابین ده درجه و دوازده درجه

باشد یا بیشتر هلال مرئی شود و باریک پس اگر احد البعدین فقط
یا هر یک از درجه کمتر باشد حکم رویت هلال نتوان کرد و بعضی
استادان گفته اند که اگر مقدار مکث کمتر از نصف درجه باشد
ممکن بود که هلال دیده شود خصوصاً که عرض قمر در آن وقت
شمالی باشد اما اگر معدل البعدین میان دوازده درجه و چهارده درجه باشد
هلال معتدل بینند و اگر از آن بگذرد ضخیم و ظاهر بینند
و بعد بین التقویمین را بعد سوا نیز گویند که بحسب اجزاء منطقة
البروج است که آن را همیشه متساوی گرفته اند و اجزاء معدل النهار
را با آن نسبت کرده کیف ما اتفق و بدانکه رویت هلال باختلاف
آفاق مختلف میشود خصوصاً مکانی که مدار قمر در آن
مکان اقرب است بسمت الرأس رویت هلال آنجا اسرع است
و در تقویم پیش از اوراق دوازده گانه جدولی باز نهاده اند که در آن
جا بعد معدل و بعد سوا در اول اکثر ماه ها استخراج کرده در تحت
اسم آن ماه که در آن جدول نوشته باشد ثبت کنند و در او

از اول ماه وقت غروب آفتاب باشد که قریب برویت هلال بود
بدو رقم یکی درجه دوم دقیقه و کیفیت هلال از روشنی و تاریکی
در رفعت و مدار تعدیل متفاوت است از بعد معدل و بعد سوا و از آن
جدول ایشان در نزد و در بعضی تقاویم ایشان را در تحت صفحه یمنی
بجهت هر ماهی که در آن صفحه نوشته باشد بنویسند و گاه
باشد که عرض قمر در آن وقت یعنی در وقت غروب قریب
برویت هلال ثبت کنند در آن جدول که قبل از اوراق دوازده
گانه کشیده باشند و در تحت صفحه یمنی و غرض از ثبت عرض قمر
آن است که در بعضی اوقات نه دائماً چنانکه بعضی گمان برده اند که
چون عرض قمر شمالی بود در شمال مغرب آفتاب غایب شود و
چون جنوبی بود در جنوب آن و چون این معلوم کرده باشد ادراک
هلال بر مستهل اسهل باشد و مخفی نماند که آنچه مصنف فرموده که بعدین
و عرض قمر را در اول ماه استخراج کرده در جدول ثبت میکنند
رسم منجمان است و آنچه درین زمان معروف و مشهور از آن است که

در وقت غروب روز بیست و نهم اینها را استخراج کرده در جدول ثبت
نمایند پس اگر قمر بحد رویت هلال رسیده باشد کیفیت هلال
را از روشنی و تاریکی و غیرها ایراد نمایند و آن شب را غره
ماه دانند و اگر بحد رویت نرسیده باشد لایق [illegible] و آن
شب را سلخ دانند و باید دانست که آنچه در بیان در صفحهٔ
یمینی تقویم نامه ثبت نمایند این است که درین ابواب مذکور
شده و چون درین عصر ازین اتفاقات اهل روزگار بعلم
ریاضی سبحان است بل از تدقیق و تسامح را بر تحقیق ترجیح داده
مرتکب استخراج تقویم کمتر میشوند تا متعلقات صفحهٔ یمنی یکماه را
در رسالها بصد و نوزده جدولها باقی بقیه جناب حفظهما الله تعالی
عن الآفات والبلیات الی الابد استخراج کرده بجهت
ارزو اینکه بعد ازین معدوم خواهد شد باین کتاب نقل کردیم
تا اگر کسی را ذوق مطالعه و صحبت این کتاب شود بجهت مثال محتاج تقویم
تام نباشد و بالله التوفیق و علیه التکلان در جمیع الاوان
والزمان

چون همه از بیان معرفه صفحه یمنی فارغ شد شروع نمود در بیان
متعلقات صفحهٔ یسری پس میفرماید که در صفحهٔ یسری دو جدول ایام
اسابیع و ایام عربیه بعلامات اعاده کنند بجهة تعیین هر یک وقت
از شبنبات این صفحه از غیر الثقات و رجوع بصفحهٔ یمنی و سبب تخصیص
بعربیه بعلامات اشهر بیت اوست واقع بنای او بر دور قمر چه اکثر مرقومات
این صفحه اوضاع و احوال قمر است پس جدولی دیگر بیارند
و در آنجا انتقال قمر را از برجی ببرجی بازاء هر روز که در آن
روز یا در شب بر ازان روز آن انتقال واقع باشد ثبت کنند
بچهار قسم یکی رقم برج منتقل الیه دوم رقم ساعت سیم رقم دقیقه
از آن روز یا شب بر ازان روز که در آن انتقال دست داده
باشد چهارم رقم آن روز یا شب و گاه باشد که در تقویم ایام
و اکثر اوقات در تقویم شمسی و دوا نما در تقویم قمری رقم دقیقه
بنویسند و بجهة تسامح و تخفیف کتابت بر رقم ساعت اختصار

کنند و در بعضی تقاویم تحت رقم برج علیحده جدولی سازند
لیکن چون انتقال قبل از نصف النهار واقع شود رقم برج منتقل
الیه را در ازای آن روز ثبت نمایند و اگر بعد از وی واقع شود
در روز بعد از آن و علامت روز در این صفحه باشد که عبارت
از نهار است و از شب [illegible] که علامت لیل است و بعد از جدول
انتقال قمر شش جدول دیگر باز نهند جهة ممزوجات قمر بکواکب دیگر
و اسماء این کواکب را مخصوص بحرف یا که مبنی الیه است در سطحی که
در فوق جدول مذکور است بنویسند و ابتدا به شمس کنند بعد از آن
متحیره را بر ترتیب افلاک ابتدا از زحل باز نویسند پس در ازاء
هر روزی نظری که در آن روز یا شب بعد از آن روز قمر را با
کوکبی باشد از نظرات خمسه در جدول آن کوکب وضع کنند
بچهار رقم یا سه رقم اول علامت نظر باشد و بقید بر اتصال و یاس قمر
بنفع بعد از علامت نظر رقم دوم علامت ساعت و سیم علامت دقیقه
و چهارم روز یا شب و اگر دقیقه متروک باشد علامت سیم علامت

روز یا شب باشد و قمر را با کواکب دیگر اگر چه شاخصه متحقق
شود لیکن ثبت آن در تقویم معروف نیست اما حالات قمر
نزد جمهور شش است مجاسده او با راس و مجاسده او
با ذنب و رسیدن او بدرجه شرف و رسیدن او بدرجه هبوط
و رسیدن باول طریقه نیره و آن چهارده درجه بود که در ما بین
درجه شرف آفتاب و درجه شرف قمر است و از این جهة است
که آن را طریقه نیره خوانند و رسیدن باول طریقه محترقه
و آن نیز چهارده درجه بود که در ما بین درجه هبوط آفتاب و درجه
هبوط قمر است و از این جهة و از جهت آنکه درجه شرف زحل و درجه
ارض مریخ داخل در این درجات این درجات را طریقه محترقه
و درجات حدود کواکب بعد از این در باب [illegible] معلوم گردد
ان شاء الله تعالی و بعضی مجاسده قمر با کبیسه و ایضا رسیدن قمر
بمبدء دخول تحت الشعاع نیز و فیما بین تقویم او و تقویم آفتاب
دوازده درجه باشد و آن را مبدء احتراق نیز گویند و از جمله حالات

قمر شمرند و کید کوکب مشئوم است که او را سیر است معکوس یعنی بر خلاف
توالی و در صد و چهل سال شمسی دوره تمام کند و برجی در دوازده سال
و درجه در صد و چهل و شش روز و بعضی گفته اند که کوکب کید موجود است
اما مرئی نیست و لهذا مولانا قطب الدین شیرازی در تحفه الشاهیه
فلک او را تحت فلک شمس و فوق فلک عطارد اثبات کرده
است بجای فلک زهره و فلک زهره را فوق فلک شمس خلافا
للجمهور و علی کل التقدیر بعضی اهل احکام او را نحس دانند چنانکه
شیطان فلکش خوانند و در بعضی تقاویم تام و شمسی بر
سر صفحه سیری تقویم او را در اول هر ماهی از ماههای جلالی
چپ و در زیر بچهار رقم اول برج دوم درجه سیم دقیقه چهارم
ثانیه و این علامات که مذکور شد در اثنای عمارجات قمر در محاذی
هر روزی که قمر را این حالات در آن روز یا شب بعد از آن
واقع شود در هر صفحه ولی از جداول عمارجات که خالی باشد
برقی با لون دیگر غیر سواد بچهار رقم یا سه رقم بطریقه عمارجات

وضع کنند و اگر هیچ جدولی بعد از جدول عمارجات بجهت
حالات بیاورند و علامات نظرات و شرف و هبوط در بیشتر
بعضی در باب هشتم و هشتم معلوم شد و علامات مجاسده با
راس باشد و با ذنب و با کید و بعضی مجاسده
با کید را صحیح نویسند و بعضی بدین صورت و علامت
طریقه محترقه باشد و علامت تحت الشعاع و در بعضی تقویمها
رسیدن قمر را به تحت الشعاع ثبت کنند و او وقتی بود
که بعد میان تقویم او و آفتاب بعد از اجتماع بشانزده دوازده
درجه رسد و علامتش این است و غیره را صحیح نویسند
و گاه باشد که در بعضی تقویمها علامت مجاسده و با راس نویسند
و با ذنب و علامت تحت الشعاع و علامت غیره

نسبت منازل قمر عبارت است از نسبتی که قمر در مدت یک دوره خاص
خود قطع کند چنانکه در هر شبانه روزی در منزلی باشد تقریبا و چون

قمر یکدوره در بیست و هفت روز و ثلثی تمام کند اهل هند اسقاط
آن ثلث کرده اند منازل را بیست و هفت کرده اند اما عرب و
اهل بادیه تتمیم آن ثلث نمایند و منازل را بیست و هشت اعتبار کنند
و علامات کوکبی گیرند که در حوالی منطقه بود خواه از صور منطقه باشد
و خواه نباشد و اسم هر یک از آن علامات اخذ کنند و چون
قمر مقارن یکی از آن علامات شود پس اگر سازگار آن علامات گردد
گویند کَفْجَة وَکَافَجَة ای واجهه و غلبه و بآن تفأل کنند
و اگر سازگار نشود گویند عدل القمر و بآن تفأل نکنند و بعضی از جمهور
مفسرین برآنند که مراد از منازل که در آیه کریمه وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ
مَنَازِلَ حَتَّى عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ واقع است همین منازل است
و اهل حساب دور فلک را یعنی منطقة البروج را بیست و هشت
متساوی تقسیم کرده اند ابتدا از اول حمل و هر قسمی را باعتقاد
ایشان منزلی است از منازل قمر و معتبر در اشغال قمر این باشد
و چون بروج دوازده است و منازل بیست و هشت حصه هر برجی

دو منزل و ثلثی باشد کما لا یخفی علی الحاسب و اسماء این منازل
بهمان صحفی که اعراب قرار داده اند اعتبار کنند
و بواسطه انتقال کواکب تغیر آن ندهند همچنانکه در بروج آن
بر ترتیب این است شرطین منزل اول بود و علامت آن دو
ستاره است روشن بر دو شاخ حمل از اوسط قدر ثالث و بعد
ایشان از یکدیگر یکذراع و بتقریب احدهما ستاره است
تاریک و بعضی از عرب آن را در حمل دانند و برسه از شرط خوانند و
صورت ایشان برین نهج است   و شرط بضم شین معجمه و
فتح راء مهمله در لغت علامت است بطین منزل دوم بود و علامت
آن سه ستاره است از اوسط قدر رابع بر شکل مثلثی خود و برین
صورت   و گویند که موقع او بطن حمل است مشابه رسن ستاره که
بر بطن حوت است لکن چون اصغر است از بطن الحوت آن را تصغیر
کرده بطین نام نهاده اند ثریا منزل سیم بود از اعوام بپروین
و پرن خوانند علامت آن شش ستاره است متقارب برین

صورت   و روایت کنند که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم
از او بیست شمرده اند از آن جمله چهار در صورت است یکی از قدر رابع و باقی
از قدر خامس و سلطان المحققین در زیج جدید همه را از قدر خامس شمرده
و موقع این کوکب کوهان ثور است و بعضی که گمان برده اند که
و بر حمل است سهو کرده اند و آن را ثریا بجهت آن گویند که بارانی که
در طلوع او واقع شود بر غنم عرب از امارات ارزانی و سبب
کثرت گیاه بود و آن تصغیر ثروی است مشتق از ثروة بمعنی کثرت
مال و تصغیر آن بجهت صغر کوکب اوست و ثریا را عرب النجم و نجم
الثریا نیز خوانند و دبران منزل چهارم بود و علامت آن پنج ستاره
است روشن از قدر اول که برخی اکبر با چهار کواکب دیگر
از آن تاریکتر همه از قدر ثالث بر این صورت   و بعضی آن را
تشبیه کرده اند بصورت حرف زا از ارقام هندیه و آن
ستاره روشن که بر یک طرف او بود بمنزله چشم جنوبی ثور است
و از این جهت او را عین الثور خوانند و آنکه بر طرف دیگر است بمنزله

چشم شمالی ثور است و آنکه بر زاویه آن است بمنزله بینی او و نسبت او
بدبران بجهت دبر رو بیت اوست مر ثریا را و از این جهت است که او را
تابع النجم و تالی النجم و حادی النجم خوانند و آن را مجدح نیز گویند و مجدح
بضم میم و کسر دال در لغت چوبی را گویند که دو شعبه داشته باشد و هقعه
منزل پنجم بود و علامت او سه کوکب خورد است نزدیک بهم متصل باشند
بر نقطه که بر آن نشین زنند بر این صورت   و از این جهت او را اثافی
خوانند و بطلمیوس هر سه را یک کوکب سحابی گرفته و چون بمنزله سر
صورت جبار است او را رأس الجبار و رأس الجوزا نیز خوانند و
هقعه در لغت صورت دایره صغیره باشد و پهلوی چپ است
یا بر سر او و اصحاب جبل او را علامت شامه دانند و هنعه منزل
ششم بود صاحب روضة المنجمین گوید علامت او دو ستاره است
بر سر صورت جوزا او و در میان ایشان از یکدیگر بقدر یک ذراع
و نیم بود و از هقعه بجانب شمال مایل بود آنکه شمالی است از
اوسط قدر ثالث است و آن دیگری از اوسط قدر رابع و عرب

گویند پنج ستاره است برین صورت   و هنعه در لغت داغی را
گویند که بر سر صورت چوگانی بر گردن چهارپایان نهاده باشند
و ذراع منزل هفتم بود و علامت آن دو ستاره است که بمنزله
سر هر یک از توأمین باشند برین صورت   و هر دو
از اواسط قدر ثانی باشند و آن را ذراع مبسوط گویند چه مقدم است
طلوع او بر طلوع ذراع مقبوض که شعری شامیه با مرزم او و آن
هر دو را ذراع مقبوضه آن گویند که بزعم العرب بر دو ساق اسد واقع
اند و منجمان یکی را از دو ستاره ذراع مبسوط که از اول برابر راس
التوام مقدم و مقدم الذراعین و آن دیگری را راس التوام المؤخر
و مؤخر الذراعین خوانند نثره منزل هشتم بود و علامت آن
دو ستاره است از صورت سرطان از اواسط قدر رابع با کوکبی
سحابی که در مابین آن دو است و از معلف سرطان خوانند برین
صورت   بطلمیوس در مجسطی همان معلف را نثره گفته است
اما زعم عرب آن است که نثره بینی اسد است یعنی سوراخ بینی

او و نثره در لغت خلطی را گویند که در حین عطسه از بینی حیوانات بیرون
آید و ضبط این جا کوکب سحابی بود طرفه منزل نهم بود و صاحب
روضة المنجمین گوید که علامت آن دو ستاره است از قدر
رابع که بعد میان ایشان مقدار یک باز و نیم بود و یکی که شمالی بود
بر سر اسد بود و دیگری لدکوکب خارج سرطان برین صورت
اما زعم عرب آن است که بمنزله دو چشم اسد اند و ازین جهت
طرفه گویند جبهه منزل دهم بود و علامت آن چهار کوکب است بر خط
معوج بر گردن و سینه اسد برین صورت   و ازین چهار کوکب
آنکه بر جنوب همه است اعظم بود چه از قدر اول است و قلب الاسد ملکی آن
بود و آنکه در شمال همه است آن ستاره که در جنب کوکب اعظم است
هر دو از قدر ثالث اند و آن دیگری از قدر ثانی و زعم عرب آن است
که این چهار کوکب بر پیشانی اسد اند و لهذا جبهه گویند زبره منزل
یازدهم بود و علامت آن دو ستاره است یکی از قدر ثانی و دیگری
از قدر ثالث بر پشت صورت اسد و بعد میانهما بقدر دو ذراع و نیم بود

تجمیعا برین صورت   آنکه روشن تر است از آن ظهر الاسد خوانند
و نزد عرب این دو ستاره بمنزله زبره اسد است یعنی میان دو کتف
او و صرفه منزل دوازدهم بود و علامت او ستاره ایست روشن
از اوسط قدر اول و او را منجمان ذنب الاسد خوانند چه روشن است
بمنزله ذنب اسد بود و نزد عرب بمنزله و جاء قضیب او و از این جهت
او را قضیب الاسد خوانند و صرفه از این جهت گویند که در وقت
طلوع او هوا از حرارت منصرف شود به برودت و در وقت سقوط
او از برودت بحرارت عوا منزل سیزدهم بود و علامت آن پنج ستاره
است یکی از قدر رابع و باقی از قدر ثالث بر جناح چپ عذرا بر
شکل لامی که بطرف یسار مکتوب باشد ابتداء او برابر صرفه بود
و بر منظری بسوی جنوب گراید و کوکب پنجم بطرف شمال میل کند
تا فرجه مانند زاویه پیدا شود و آن کوکب که بر زاویه بود آن را
زاویة العوا گویند و صورتش این است   عرب گویند که ان
العوا کلاب تعوی خلف الاسد و بعضی گویند از جهت عطفی بود است عوا

گویند کما یقال الثنی ای عطفه و عوا البرد بر گویند بسبب آنکه چون
او طلوع کند هوا میل ببرودی کند سماک منزل چهاردهم بود و
علامت او یک ستاره است از اصغر قدر اول بر کف دست چپ عذرا
او را سماک اعزل خوانند و صفت و شکل این دو صورت بروج مذکور
شده و ابقا حاجت بتکرار نیست غفر منزل پانزدهم بود و علامت
او سه ستاره است بر خطی معوج همه از اوسط قدر رابع بر دامن عذرا
از پس سماک اعزل برین صورت   و صاحب روضة المنجمین
گوید که غفر از آن سبب گویند که نزدیک است بزبانا عقرب پس
گویا آنرا پوشانیده و در کتاب عجایب المخلوقات مذکور است
که او را از این جهت غفر گویند که در وقت طلوع او طراوت و نضارت
اشجار را از نظر پوشیده و پنهان کرد و زبانا منزل شانزدهم
بود و علامت آن دو ستاره است بر دو کفه میزان هر دو از کبر
قدر ثالث یکی را که در طرف جنوب است کفه جنوبیه گویند و
آن دیگر را کفه الشمالیه و صورتش این است   و عرب گویند که

این دو کوکب بر زبانای عقرب و الهقعة یعنی بر دو قرن او الاکلیل منزل
هفدهم بود و علامت آن سه ستاره است از جنوب بشمال کشیده
بر خطی فی الجمله معوج هر سه از قدر ثالث برین صورت   وچون
بر پیشانی عقرب واقع است از این جهت او را اکلیل گویند چه اکلیل در لغت
عصابه را گویند مرصع بجواهر که بر پیشانی بندند قلب منزل هجدهم بود و
علامت آن ستاره ایست سرخ رنگ از قدر ثانی با دو ستاره دیگر
که از دو جانب او بود و هر دو از قدر ثالث بر خطی مقوس در تحت الاکلیل
برین صورت   و او را قلب بجهت آن گویند که در محل قلب صورت
عقرب است و آن دو ستاره طرفین او را نیاط خوانند یعنی رگ دل شوله
منزل نوزدهم بود و علامت آن دو ستاره است که ما بین ایشان
یک شبر بود بر نیش عقرب هر دو از قدر ثالث برین صورت
و شوله در لغت چیزی را گویند که مرتفع شده باشد بر دم ذوات
الاذناب چون دم بر داشته باشد و لهذا عقرب را شوله نیز گویند
یعنی دم بر دارنده نعایم منزل بیستم بود و علامت آن هشت ستاره

متفرقه است بر مجره و حوالی آن از صورت رامی برین صورت
و عرب تشبیه کرده اند مجره را بنهر آب و این کوکب را بهشت مرغ که
باب خوردن آمده باشند و آن چهار را که داخل مجره اند و از قدر
ثالث نعایم وارده خوانند باین معنی که در بین آب خوردن و آن
چهار دیگر را که از قدر رابع اند نعایم صادره یعنی آب خورده و در جنب مجره
اند بلده منزل بیست و یکم بود و علامت آن ضفیرت ما بین نعایم
و ذراع که در وی هیچ ستاره نیست و آن را عرب از آن جهت تشبیه کرده اند
ببلدة الثعلب یعنی خوابگاه روباه چه دائما آن منزل را روباه از
خشنی خاشاک خالی میدارد ذابح منزل بیست و دوم بود و
علامت آن دو ستاره است هر دو از اصغر از قدر ثالث بر دو شاخ
جدی و بعضی نگاه کرده باشد و در میانه این دو کوکب بل بعضی قریب ستاره
باشد از اصغر قدر خامس و صورت ایشان برین نسق بود   برین صورت
کوکب میانه را شاة الذابح خوانند و آن دو کوکب طرفین او را که
گویا در رنج اویند سعد الذابح بلع منزل بیست و سیم بود و علامت آن

دو ستاره است بر دست چپ صورت ساکب الماء که میل بشمال بود
از اکبر قدر رابع است و آن دیگری از اوسط قدر سادس ستاره دیگر
از اصغر قدر خامس در میان ایشان باشد برین صورت
و عرب آن ستاره میانه را بلع گویند و آن دو ستاره که بر دو
طرف او در آمده اند که گوییا او را فرو خواهند برد و گویند بلع و بعضی گفته
اند که وجه تشبیه این منزل ببلع آن است که در وقت خطبهٔ
یَا اَرْضُ ابْلَعِی مَاءَکِ قمر درین منزل بود سعود منزل بیست و چهارم
بود و علامت آن دو ستاره است از جنوب و شمال بمقدار یک ذراع
از یکدیگر دور یکی که شمالی تر است و از اصغر قدر ثالث بر منکب چپ
ساکب الماء است و آن دیگری که از اوسط قدر خامس است در زیر
بغل او برین صورت   و این دو ستاره را عرب سعد السعود
گویند بجهة آنکه بزعم ایشان سعادت آن اکثر است چه در حال
طلوع او سرما شکسته گردد و هو [illegible] باعتدال السنة اخبیه منزل بیست
و پنجم بود و علامت آن چهار ستاره است بر کف دست راست

ساکب الماء و آنرا تشبیه کرده اند بپای بط و آنکه شمالی تر است
از اکبر قدر رابع بود و باقی از اصغر قدر ثالث برین صورت   و
عرب میانه را سعد خوانند و دیگران را که بر اطراف اویند خباء یعنی
خرگاه او و مجموع را سعد الاخبیه و بدانکه جمله سعود نزد عرب ده است
چهار از صورت فرس اعظم است اول سعد بهایم بود که بر سر اوست
دوم سعد همام که بر گردن اوست سیم سعد بارع که بر سینه اوست
چهارم سعد مطر که بر دست اوست و چهار دیگر از چهار سعد اند
از منازل قمر که مذکور شد و دو دیگر یکی سعد ناشره است که بر دنبال
جدی است و دیگری سعد الملک که بر دوش راست ساکب الماء است
و این سعود را در احوال هوا و غیر آن حکمها گفته اند مقدم منزل بیست و
ششم بود و علامت آن دو ستاره است منکب الفرس و متن
الفرس باشد که از اصغر قدر ثانی اند و صفت آن قبل ازین در صورت
فرس اعظم مذکور شد مؤخر منزل بیست و هفتم بود و علامت آن دو
ستاره جناح الفرس و سرة الفرس باشد که هم از اصغر قدر ثانی اند

وصفت آن هم آن جا مذکور شد و عرب مقدم را فرغ الدلو المقدم و مؤخر
را فرغ الدلو المؤخر خوانند چه این ستاره از آن معرب است
که ایشان را دلو خوانند برین صورت و فرغ در لغت
آن موضع باشد از دلو که آب بیرون می آید رشا منزل بیست و هشتم
بود و علامت آن ستاره ایست روشن و سرخ از قدر ثالث برای
بطلمیوس و از اصغر قدر ثانی بزعم ابن صوفی و از الحوت المسلسله خوانند
چه از صورت مراة المسلسله است و آن را بطن الحوت نیز گویند
زیرا که بر شکم ماهی است که متصل میشود از بعضی کواکب مراة المسلسله ببعضی
کواکب سمکتین را که بحوت مشهور است و چون ستاره کان
خود را باین کوکب حلقه رود و اند مانند رسنی بدین صورت
ازین جهت عرب آن را رشا خوانند چه رشا در لغت رسن دلو بود و
و طریق معرفت این منازل چنان است که ثریا که اشهر و اظهر
منازل است اول او را باید دید و بعد از و بر جانب شرقی از مدار
ماه و برا از الطلب باید کرد و بعد از یک نیزه و از جانب غربی بمقدار

دو نیزه یا سه نیزه بیش باشد و بیش میان او و ثریا بود و چون ازین
منازل ربعه معلوم کرد و بعد از ان هر منزلی را از طرف شرقی
و غربی مدار ماه بهمان دستور طلب و از صور که مرقوم شده و
چون منازل شناخته شود بروج را آسان توان شناخت و چون
شناخته شود سایر صور را بنسبت بروج ادراک توان کرد
و قسمت هر منزلی را ازین منازل بیست و هشت گانه در یک شبانه
روز تقریبا قطع کند و جز تقریب سرعت و بطوء حرکت قمر است
چنانکه عنقریب ظاهر شود و در تقویم جدول نمازجات قمر جدولی
و در آن جا بازاء هر روزی مصرح نام منزلی نویسند که در نصف
نهار آن روز قمر در آن منزل باشد اعم از آنکه پیش از نصف
نهار آن روز بآن منزل منتقل شده باشد یا شب قبلی از آن یا بعد از
نصف نهار روز سابق و چون قمر سریع السیر بود گاه باشد
که در یک نصف النهار در آخر منزلی باشد و در نصف النهار روز
دیگر از منزل اسیم رفته باشد یک منزل در میانه طی شود و بدین سبب

اسم آن منزل مطوی در جدول مکتوب نشود و در بعضی تقویمها آن
منزل را ملوی نیز گویند و در میانه منزل دیگر نویسند و اگر بطی السیر
بود گاه باشد که در یک نصف النهار در اول منزل باشد و
در نصف النهار روز دیگر هنوز در آخر همان منزل بود و بدین سبب
اسم آن یک منزل در آن جدول مکرر شود و در بعضی تقاویم تا
چون خواهند که زیاده دقیق کنند انتقال قمر از منزلی به منزلی
بازاء هر روزی که در آن روز یا شب بعد از آن روز واقع شود باز
بر طریقه انتقال از برجی به برجی یعنی اول اسم منزل منتقل الیه
نویسند پس رقم ساعت پس رقم دقیقه پس رقم روز یا شب
و این هنگام منازل همه مسطور شود و هیچ مکرر نشود لیکن
گاه باشد که چون سریع السیر بود در محاذی یک روز دو منزل
مکتوب شود و یا بجهت که در اوایل روز یکی از منزل در آید
و در اواخر شب بعد از آن روز از آن منزل برآید به منزلی دیگر
رود و گاه باشد که چون بطی السیر بود محاذی دیگر روز هیچ نوشته

نشود همچنان خالی ماند به سبب آنکه در اواخر شبی یکی از منازل در آید
و در اوایل روز دوم به منزل دیگر نقل کند و چون آفتاب منزلی
را قطع کند مراد از منزل اینجا علامت است نه تمام یعنی چون آفتاب
از علامت منزلی مفارقت کند هر آینه آن منزل که همان علامت است
پیش از طلوع آفتاب در مشرق ظاهر شود و آن ظهور را چون ظهور
باقی ثوابت طلوع کند و طلوع هر منزلی که در موسم مطر بود
و عرب آن را نوا گویند و طلوع رقیب آن را بلوغ و طلوع
هر منزلی سقوط پانزدهم آن منزل باشد که آن را یعنی منزل
پانزدهم هر منزل را اهل نجوم رقیب آن منزل گویند همچنانکه برج
هفتم هر برج را نظیر آن برج لیکن مخفی نماند که بتحقیق پانزدهم
هر منزلی لازم نمی آید که ساقط گردد زیرا که این علامات
بر نفس منطقه نیستند و ابعاد فیما بینه علامات هر دو
منزل متراقب متساوی نیست بلکه گاه باشد که شانزدهم و گاه
بود که هفدهم ساقط گردد و ایضا مخفی نماند که این جا طلوع اگر چه مبتنی

آن ظهور است که قبل از این مذکور شد اما سقوط یعنی آن خفا باشد
بلکه سقوط هر منزلی عبارت است از غروب که او را باشد در حال
رؤیت لبهره آنکه در غروب سابق از غیبه نور آفتاب بری بوده باشد
و در تقویم طلوع منازل را در صفحه یمنی در جنب اتصالات کلیه
ثبت کنند چنانکه در محاذی روزی که یکی از منازل را در صباح
آن روز دست دهد علامت طلوع که حرف عین است ثبت کنند
پس اسم آن منزل پس علامت لیل متصل بیکی از ایام اسابیع و بعضی
علامت صبح که حا است بجای علامت لیل بیکی از ایام اسابیع نویسند
و از طلوع هر منزلی تا منزلی سیزده روز بود لیکن چون نوبت
بسماک رسد طلوع غفر بعد از چهارده روز باشد و طلوع دیگر منازل
همه سیزده سیزده بود و در سال کبیسه بعد از طلوع رشا طلوع
شرطین هم چهارده روز بود اما علامت نسبت چنان است که
حکماء هند دوری نهاده اند که بر هفت کوکب قسمت میکرده و هر
بخشی را بکوکبی داده اند و آن را نسبت آن کوکب نهاده اند

و مدت هر بخشی دوازده ساعت زمانی است پس تمام دور هشتاد و
و چهار ساعت زمانی باشد و ابتداء دور از زمان اجتماع حقیقی
گیرند تا دوازده ساعت زمانی منسوب بآفتاب دارند و بعد از آن
دوازده ساعت دیگر بزهره و هم چنین بترتیب افلاک دوازده
ساعت دیگر بعطارد منسوب باشد و دوازده ساعت بعد از آن
منسوب بقمر و چون نوبت بقمر آخر شود ابتدا از زحل گیرند تا باز که
نوبت بشمس رسد بعد از آن بطریق مذکور میگردد تا اجتماع
دیگر و چون اجتماع شود نوبت هر کوکب که باشد باطل گردد و نوبت
شمس ابتدا شود و هر گاه نوبت بآفتاب رسد از آنجا که هند
نسبت مطلق گویند و نسبت یعنی بیرود کما فی القاموس و اعراب
ساعات محترقه خوانند و در اختیارات مذموم است چنانکه
امام فخر الملة والدین الرازی علیه الرحمة در اختیارات علائیه از والیس
حکیم نقل کرده که هر ساعتی خلل قمر که عمده محذورات است و در
اختیارات کمتر است از خوف ساعات نسبت و ثلث اول از این

و دوازده ساعت و لیل نقصان حیات دانند و ثلث دوم از لیل نقصان
مال و ثلث سیم از لیل مجالی و این ثلث آخر علیل الضرر باشد
زیرا که مجاور نسبت زهره است و در ثلث آخر که نسبت مریخ است که چهار
ساعت زمانی باشد قبل از ابتدای طلوع آفتاب گویند از جمیع مهمات
حذر باید کرد زیرا که هم منسوب بکوکب نحس است و هم مجاور نسبت
آفتاب و در تقویم بعد از جدول منازل جدولی چهار زند و بازده هر
روزی که دران (روز یا شب) شب بیرون از ابتدای [illegible] آفتاب باشد آن را
در آن جدول ثبت کنند به رقم یکی رقم ساعت گذشته از روز یا شب
تا وقت ابتدای [illegible] دوم رقم دقیقه سیم رقم روز یا شب و گاه
باشد که رقم دقیقه ننویسند و این ساعت و دقایق که مذکور شد
در اکثر ساعات تقویم دقایق زمانی بود زیرا که استخراج آن
اسهل است و گاه باشد که چون خواهند که زیاده تدقیق نمایند
آن را که یعنی ابتدای [illegible] را بساعات مستوی سازند و در بعضی
تقاویم نامه در جدول چهار زند و در یکی ابتدای [illegible] بساعات زمانی

برند

ثبت کنند و در دیگری بساعات مستوی و در بعضی دیگر گاه باشد
که هشت جدول بعد از جدول منازل چهار زند و در هر یک از ابتدا
نسبت یکی از کواکب سبعه ثبت کنند

از علم نجوم آن چه دانستن آن

واجب است معرفت اوقات صلوات و معرفت قبله است لیکن مخفی نماند
که چون اوقات صلوة را اعتقاد او تعیینه بمذهب طایفه سنیه
پنهان نموده و ما آنرا بدولت حمایت ظل الهی اعنی نواب همایون شاهی
موافق مذهب جمیل القدر امامیه در اثنای شرح رقم ایراد نمایم تا حق
از باطل جدا گشته طالبان تحقیق را نفعی باشد ان شاء الله تعالی
پس باید دانست که هر بالغ و عاقل را که اول وقت نماز بامداد
آن گاه است که صبح صادق ابتداء طلوع کند قید صادق بجهة آن است
صبح کاذب است که آنرا صبح اول و فجر مستطیل و ذنب سرحان
نیز گویند و آن اول بیاضی بود که از جانب مشرق بر از ظلمت شب جدا
شود منفصل از افق و در آن وقت فرض نماز بامداد و کذا از نده

باتفاق جمیع فرق جایز باشد لقوله علیه السلام لا تغرنکم اذان بلال
ولا الفجر المستطیل و بعد از آن چون نوری عریض منبسط شود ظاهر
شود چنانکه افق روشن کرد و بیاض اول الصبح شود و هر آینه ابتداء طلوع
صبح صادق و اول وقت نماز بامداد بود و آخر وقت
نماز بامداد وقتی بود که آفتاب طلوع میکند و فضیلت وقت نزد
فرقه ناجیه امامیه از اول طلوع است تا ظهور سرخی از جانب مشرق
اما افضل در ادای صلوة یومیه اول وقت است لقوله علیه السلام
اول الوقت رضوان الله و آخر الوقت غفران الله و اول وقت
نماز پیشین باتفاق جمیع فرقه آنگاه است که ابتداء زیاده شدن
ظل مقیاس باشد بر فی زوال و اگر فی زوال در آن روز موجود باشد
و با ابتداء حدوث ظل اگر در آن روز فی زوال موجود نباشد و این
در موضع صورت بندد که آفتاب بسمت الراس آن موضع تواند
رسید و اول وقت نماز دیگر آنگاه است که ظل مقیاس دو برابر مقیاس شود سوی
فی زوال یعنی وقتی که ظل مقیاس مساوی مجموع ضعف مقیاس و فی زوال شود

واگر

واگر فی زوال موجود نباشد یا وقتیکه مساوی ضعف شود پس اگر موجود
نباشد و این بروایتی مذهب ابوحنیفه است و بر مذهب شافعی و
همچنین بر مذهب ابویوسف و محمد که از تلامذه ابوحنیفه اند بروایتی
بر مذهب ابوحنیفه اول وقت نماز دیگر آنگاه باشد که ظل مقیاس
برابر مقیاس شود سوای فی زوال اما بمذهب قوم امامیه علیهم التحیة
والثنا که هر آینه صراط المستقیم است از ابتداء زوال مخصوص وقت
پیشین است اما آن مقدار که فرض آن گزارده شود و بعد از آن
اول عصر در آید و درین حال هر دو مشترک بود تا آن زمان که بغروب
مقدار ادای صلوة فریضه عصر باقی ماند بعد از آن تا غروب مخصوص
نماز عصر باشد کما قال الامام الصادق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر فاذا مضى قدر اربع رکعات
دخل وقت الظهر والعصر حتی یبقی من الشمس مقدار اربع رکعات
فیخرج وقت الظهر و یبقی وقت العصر حتی تغرب الشمس فآخر
وقت عصر باتفاق جمیع فرقه وقتی است که آفتاب غروب میکند.

اما فضیلت وقت پیشین در مذهب حنبل القدر تا آن زمان است که ظل
مقیاس مساوی مقیاس شود سوی فی زوال و فضیلت عصر تا آن
مقدار که دو برابر مقیاس شود سوی فی زوال و وقت نماز شام بعد از
استیقان غروب تمام جرم آفتاب است و اول وقت نماز خفتن
بعد از غروب شفق است و این هر دو مذهب طایفه سنیه است اما مذهب
فرقه ناجیه امامیه اول وقت نماز شام از زمان ذهاب حمره مشرقیه است
تا آن مقدار که فرض مغرب ادا شود بعد از آن وقت خفتن در آید هر دو
وقت مشترک گردد تا آن زمان که نصف شب مقدار ادای فریضه
خفتن باقی پس آن وقت تا نصف شب مختص خفتن باشد اما فضیلت
وقت نماز خفتن تا انتصاف یک و نیم است از شب و بعضی دو دانگ
نیز گفته اند اما ارتفاع سمت قبله عبارت از رسیدن آفتاب است
بارتفاعی که در آن ارتفاع ظل مقیاس بر سمت قبله باشد چون دایره
عظیمه فرض کنند بسمت راس که بسمت راس اهل بلد مفروض گذرد
و تقاطع این دایره با افق آن بلد آن تقاطع که در جهت مکه بود نقطه

سمت قبله بود نسبت بآن بلد و فصل مشترک میان سطح افق و سطح این
دایره را خط سمت قبله گویند پس چون آفتاب باین دایره رسد قوسی از این
دایره که واقع باشد میان مرکز آفتاب و افق بشرطی که از ربع زیاده
نباشد ارتفاع سمت قبله باشد و چون در آن وقت سهم مقیاس و مرکز
آفتاب هر دو داخل در سطح این دایره اند لا محاله منقطف ظل
مقیاس نیز داخل در آن سطح بود کما بین فی حاوی عشر الاصول پس
خط سمت قبله و ظل مقیاس با یکدیگر منطبق باشند و هو المطلوب
در تقویم بعد از جدول ساعات بست جدولی بیارند و در آنجا
بازای هر روزی ساعات صبح مقدم بر آن روز و ساعات شفق
بعد از آن روز که تقریبا مساوی المقدار اند ثبت کنند بدو قسم یکی
ساعات و دوم دقیقه و مراد بساعت صبح زمان ما بین ابتدا
طلوع صبح صادق است و طلوع مرکز آفتاب و مراد بساعت شفق زمان
ما بین غروب مرکز آفتاب است و غروب شفق که اینجا عبارت است
از بیاض معترض در افق غربی و بعد از آن جدولی دیگر بیارند و در آنجا

بازای هر روزی ارتفاع آفتاب در اول نماز دیگر بمذهب حنفی
انکه مخالف قول ائمه مخالف قول محمد و ابو یوسف است بیارند بدو
رقم یکی درجه و دیگری دقیقه و ما انرا افروق فضیلت عصر
تعبیر کنیم و بعد از ان جدولی بیاورند و دران ساعات عصر حنفی
یعنی زمانی ما بین اول وقت نماز دیگر حنفی که مخالف قول محمد
و ابو یوسف است و غروب مرکز آفتاب ثبت کنند بدو رقم
یکی ساعات و دوم دقیقه و گاه باشد که دو جدول دیگر بیاورند
و در یکی ارتفاع عصر شافعی و در دیگری ساعات عصر شافعی ثبت
کنند ان نیز بدو رقم بطریق ارتفاع و ساعات عصر حنفی و ما ازا
با فروق فضیلت پیشین تعبیر کنیم و بعد از ان جدول اول
جدولی دیگر بیارند و در انجا بازاء هر روزی ارتفاع سمت قبله
دران روز ثبت کنند بدو رقم یکی درجه و دوم دقیقه و شناختن
وقت رسیدن آفتاب بارتفاع سمت قبله موقوف بر اصطرلاب
باشد چنانکه در هر روزی که اراده این مقصد کنند اول شظیه ارتفاع

برارتفاعی

برارتفاعی نهند که در عدد و جهة موافق ارتفاع سمت قبله بود
دران روز پس علاقه بدست گرفته اصطرلاب معلق کنند و نگاه
میکرده باشند هرگاه شعاع آفتاب از ثقبه علیا بر ثقبه سفلی افتد آفتاب
برارتفاع مط بود و دران وقت ظل مقیاس میانه تمکه باشد و اهو المط
و مخفی نماند که در بعضی بلاد که سمت قبله داخل در ما بین المشرقین یا ما بین المغربین
بود آفتاب در بعضی ایام فوق الارض بدایره ارتفاع مذکور نتواند
رسید و باین سبب دران جدول بازاء ان روزها هیچ ننویسند
و همچنان خالی گذارند پس دران روزها بحسب این جدول دران
بلاد سمت قبله معلوم نتواند کرد و چون معرفت وقت صلوة ظهر
موقوف بر معرفت فی زوال است و ان در باب ششم معلوم شده است که
تنبیه بان نموده میشود باید که دانا فی زوال و معرفت ان بتفسیر معلوم شد
پس اینجا حاجت به تکرار نیست
حکمای خطا شبانه روز را بدوازده جا قسمت
کرده اند یعنی همچنانکه منجمان ولایت ما شبانه روزی را

بیست و چهار قسم متساوی کرده اند و هر قسمی را ساعتی نامیده اند
همچنین حکمای ختا و ترکستان شبانه روز را به دوازده قسم متساوی
کرده اند
هر قسمی را
جاغی نام
نهاده اند
و جاغ بلغت
ایشان یعنی
وقت و نامهای جاغهای ختائی و ترکی باین ترتیب است و این نامها
بفارسی موش و گاو و پلنگ و خرگوش و نهنگ و مار و اسب
و گوسفند و بوزینه و مرغ و سگ و خوک است باین ترتیب
و درین زمان قسم اول را که بزبان ترکی گسکوت سیچقان گویند
و قسم دوم را که اود تخاقوی و همچنانکه منجمان ما هر ساعتی را
شصت دقیقه قسمت کرده اند حکمای ختا هر جاغی را بهشت که

قسمت

قسمت کنند پس شبانه نود و شش که باشد و هر شبانه روزی را
بده هزار فنک قسمت کنند پس نصیب هر جاغی از فنکات هشتصد و
سی و سه فنک و ثلثی باشد و نصیب هر کهی صد و چهار فنک و صد و سی
و ایضا نصیب هر جاغی دو ساعت مستوی باشد و نصیب هر کهی پانزده
دقیقه که ربع یک ساعت مستوی است و نصیب هر فنکی هشت ثانیه و سی
هشت ثالثه و بیست و چهار رابعه کما لا یخفی علی من له ید فی الحساب
و ابتدای شبانه روز ختائی چنانکه سبق ذکر کردیم از نیمشب گیرند و در اول وقت
از جاغ ژه و گکو یک نیمه گذشته باشد و یک نیمه مانده و بعد از آن
پیوسته یک یک جاغ میگذرد تا چون روز منتصف شود نیمه از جاغ ودو
یوند گذشته باشد و نیمه مانده و اول روز در وقت تساوی
شب و روز در نیمه جاغ ما و طوشقان باشد و اول شب در نیمه جاغ
بود و اقوق لیکن بحسب طول و قصر شب و روز پیش و پس افتد
بخلاف نیمه روز و نیمه شب که هرگز متغیر نشود و سبب اینکه مبدا
شبانه روز از منتصف جاغ اول که گگو است گرفته اند یعنی

که از پنجم این چاغ معلوم نیست و تفصیل مناسب آنست که از که اول
از چاغ اول گیرند و تتمه در شرح زیج سلطانی از صاحب کشف الحقایق
نقل نموده که درین اختیار شاید که نظر بران بوده باشد که چون شب را
منتصف ساخته اند بجهت مبدا اختیار روز خواسته که چاغ اول نیز
منتصف بود بجهت همان غرض تا تناسب حاصل شود و سالهای این تاریخ
شمسی حقیقی باشد که از ایلغت ایشان سیچو خوانند و آن بحسب ارصاد
ایشان سیصد و شصت و پنج روز و دو چاغ و دهغت که و چهل فنک
و سه سی فنکت و این زیاده است بر سال شمسی حقیقی بحسب زیج
جدید الغ بیک یک دقیقه و سی و دو ثانیه و مبدا سال الکاه
گیرند که آفتاب در اوایل دلو بود خطائیان مبدا سال منتصف
حقیقی دلو میگرفته اند لیکن بسبب آنکه اوج آفتاب بحسب ارصاد
ثابت است و بحسب ارصاد مشهوره متحرک بر ورا اهور داعوام
مبدا سال از آنجا انتقال کرده است و درین زمان در منتصف هم
دلو می افتد و لهذا از اواسط گفته است و اختیار منتصف دلو در این

امر بسبب آنست که بزعم ایشان وقت وصول آفتاب بمنتصف دلو
اول فصل بهار است چه در آن وقت هوا میل باعتدال کند و نبات
شروع در نمو نماید پس اوایل فصلهای ما اواسط فصلهای ایشان
باشد و بالعکس و بجای آنکه منجمان ما دور منطقه بین سال را به دوازده
قسم گرفته اند هر چند متساوی نیست و هر قسمی را ماهی گفته اند و
منجمان خطا و ایغور سال را به بیست و چهار قسم متساوی کنند و هر
قسمی را یکی گویند و طریق این تقسیم آنست که میلی فرض کرده اند
بوسط دلو که مبدا است گذشته است و لامحاله این دائره متقاطع دائره
معدل النهار باشد بر دو نقطه متقابل آن نقطه که بوسط دلو اقرب است
آن را مبدا تقسیم ساخته اند و از آنجا معدل النهار به بیست و چهار قسم
متساوی کرده اند و یازده دائره دیگر بر مواضع انقسامات گذرانیده
تا هر یک منطقة البروج را قطع کرده اند و مبادی اقسام سال زمان وصول
مرکز آفتاب بود بآن تقاطعات و قوسهای منطقة البروج اگرچه
درین تقسیم مختلف بود اما ازمنه قطع آفتاب آنها را همه متساوی

باشد و بمقتضای این تقسیم هر قسمی پانزده روز و دو جاغ و چهار که
و صد و یک فنک و نصف فنکی باشد و اسامی این اقسام بلغت
اتراک بر ترتیب اینست لیجن دونشی کیجه شوند بوند
تشک میک کو و لیچه سیون بجن تاجن سیاوش
وانش لعبود جیوشیو سیوفن خلو سولسکون
لیشون سیاوس وابر دوبجن سیوجن و اجنا
و سال را که شمسی حقیقی گرفته اند اما ماهها را قمری حقیقی گیرند
و آن از اجتماع حقیقی تا اجتماع حقیقی دیگر اگر اجتماع حقیقی پیش از
غروب آفتاب واقع شود آن شب را ترکان اول ماه گویند دانند
و اگر بعد واقع شود شب بعد از آن را اما درین زمان منجمان در
اکثر تقاویم اگر اجتماع پیش از نصف روز واقع شود آن روز را
اول ماه نویسند و اگر پس از نصف روز واقع شود روز بعد از آن را
و اسامی این ماهها بلغت ترک و خطائی بر ترتیب اینست
آرام آی ایکندای اوچونج ای تورتونج ای بیشنج ای آلتنج ای
یتنج ای

تتنج ای سکیزنج ای طقوزنج ای اونونج ای ان برینج ای
جقشات ای باطای و ایام این ماهها بعینه مثل ماههای عرب است در
نه باشد یا سی الا آنکه ترکان زیاده از سه ماه متوالی سی نگیرند
و زیاده از دو ماه متوالی بیست و نه نگیرند و وجه این خلاف
ظاهر است چه هر دو وضع معین است و اول آرام ای که مبدا
سال قمری است و از ترکان گو مکلش خوانند و شروط است تا یکی
در مابین مدخل و اکن که قسم آخر است از سال سابق و مدخل رو سی
که قسم دوم است از سال لاحق یعنی در حوالی مبدا لیجن بود مقدم
بر آنکه با شواف زان چه اگر مابین اول آرام آی و دونشی از مده یک
قسم سال زیاده بود [illegible] آرام ای مقدم باشد بر مبدا لیجن و اگر کمتر
باشد موافق بود و چون چنین باشد در ایام هر ماهی از این ماههای قمری
مبدا قسم زوج از اقسام سال شمسی واقع شود که عدد آن قسم ضعف
عدد آن ماه باشد مثلا در ماه اول مبدا قسم دوم واقع شود
و در ماه دوم مبدا قسم چهارم و در ماه سیم مبدا قسم ششم و علی

هذا القیاس ماه دوازدهم که در مبدا قسم بیست وچهارم واقع شود
واگر در ماهی ازین ماهها همان اتفاق افتد که
مبدا هیچکدام از اقسام زوج واقع نشود آن ماه را
از ماههای دوازده گانه نشمارند که بلکه آن ماه
باصطلاح ایشان کبیسه باشد وآن را به ترکی
شون وبخطای شون ده گویند وسبب این
کبیسه آنست که چون مدة دور آفتاب که
عبارتست از سال شمسی حقیقی زیاده از سال قریب
ده روز وکسری هر آینه در هر دو سال یا سه سال
یکماه زیاده آید پس آنرا شون ای گرفته کبیسه کنند
تا آن تفاوت مرتفع شود وهمیشه اول ارامای
در حوالی مبدا الیمن باشد وشرط ایشان متفقی
نشود وچون شون ای تمام شود بعد از آن
ماهی در آید که با دو واسطه بعد از ماه سابق شون ای باشد همان ترتیب که

مذکور

مذکور شد ولا محاله در آن ماه که بعد از آن باشد باز همان شود
که مبدا قسم زوج از اقسام سال شمسی واقع شود که عدد آن ضعف
عدد آن ماه باشد وهمچنین میگردد تا باز که بعد از دو سال یا سه سال
احتیاج کبیسه شود وشون ای بمیان ماههای در آید بعد از آن
از همان او کیا مخفی نماند که چون زمانرا امتداد یست وهمی انقسام
او ممکن باشد باجزا وچون جزوی از اجزای آنرا مبدا سازند واز آن
ابعاض متتالیه متساویه از اجزای زمان فرض کنند چنانکه هر بعضی از آن
مفروض بیک عدد معین شود وهمچنین بار اجزای متساویه آن بعضی از آن مجموع
نیز بعضی از آن ادوار گویند تا توهم آنکه انتقال از هر بعضی به بعضی مشابه است
بعد وبا بعضی اول وادوار که اهل نجوم اعتبار کرده اند بیانست
از جمله ادوار معتبره چند دور است که مخصوص خطا وترکستان است
واز انجمله یکی آنرا یکه دور است که بر دوازده میگردد ودوازده ای
هر یک همان اسامی قسم شبانه روز باشد یعنی اسامی جانورها
که بخطای وترکی سبق ذکر یافته وانها سیجان تا دور اثنی عشری

قسم

گویند و همچنانکه چغچغها را بدان میشمارند سالها را و روزها را هم بدان
میشمارند پس هر سالی را روزی مسمی بیکی از ان اسامی باشد هم
بلغت خطا و هم بلغت ترک و خطائیان را دور دیگر است که بر
ده تمام میگردد و همین سالها و روزها بدان شمارند و اسامی ان
ده بلغت خطای اینست کا ای می بتین دو کهی
کن شین ژنم کوی و خطائیان این دو دور را با دور اثنی عشری
ترکیب میدهند تا دوری حاصل آید که بر شصت تمام میگردد و انرا
دور ستین میگویند و سالها و روزها بدان میشمارند و گویند این دور
در شهور روزهای ایشان را بجای هفته تابعست و مقصود در
شرح زیج اورده که مناسب آنست که خطائیان دور
عشری تا اثنا عشری را بجای هفته گیرند و دور ستین را بجای ماه
و ترکیب این دو دور در تحصیل دور ستین برین وجه است
قاقل کازه پیچو بنرم برماو دوحاس کیرس
کن دو سین وی ژنم سن کوی بود کاشیو

پی حای بین زه تین جیو دریم کرماد کرحن
شین خز ژنم رو کوی دی کاحن پابود بین شیو
ستی حای که رو ژه کبرجیو کژیم شین ماد
ژنم حن کوهی خر کاوو پی دی بنژ شن تبر بود
رو شیو کتبی حای کن زه سین جیو ژنم ام کوی ماد
کاحن پاخر پی دو بتین وی رو شن کهی بود
کن شیو تیر حای ژنم ژه کوی جیو کایم پاو
بی حن بتین خز دو دو کهی دی کن شن سر یو
ژنم شیو کری حاوی و چون خطائیان سالها را بدور ستین
شمارند دورها را منقسم کنند بسه نام و دور اول را دور شانکو
گویند و دور دوم را جانکون و دور سیم را خاون و این دورها
هر چند متساویند اما مصطلح شده است که دور اول را دور
اعظم و ثانی را دور اوسط و ثالث را دور اصغر گویند و در ایام ستین
این دور را اعتبار نکنند پس انها را منقسم کنند باین دورها

مثلا گویند که این سال بخت از دور شانگکون یا سال دوازدهم است
از دور جوگکون وعلی هذا و ابتدای دور شانگکون در سال ششصد و
سیزدهم یزدجردی بوده و مراد ازین قید آنست که اگر کسی خواهد
که در سال بعد ازین تاریخ بداند که آن سال داخل در کدام دور است
و سال چندم است از آن دو ششصد و سیزده را از تاریخ یزدجردی
و آن سال بیرون برود و آنچه بماند بر شصت قسمت کنند باقی آن
قسمت سالها باشد گذشته از یکی ازین سه دور پس خارج قسمت را
سه طرح کنند اگر هیچ نماند سالها از دور شانگکون باشد و اگر
یکی بماند از دور جوگکون و اگر دو بماند از دور خاون شناسش
خواستیم که در سال نهصد و شصت و شش یزدجردی که زمان
تحریر این نسخه است معلوم کنیم که کدام دور است و چندم سال است
از آن دور تفاوت این دو تاریخ بگرفتیم بود سیصد و پنجاه و
سه بر شصت قسمت کردیم باقی ماند سی و سه خارج قسمت بود
و پس معلوم شد که سی و سه سال تمام گذشته از دور خاون

وسال

وسال مذکور سی و چهارم است و اختیار تاریخ یزدجردی درین
قید از سایر تواریخ بنابر عدم تکرار اوست و نیز اعنی ختاییان را
دوری دیگر است که بر دوازده بگردد و همین روزها بدان
میشمارند و آنرا دور اختیاری و دور ربعی گویند و در اختیارات
بران اعتماد تمام کنند و اسامی آن دوازده بلغت ختایی اینست
کن چو من پن تن چه سو دی چین شیو خای
پی و بعضی روزها این دور را بغایت نحس گیرند و آن دو روز
باشد که از انقطاعی هون گویند یعنی اغبر که بفارسی خاک رنگ
و آن نیز دو روز بود که از انقطاعی په گویند یعنی سفید و آن روز
جن و خای باشد و بعضی محمود گیرند یعنی مایل السعد و آن چهار
روز بود که از انقطاعی خونک گویند یعنی زرد و آن روز
چو و ین و چه و دی باشد و بعضی مذموم گیرند یعنی قریب
نحس و آن نیز چهار بود که از انقطاعی خی گویند یعنی سیاه
و آن روز کن و من و پن و شیو باشد و علامت آنها اینست

علامت سعد علامت نحس علامت محمود علامت مذموم

و بعضی نسخه بجای این الفاظ را مشرح در اوراق نقاط و ترجمه ازرای
هر دو ر نهند و بعضی دیگر بجهة اختصار نقطهای الوان موافق
لون هر روز نهند و چون نوبت این روز بمبدأ اقسام طاق
رسد از اقسام بیست و چهار گانه سال مانند قسم یمین کراوست
و کجنه گوییم است و شنگ شکن بچم است روز مبدأ اقسام روز
مقدم بران درین دور یکی شمرند یعنی آنچه در روز مقدم نوبت
باو رسیده باشد و در روز مبدأ آن قسم مکرر شود و باقی بر
ترتیب باشد پس یکدوره دوازده روز باشد و یکدور سیزده روز
و معلوم نشده است بتحقیق که درین تکرار مراد خطائیان چیست
و بعضی گفته اند سبب آنست که تا فرق میان این دو دور و دور اثنی
عشری و تغیر این دو را دلی گذاشته اند چه تغیر دور اثنی عشری مستلزم
تغیر دوریستین و دور اثنی عشریست و سبب آنکه تکرار مخصوص
باوایل اقسام طاق نموده اند آنست که مبدأ سال یمین است و آن

از اقسام

از اقسام طاق است و فرق مذکور خواسته اند که در اول سال نخو
و در باقی اقسام فرد هم بطبیعت یمن مذکور رخ نشد و بر اذهان
اذکیا مخفی نماند که اهل خطا که سالها را باده وار ثلاثه مقید میسازند
چون خواهند تقید زیاده کنند سالها را مقید سازند بمبدأ ابتداء
آفرینش عالم و برغم ایشان مدت بقاء عالم سیصد هزار و لست
و حکیم فاضل محی الدین مغربی در زیج ادوار الانوار آورده که سیصد
و شصت هزار و لست و بعضی از براهمه زیاده ازین مقدار گفته اند
و اینها از خرافات و امور مستبعده است و بران دلیلی مثبت و برهان
باصطلاح ایشان ده هزار سال است و در سال هشتصد و چهل و نهم
یزدجردی گذشته از آفرینش عالم برغم این طایفه هفت هزار و
هشتصد و شصت و سه دور و نه هزار و نهصد و پنجاه و چهار سال
پس درین سال که نهصد و شصت و ششم یزدجردیست از ابتدای آفرینش
عالم هفت و هزار و هشتصد و شصت و چهار دور و هفتاد و یک سال
تمام گذشته باشد اما ترکان در شمردن سالها بر دور اثنی عشری

اقتصار نمایند و اصحاب زیجات گفته‌اند که مار اقیدا تاریخ این ان
بمعلوم نیست بعضی معلوم نیست که این ان چه حادثه را مبدا ساخته
اند و سالها بعد از آن از آن بان نسبت میکنند و در میان عجم نیز این
دور مستعملست خصوصا در میان اهل سیاق چه مبنای محاسبات
ممالک در دفاتر خطه بر آن نهاده‌اند و اصلا تاریخ دیگر نزد ایشان
منظور نیست و چون معد اسامی اجزاء دوار اربعه و هم چنین اسامی
اقسام سنه و شهور دوازده گانه قرنی که در شرح از کتب عجمی نقل کرده‌ایم
در متن نیاورده الحال اشاره باین معنی نموده میشود که هر قسمی از
اقسام سال شمسی بلغه ایشان نامیست و هم چنین هر ماهی از
ماههای قرنی و هر روزی از روزها و سالهای دور ستین و دور اثنی
عشری و ایضا هر روزی از دور رابع را نامیست بلغه ایشان
و آن در زیجات مسطور است و در تقویم تمام تاریخ خطائی را در آخر
صفحه اول صفحه نثری در شش جدول میآرند و در جدول اول ارقام
ایام دور ستین و در دوم ارقام ایام دور اثنی عشری و در سیم

ارقام

ارقام ایام دور رابع و در چهارم علامات اختیارات بحروف مقطعه
ملوّن یا با الفاظ مصرحه و در پنجم ارقام ایام اقسام سنه و در ششم ارقام
ایام ماه قرنی میآرند و اسمای اقسام سال و هم چنین اسامی شهور قرنی
در حاشیه در محاذی روز مبدا ثبت کنند پوشیده نماند که ایام دور
اثنی عشری و دور عشری از دور ستین بمقابله معلوم توان کرد چه
اگر از ایام گذشته دور ستین دوازده دوازده طرح کنند آنچه بماند
ایام گذشته باشد از دور اثنی عشری و اگر ده ده طرح کنند ایام
گذشته باشد از دور عشری و لهذا در بعضی تقاویم دور اثنی عشری
و دور عشری متروک باشد لیکن چون اهتمام ایشان بدور اثنی
عشری بیشتر است از دور عشری و اهمال طرح ده ده آسان تر است
از طرح دوازده دوازده در اکثر تقاویم موافق الحال صورت دهند
دور اثنی عشری را ایراد نمایند و دور عشری را ترک کنند و بعضی منجمان
اسماء ایام دور ستین و دور اثنی عشری و دور رابع همه را جمع در
جدول بعد از جدول ارقام هر یک نوشته و گاه باشد در بعضی تقاویم

ثابته مر اصل شهور قمری حقیقی و مر اصل اف م سنه را درمیان یکدیگر
به ترتیب مر اصل در شش مراول بیاورند در ورق مقدم بر اوراق
دوازده گانه و در جدول اول اعداد اف م و اعداد شهور هر یک
بلوغ ثبت کنند بارقام هندسی یا جملی و در جدول دوم اسمای اقسام
سال و اسمای شهور و در جدول سیم عدد هر یک از شهور ثابته و ایام
ثابته یزدجردی که موافق اول این قسم با اول آن ماه باشند و در جدول
چهارم ایام ثابته در سنین که منفصلست بر روز مرخص هر قسمی و هر شهر
هر ماه و در جدول پنجم فلکات که برای ایام ثابته در سنین زائد باشند
و در جدول ششم ایام ثابته و در اختیاری و در بعضی تقاویم جدولی
دیگر بعد از آن بیارند و در آنجا ایام ناقصه در سنین که مر اصل
اقسام سال شهور باشند ثبت کنند و طریق وضع فلکات چنانک
چون فلکات مشخص شود آنرا یکی گیرند و مرفوع مره خوانند و چون
مرفوع مره مشخص شود آنرا یکی گیرند و مرفوع مرتین گیرند و مرتبه مرفوع
مرتین بحسب اصطلاح مقدم باشند بر مرتبه مرفوع مره و مرتبه مرفوع

مره مقدم

مره مقدم باشند بر مرتبه فلکات و اگر با فلکات ثانیه کسور باشند از آن
بعد از فلکات در همان جدول وضع کنند و کسور باعتبار تجربه هر فلک
باشند مشخص جزو بعضی هر عددی را از کسور بنسبت یک فلکی باشند و در بعضی
تقاویم فلکات را رفع کنند و همه را بارقام هندسی ثبت کنند و جدولی
دیگر بعد از جدول فلکات بیارند و در آنجا کسور ثبت کنند چنانکه هر
عددی از آن سدس فلکی باشند و هم درین ورق و بعضی در ورق
مقدم بر اوراق دوازده گانه در صفحه ممیز بر شکل زایچه دوازده خانه
رسم کنند و در هر خانه نام سالی از دوازده اغنی عشری بلغه ایشان بعضی
بلغه ترکان و ختاییان نویسند و درین زمان بلغه ترکی و فارسی
نویسند و نام آن سال که موافق سال مفروض باشند در خانه وسط
فوقانی از آن زایچه ثبت کنند و هم درین ورق تاریخ سال مفروض
و مر اصل آن بعضی مر اصل لبحی و احکام آن سال هم را بزعم اهل خطا بیاورند
چنانکه اول تعیین کنند که سال مفروض داخل در کدام دوره است
از دوازده گانه و چندم سال است از آن دوره و الف التخفیض

نمایند که مبداء سال در کدام دور است از دور ستین و چند
جاغ و که و فلک گذشته از آن روز تا مبداء و نیز کدام روز است
از دور رابع و اسامی هر یک بنویسند و ایضا ایراد نمایند که از هر
حقیقی ماهی از ماههای قمری که هر فصل بیجی دران واقع شده تا آن
هر فصل چند مدت شده و از آفرینش عالم برغم اهل خطا تا سال مفروض
چند وان و چند سال گذشته و سال مفروض چندم است و گاه باشد
که در ذیل این مذکورات تاریخ سال هر فصل از تواریخ اربعه مشهوره
نیز بیاورند و ساعت و دقیقه که گذشته از اول آن روز یا ان شب
که هر فصل سال در آن روز باشد بنویسند بعد از انها احکام آن
سال برغم حکماء خطا و ایغور بیاورند و ما تمثیل هر یک را در ورق
مقدم بر مثال صفحه لیبری بیاوریم تا تصور آن بر متعلم دشوار
نباشد

چون [illegible]

از بیان متعلقات هر دو صفحه فارغ شده شروع نمود در
بیان زوایچه که ایراد ان در تقویم مصطلح و متعارف است پس

مصور ها

مصور نمایند که بر صفحه مقدم بر اوراق دوازده گانه تاریخ سال مفروض
که مبداء آن وقت وصول آفتابست بنقطه اول برج حمل و هر فصل
آن سال بتواریخ اربعه مشهوره و تاریخ خطاییان بیاورند چنانکه در
تواریخ مشهوره اول تعیین ساعت و اجزاء ان گذشته پس تعیین
روز یا شب هر فصل بحسب هر یک از تواریخ اربعه بترتیب و در تاریخ
خطا اول تعیین نمایند که مبداء سال مفروض در کدام فلک و که
و جاغست و روز هر فصل کدام روز است از ایام دور ستین و همچنین از
ایام دور رابع و نیز تحقیق نمایند که از هر فصل حقیقی ماهی از ماهها
قمری که مبداء سال در آن واقع است تا مبداء سال چند مدت گذشته
و هم چنین از مدت قمری آن ایام سنه که مبداء سال در آن واقع
است و ایضا تعیین نمایند که سال مفروض داخل در کدام دور است
از ادوار ثلثه و چندم سال است از آن دور و هم چنین چندم سال است
ابتداء از آفرینش عالم برغم اهل خطا و گاه باشند در بعضی تقاویم ثبت
بعد از این مذکورات هر امره طالع سال تحویل بیان استخراج آن [illegible]

مختلفه بیان کنند و درین موضع در جمیع تقاویم اسم شهر و
طالع سال با فق آن شهر استخراج کرده باشند مذکور ساخته‌اند و
باشد که در بعضی تقاویم تامّه درجه طالع سال بافاق مختلفه استخراج کرده
در همین صفحه بنویسند و تفصیل هر یک از آنها عنقریب مسطور گردد و اگر
و در تقویم غیر تام تعیین مدخل سال بتاریخ خطا متروک است و اکتفا
زایچه طالع وقت تحویل آفتاب باول حمل و در تحت آن صفحه بیاورند بان
طریقه که در زایچه اجتماع و استقبال مذکور شد پس اینجا حاجت باعاده
نباشد و مواضع کواکب و همچنین مواضع عقدتین قمر و سهم در وقت
تحویل مذکور در آن زایچه ثبت کنند بان طریقه هر یک از کواکب سبعه و
عقدتین در هر برج که باشد آن سهم در آن خانه ثبت کنند و اکتفا نمایند
و مخصصه کانه زایچه که نام آن برج مصرح در آن خانه مسطور نشده باشد قید
مصرح بجهة آنست که گاه باشد که اسم برج در یک خانه ثبت بود که بحسب عدد
و دیگری بحسب عمل چنانچه سبق ذکر یافت و مصطلح شده است
که برج بحسب عدد را بتصریح و برج بحسب عمل را بعلامت نویسند

و ثبت موضع

و ثبت موضع کوکب بحسب برج صریح باشد و درجات و دقایق
که از اول آن برج کوکب بحرکت خود قطع کرده باشد با درجات و دقایق که عقده
قمر بخلاف توالی آن و مهیای شده باشد ثبت کند از اول آن برج نیز ثبت کنند
و سهام نیز در آن زایچه بیاورند و این سهام دلالت بر خبرهای از
احوال پادشاهان و رعایا و تغیرات هوا و تسعیرات و وقوع امراض و
حروب و چگونگی فصول ارتفاعات که از مواضع کواکب و آله بر آن خبرها
و درجه طالع با اجزاء دیگر افلاک از فلک البروج که مناسب امر مطلوب
بود دیگر نه و بیان استخراج آنها تعلق بکتب عملی دارد و اما طریق وضع
آنها در زایچه بر قیاس وضع کواکب یعنی هر یک از سهام در هر برج که باشند
آن را با درجات و دقایق در آن خانه ثبت کنند که اسم این برج مصرح
در آن خانه ثبت باشد و از سهام آنچه اهتمام باستخراج بیشتر نمایند و
در جمیع تقاویم مسطور باشد سهم السعادت است و سهم الغیب که بر دال
بود در بیان جاه و حالات و دیگری بر ارزاق و عبادات و در استخراج
این هر دو از موضع شمس و قمر و درجه طالع باشد و گاه باشد که از برای

احکام هر یک از فصول اربعه زایچه وضع کنند در صفحه علیحده چنانکه
زایچه طالع وقت تحویل آفتاب بحمل بجهت احکام فصل بهار باشد
و زایچه طالع وقت تحویل آفتاب بسرطان بجهت احکام فصل تابستان
و زایچه طالع وقت تحویل آفتاب بمیزان بجهت احکام فصل خزان و
زایچه طالع وقت تحویل آفتاب بجدی بجهت احکام فصل زمستان لیکن
جمهور اهل احکام و فن این عمل بجا آورند که طالع وقت تحویل آفتاب بحمل
برج منقلب باشد اما اگر طالع وقت مذکور برج ثابت باشد حکم تمام سال
از زایچه آن طالع کنند و زایچه طالع سه فصل دیگر استخراج نکنند و
اگر برج ذو جسدین باشد زایچه طالع وقت تحویل آفتاب بمیزان استخراج
کنند و حکم نیمه آخر سال از آن کنند و حکم اول سال از طالع وقت
تحویل آفتاب بحمل و معرفت هر یک از بروج منقلبه و ثابته و ذوات جسدین
بعد ازین در باب سیزدهم بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و در اکثر تقاویم زایچه طالع
اجتماع و استقبال مقدم بر سال یا فصل نیز وضع کنند و آنرا در احکام
بسیار معتبر دانند و بعضی از منجمان در تقاویم تا شش زایچه طالع تحویل آفتاب

هر یک

هر یک از بروج در فوق صفحه مبنی زایچه وضع کنند و حکم بر ماه شمسی حقیقی از آن
کنند و از جمله اموری که در اکثر اوقات در تقویم نام بیان میشود ایام مشهوره است
از تواریخ مشهوره که در بیان الاتصالات کلی یا در جدول علیحده قبل از
الاتصالات کلی بازاء آن روز نویسند چون ایام مشهوره بعضی تواریخ
که منجمان در تقاویم ثبت کنند مصطلح و متعارف اهل این زمان نیست
و آنچه متعارف است بسبب شهرت آن بر بعضی ظاهر نیست در جنب نمود که ایام
مشهوره هر یک از تواریخ مشهوره را با آنچه بسبب شهرت آن شده در این
کتاب بیارم تا ناظر تقاویم را مفید باشد و بالله التوفیق و علیه التکلان

غره محرم دور دولاب عرب در آن
روز نو روز کنند و بعیش طرب و لهو و نشاط مشغول باشند
اصحاب رنجات گویند ده روز اول محرم است اما اکثر متقدمین
ایام معدودات را بایام رمضان تفسیر کرده اند و بعضی بنه ایام روزه
که در ابتدای اسلام فرض بود و بعد از فرضیت رمضان منسوخ شد
و آن روز عاشورا است و سه روز در هر ماهی و آنچه در آیه کریمه

واذکروا الله فی ایام معدودات واقع شده مفسران آنرا بایام تشریق
بعد از این خواهد آمد تفسیر کرده اند و نسبت آن معدودات بجهته
قلت دهم محرم است و آنرا عاشورا نیز گویند بحذف الف و این
روز است بس محترم چه در اخبار آمده که کشتی نوح درین روز با تمام
رسیده و نور بصر حضرت یعقوب درین روز معاودت نموده و خلاص
حضرت ایوب از کرمان درین روز بود و غرق فرعون و جنود و نجات
بنی اسرائیل درین روز دست داد و چون شهادت حضرت امام مظلوم
حسین بن علی علیه السلام درین روز واقع شد در اکثر بلاد درین روز
ماتم کبری و شیون نمایند و مصنف در شرح زیج سلطانی از بعضی علما نقل
کرده است که عاشورا نهم محرم است و آنرا از عشر تشنه گرفته اند و تشنه
در روزی که آب خورد تا هشت روز دیگر که آب نخورد در روز نهم آب
خورد که آنرا عشر الابل خوانند

چهاردهم ربیع الاخر

یازدهم رجب است و در اخبار آمده است که هر که درین روز
از خدای تعالی طلب فتح و نصرت کند مقصود حاصل شود و از این جهت

که این روز

که این روز باستفتاح مشهور شده است چه استفتاح در لغت طلب
فتح و نصرت است و ارباب تواریخ دیگر آورده اند که درین روز که تا آخر
بار حلیه ملک رفع حضرت اصحاب فیل نموده و تزویج حضرت خیر النسا
با حضرت شاه ولایت پناه هم درین روز بود
بیست و هفتم رجب است و حکیم مغربی آورده که مبعث بیست و ششم رجب
بوده که جبرئیل علیه السلام بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
نازل شده بود و دران اقاویل دیگر نیز هست

پانزدهم

شعبان است و چنانکه علما ملوک و سلاطین را قاعده چنانست که چون
هر کس از رعایا خراج خود ادا نماید نوشته باو دهند مضمون آنکه
خراج خود تمام ادا نموده و آنرا برات گویند و بعضی گویند حضرت حق تعالی
میفرماید که ما بجهت خلاص مومنان از آتش دوزخ براتی نوشته
و بعضی گفته اند که وجه تسمیه آنست که درین شب نسخه آجال تسلیم
ملک الموت نمایند پس گویا درین شب جمعی را از حیات بری سازند
بیست و سیم رمضان است مخفی نماند که حضرت رب الارباب

جل جلاله از شبها دو شب بجواهر شرف و منصب مباهات مثل شب براة
و دیگر شب قدر زیرا که براة را کفت انا انزلناه فی لیلة مبارکة و
قدر را کفت انا انزلناه فی لیلة القدر لیکن شب براة را ظاهر ساخت
و شب قدر را محجوب کردانید و لهذا اختلاف کرده اند که شب قدر
در رمضان است یا در غیر رمضان و بر تقدیری که در رمضان باشد
اختلاف کرده اند که در دهٔ اولست یا در دهٔ اوسط یا در دهٔ آخر
و بر تقدیری که در دهٔ آخر باشد اختلاف کرده اند که در کدام شب است
مشهور آنست که مذکور شده است و معنی قدر شرف و مرتبه باشد
چه شرف این شب زیاده است از شبهاء دیگر و بعضی گفته اند
که قدر بمعنی تقدیر است چه تعیین هر امر در آن سال و تفویض آن بملک
در ان شب واقع میشود   غرهٔ شهر شوال است و عید ماخوذ است از
عود بجهة آنکه هر سال مردم بآن عود میکنند بروجهی مخصوص
یا بجهة آنکه حضرت ارحم الراحمین عود میکند بمغفرت بندگان
در این روز   شب سیزدهم شوال است و این معجز حضرت خاتم النبیین

است که در حضور

است که در حضور کفار قریش باشارهٔ سبابهٔ مبارک خود درین شب ظاهر نمود
و قصهٔ این قضیه مشهور است   قول اهل لغت و اکثر فقها
آنست که دهه روز اول ذو الحجة است و بعضی از فقها گفته اند که ایام
نحر است که عقب معلوم شود   هشتم ذو الحجة است
و ترویه در لغت آب دادنست و فکر کردن و تسمیه این روز به ترویه
بعضی گفته اند بجهة آنست که حجاج در این روز شتر و سایر چهارپایان
را آب میدهند و آب بر میدارند و بعضی گفته اند بجهة آنست که خوابی
که حضرت خلیل ع در باب قربان کردن اسمعیل ع دیده بود و تمام
روز متفکر بود که چه کار کنند تا آنکه بآخر الامر ذبح اسمعیل ع در روز
عید اضحی بخاطر مبارک قرار داد   نهم ذو الحجة است
و عرفه و عرفات اسم موضعی است در مکهٔ معظمه و آنرا عرفه بجهة
آن گویند که ملاقات حضرت آدم و حوا بعد از مفارقت در آن
موضع واقع شده و یکدیگر را شناختند یا بجهة آنکه جبرئیل ع آن موضع
با براهیم ع نشان کرده بود و چون حضرت خلیل ع بآن موضع

رسید از آن تخت و این روز را عرفه بسبب آن گویند که حجاج را
درین روز بآن موضع میباید رفت و زمانی آنجا توقف کرد و بعضی
گویند که چون درین روز حضرت ابراهیم ع تعبیر خواب خود را شناختند
بااین سبب این روز را عرفه گویند   دهم ذی الحجه و اضحی جمع
ضحاة است و آن گوسفند را گویند که درین روز قربان کنند
باین جهة این روز را عید اضحی گویند   روز یازدهم و دوازدهم
و سیزدهم ذی الحجه است و بعضی دهم را روز نحر خوانند و یازدهم
و دوازدهم را نحر مع التشریق و سیزدهم را تشریق تنها و بعضی گفته اند
که تشریق نماز عید است چه آنرا در وقت اشراق میگذارند و باقی
ایام را بتبعیت آن تشریق گویند و بعضی گفته اند که خشک کردن
گوشت است در آفتاب چه ساکنین حرم درین روزها گوشت
قربانی خشک میکنند و بعضی گفته اند که تشریق مقام کردن در آفتاب
جمره حجاج بجهة ادا مناسک حج درین ایام توقف میکنند در آفتاب
و بعضی گفته اند که تشریق بجانب شرق رفتن است چه اکثر حجاج بعد از

اداء مناسک

ادای مناسک حج بجانب مشرق متوجه شوند
هیجدهم ذی الحجه است بتواتر ثابت شده است که چون پیغمبر ما صلی الله علیه و آله از حج تو
داع مراجعت نمود و در موضعی که آنرا غدیر خم گویند نزول فرمود بسبب
تا بعوض منبر جهازهای شتر بر بالای یکدیگر انداختند و بر بالای آن برآمد
و دست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را گرفته و آنحضرت را
با خود مصعود فرمود و در حضور صحابه حضرت شاه مردان را وصی
و خلیفه خود نمود و نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم و ورود حدیث
من کنت مولاه درین روز مشهور و معروف
روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است از هر ماه و مفسران ایام
لیالی البیض بسبب آنست که در شبهای این ایام از اول تا آخر ماهتاب
باشد و از حضرت شاه اولیاء امیر المؤمنین علیه التحیة و الثنا
روایت است که چون آدم علیه السلام از بهشت بیرون می آمد هیچ عضو
دیواری و پوششی نبود و آفتاب در اعضای مبارک وی اثر
کرده سیاه شده و باین سبب آنحضرت را دلتنگی رو نمود و بدرگاه بی نیاز

تضرع و زاری کرد و در حال جبرئیل ع بفرمان ملک جبار نازل شد و با جل
فرمود و گفت ای آدم اگر خواهی که این سیاهی بسفیدی و ظلمت بنور
بصبح نهاری مبدل گردد روزه دار پس آدم ع بعد از ادای شکر باری تعالی در
روز اول ایام بیض قصد صوم کرد چون شب در آمد ثلثی از بدن
وی سفید شد و چون دیگر روز روزه گرفت ثلث دیگر سفید شد و سیم
روز تمامی اندام آنحضرت از آن ظلمت بیرون آمد ازین ایام بیض نهو
تاریخ عرب و بعضی از منجمان روز ولادت و رحلت حضرت سید المرسلین
و وقایعی که در زمان حیات آنحضرت روی نمود و همچنین روز ولادت
و وفات هر یک از ائمه و مشایخ و علمای دین را دخلی تمام نهادند
دانسته در تقاویم ثبت نمایند و لهذا گوئیم ولادت حضرت رسالت
پناه صلعم در روز دوشنبه هشتم و سیزدهم و اصح دوازدهم ربیع
الاول است و انتقال حضرت صلعم روز دوازدهم ربیع الاول است و لیکن
بعضی گفته اند در بیست و هشتم صفر و ولادت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام در سیزدهم رجب بوده و ضربت شهادت صبح از
نوزدهم

نوزدهم رمضان و انتقال آنحضرت بیست و یکم رمضان و ولادت
حضرت فاطمه علیها السلام ۲۰ جمیدی الآخر و انتقال آنحضرت [illegible] ولادت
حضرت امام حسن ع پنجم رمضان و وفات آنحضرت سیم جمادی الآخر ولادت
حضرت امام حسین ع سیم شعبان و اصح سلخ ربیع الاول گفته اند
انتقال آنحضرت دهم محرم و ولادت امام زین العابدین علیه السلام
پنجم شعبان و وفات آنحضرت بیست و پنجم محرم و ولادت امام
محمد باقر سیم صفر شهادت آنحضرت ع هفدهم رجب و ولادت امام جعفر
هفتم صفر شهادت آنحضرت بیست و ششم رجب و ولادت امام رضا نهم
ذی القعده شهادت آنحضرت هفدهم صفر و ولادت امام محمد تقی دهم
رجب و اصح پانزدهم رمضان و وفات آنحضرت نیز در آخر ذی القعده و ولادت
امام علی نقی دوم رجب و اصح پانزدهم ذی الحجه و وفات آنحضرت سیم
رجب و ولادت امام حسن عسکری علیه السلام ۴ ربیع الآخر و وفات آنحضرت
هشتم ربیع الاول و ولادت امام محمد مهدی پانزدهم شعبان اما

[illegible]

تا م شهورها تاریخ روم بر دو نوع است یکی آنکه موقوف باشد بر معرفت
اول صوم کبیر که منسوبست بطایفه نصاری دوم آنکه موقوف نیست
مختص اند که صوم کبیر که روزه فریضه
نصاری است هفت هفته است و حسن بصری و بعضی دیگران از مفسران
گفته اند که آنچه خدای تعالی بر امت عیسی ع واجب کرده بود
و چون این ماه در فصل تابستان افتاد از فرط حرارت هوا مشقت تمام
باحوال مردم رسید پس علمای ایشان درین باب تدبیر نمودند
صوم بفصل ربیع الاول نقل کردند و ده روز زیاده نمودند و همچنین
هر قومی از ایشان چیزی زیاده می نمودند تا پنجاه روز شد و اول
این صوم همیشه دوشنبه باشد مشروط بآنکه قبل از دوم شباط
و بعد از هفتم آذار نباشد روز دوشنبه باشد
پیش از اول صوم کبیر بسه هفته و این سه روز بین پنجشنبه افطار
نمی باشد و در کتب تواریخ مذکور است که درین روز یونس
پیغمبر ع از شکم ماهی بیرون آمد در قریه که آن را نینوی خوانند خارج شد
[illegible]

مردم چون آنحضرت را بدیدند ثنا بجا آوردند و در آن روز
و دو روز دیگر شکرانه روزه گرفتند و الحال ترسایان درین سه روز تفریق
سنت دارند روز یکشنبه چهارم از صوم کبیر باشد
نصاری گویند درین روز عیسی ع بر دراز گوشی بود ببیت المقدس
در آمد مردم را بشرف دعوت مشرف ساخت پنجشنبه
چهارم و پنجم صوم کبیر باشد و فصیح بعضی دستگاری باشند چه درین روز
بود که قومی از حواریان آشنایی نمودند که حضرت عیسی ع التماس نزول
مائده کنند و آن خوانی بود از طلای احمر بساحت چهار ذرع
و در آن ماهی بود ماهی ربع و قدری سرکه و نمک سبزی و ارباب تواریخ
گفته اند که حواریان دوازده تن بودند که در مبادی بعث حضرت
مسیح بشرف دین عیسوی مشرف شده در خدمت آنحضرت میان
جان بسته بودند و از کعب الاحبار روایت کرده اند که بجهت کفران
نعمت از آن بعضی تیغ عصیان جماعه بنابر آنکه پیش از همه قال حضرت عیسی
جامه ها سفید پوشیدند مردم بجا آوردن مشغول شدند دیگر می

انسان اینست شمعون یحیی توما لوقا مرقس
فطرس یحنا یعقوب اندراس خلعن یعقوبا
رحس جمعه چهل و ششم صوم کبیر باشد نصاری گویند
که عیسی علیه السلام را یهودان آخر روز پنجشنبه بگرفتند و روز جمعه بر دار کردن
جمعة الصلوت خوانند و روز یکشنبه دفن کردند و بعد از چهار ده
روز از قبر بر آمده و ترسایان این سخن بسیار دروغ گویند زیرا
که خدای تعالی میفرماید که و قولهم انا قتلنا المسیح عیسی ابن مریم
رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم و باز میفرماید که
و ما قتلوه یقینا بل رفعه الله الیه و شبه آن بود که چون کفار
در پی های دار او رفتند در اثنای آن راهی قضا را منافق
و ظلمت چنان استیلا یافت که دیده ها از رویت باز ماند و در آن محال
باری تعالی شانه رنگ ملائکه را آمد سال بود عیسی را از میانه خلاص نمود
و یهودی دیگر که عزم گرفتاری آن حضرت داشت بجای او بدار کردند
و آن حضرت را با ایشان ببردند و چون عالم روشن شد یهود لشکر را
در رفت

و بنظر یهود در آمد گفتند این ساحر مشهور است که بسیار از جهت ما خلاصی یابد
هوش الحزن او را انجیل یابد گشت تا شعبده و نیرنگ نیارد و قصد صلب
یهود را کرده هر چند وی فریاد میکرد که من یهودی ام که شما را از عیسی راه
نمودم و او را فرشتگان باسمان بردند و مرا بیچاره او در بند کردند حقی نباور
نداشتند و از حرف او نگذشتند شنبه چهل و هشتم صوم کبیر باشد
یکشنبه بعد از نماز قیامة باشد و درین روز
نصاری از صوم فارغ شده عید کنند و در معابد خود رفته بدعا
و ذکر اشتغال نمایند و طعامهای صحاف خورند
آدینه بعد از فطر باشد و آنرا جمعة الشهداء نیز خوانند
یکشنبه بعد از فطر باشد و این روز را احد الجدید یعنی نو گویند که
اول یکشنبه است بعد از عید فطر و درین روز نیز عبادات مخصوص بجا
کنند پنجشنبه باشد بچهل روز بعد از فطر و گویند که
درین روز بود که عیسی علیه السلام شمعون را که مقدم حواریان است خلیفه
ساخته گفت که بعد از من علامت او عیسی ظروف ... بشما خواهند

رسانیدند آن انوار را باطنهای ایشان ... راه و بفهم هر یک رسانیدند
کردند که بدعوت ایشان مأمور شدند یکشنبه بعد از ...
باشد بدان روز نصاری گویند این آن روز است که عیسی روح القدس
را بحواریون فرستاد که وعده کرده بود و در شبانگاه ... ایشان
بفهمیدند و دعوت [illegible] بالهام ... عبادت الله
راه نمایند با مردم بلغت ایشان سخن گفتند و در شنبه بعد از
بیطقستی باشد و آن چهل و هشت روز بود و گویند در این ایام
[illegible] عیسی بجهت دعوت عزیمت نمود در اطراف عالم بگردید و فطر
این صوم یکشنبه چهل و نهم باشد اول جمعه ... گردند
از صوم ... روز سیزدهم باشد ... افطار ...
و دوشنبه ... باشد و این صوم ... روز
روز باشد پس یکشنبه چهل و نهم فطر ایشان باشد

باب دوم ... استاد
ابو ریحان بیرونی در کتاب التفهیم آورده و همچنین [illegible]

دو ... آورده است که جشنی پادشاهی بود که دختران مردم
بزور بگرفتی و ازاله بکارت ایشان بکردی بعد از آن جفت دادی که شوهر
دهند و در آن زمان هشت برادر بودند که خواهری داشتند ملک خواهر ایشان
طمع کرد و او را بگرفت از غایت حمیت خود را بلباس زنان بیاراستند و از برای
خواهر ... ملک در آمدند چون ملک ... که ... و ...
آتش شهوت ملک را بآب خنجر فرو نشاندند و بیت المقدس را از نجاست
پاک ساختند پس مردم شاد شدند و آن روز را عید ساختند

اول کانون الاول باشد نصاری گویند که این روزی
بود که روح القدس بصورت جوانی خوش روی در ...
مریم ظاهر شد و مریم ازو متعجب شده گفت انی اعوذ بالرحمن
ان کنت تقیا پس روح القدس با مریم ... روح الله
روح الله بشارت داد و ... فی ...
کرده که بشارت مریم بوجود عیسی در بطن او ...
واقع شده یعنی ... که ولادت عیسی در آن ...

ظهور هفته بیست و پنجم کانون الاول بوده و بعضی بنا کرده‌اند ولادت عیسی ع
اختلاف بسیار است و مشهور آنست که این روز را جشن گیرند الله اعلم
گویند بعضی گفته که ششم کانون الآخر بوده و در قریه از قریه‌های بیت المقدس
که آنرا ناصره گویند و از این جهت ترسایان را نصاری
اول کانون الآخر باشد بعضی فلندرس و بعضی
قلفدس گفته‌اند چنین گویند که اسم یکی از ملوک یونان است و جمع
مفرد نیز گفته‌اند که این روز اول ایام [illegible] است   ششم کانون
الآخر باشد دنبح بدال مهمله و نون و حاء مهمله تصحیح کرده‌اند و صاحب
کشف الحقایق نوشته است معنی دنبح طلوع است و مراد طلوع
حضرت عیسی ع از نهر اردن نزدیک دمشق است و صاحب تحفه
المؤمنین گوید که یحیی بن زکریا عیسی ع را در آب اردن شست و بعضی دیگر
گویند مریم آنحضرت را به آب معموریه شست و چون از آب بیرون
آمد روح القدس بصورت کبوتری بدو پیوست و استاد ابوریحان در
کتاب تفهیم آورده است که زکریا ع مر یحیی را به آب معموریه شست و

الآخر

دین آنست که ترسایان فرزندان خود را چون متولد شود
بدان غسل دهند و چون کسی بدین عیسی ع درآید اول او را بدان آب بشویند نصاری
شود [illegible] دوم شباط باشد و آن روزیست که عیسی ع در آن
روز بهیکل درآمد اول نوبت و هیکل نام معبد نصاری است
هفتم شباط باشد   چهاردهم شباط باشد
بیست و یکم شباط باشد چهار روز [illegible] پیش باشد و بعد از آن
ایام سرمای زمستان بود و جمره در لغت اخگر آتش را گویند و زعم
ایشان چنانست که در این ایام سه جمره از جانب بالا بجانب اسفل
نازل شود صاحب حل التقویم و صاحب تحفه المؤمنین گویند جمره اول
در زمین اثر کند و جمره دوم در آب و سیم در شجر و بعضی عکس این
آورده یعنی جمره اول آب را گرم کند و جمره دوم زمین را و سیم
بالاتفاق در اشجار اثر کند و قوت نما بحرکت درآید و استاد ابوریحان گوید
که رومیان گفته‌اند که این جمرها گرم زمین گرم شود و از وی بخاری
برآید و استاد الشعرا اوحد الدین انوری که در علم نجوم [illegible]

بوده در تعریف بهار چنین فرموده است که مصداق این قولست

هم چهره برآورده فرو برده بنفشه را | هم غنچه بگشاده فرو بسته زبان را

و اعراب گویند که این اثرها درین ایام از سقوط بعضی منازل قمر است

درین ایام و مصر گویند یعنی سقوط جمرات بر سبیل قیاس است و در هر چندی

بروز میان تاریخ دوم و تاریخ جلالی که شمسی حقیقی است تفاوت

پیدا میشود پس ظاهر است که در سقوط جمرات این تفاوت باشد

پس از ششم شباط باشد و آن هفت روز بود

و درین روزها چون اخذ از بقیه‌ی [illegible] بنا شد می خوانند در روضة

الصفا آورده ایام عجوز که بنجهان در آخر زمستان در بقا و هم است

کنند عبارت از ایامیست که قوم عاد بدعای هود ۴۰ هلاک

شدند و سبب تسمیه این اوقات بایام عجوز است که در حال

هبوب ریاح پیرزنی از آن قوم بزیر زمین رفته قرار گرفت

و بر ظهور آن نوحه میکرد روز هشتم باد صعب بر آنجا وزیده

او را با یاران سابق لاحق ساخت و بعضی گویند که از

سرما برد

سرما برد و لهذا برد العجوز نیز گویند و در فرقان مجید مذکور است

که آن هفت شب و هشت روز بوده و در صحاح جوهری از بعضی نقل

نقل کرده که نزد عرب عجوز است و ابو ریحان گفته که ایام

عجوز نیست بلکه ایام عجز است یعنی آخر زیرا که این روزها آخر زمستان است

و یعقوب بن اسحق الکندی و عبد الله بن علی الحاسب که مشهور است

بعبد الله قلم گفته اند بسبب تغیر هوا درین ایام است که آفتاب

درین وقت به برج اوج خویش رسد یعنی بعد او [illegible]

و برافزایان مستقیمه مخفی نماند که این وقتی درست باشد که

اوج آفتاب در اواخر جوزا باشد | پیش قوم

نیسان بود و حکیم منجم در زیج [illegible] آورده است که بیست و چهارم

حزیران است و ابو ریحان در تفهیم آورده که یوحنا یحیی پیغمبر ۴ است

است و ظاهر است که یوحنا بغیر حضرت یحیی ۴ کسی دیگر بوده است

که یعقوب دین عیسی ۴ آورده و آنکه اصحاب زیجات میلاد حضرت

یحیی ۴ [illegible] ذکر کنند مصداق این قولست

هفدهم بارت و آن چهل روز است و در زیج حکیم مغربی هم
ابارت و فواتح جمع بارحت و در صحاح آورده است که بارح در لغت
واز ابوزید نقل کرده است البوارح الشمال الحارة فی اول الصیف و صاحب
حل التقویم فرموده که عرب از طلوع ثریا تا طلوع صرفا زمان بوارح در
دهند و آن قریب چهل روز است و این ریاح را باین سبب بوارح
خوانند که منازل اشیان ریاح را بالطلوع آن منسوب ساخته اند
از ربع مشرقی شمالی طلوع میکنند و طرف شمالی را بمجاز بوارح
خوانند

جمت و یکم حزیران باشد — سیم تموز

بود و مصدر شرح زیج سلطانی از صاحب کشف نقل نموده که ذکر آن
یاد کرد لنت و چنان بود که شخصی که او در فضیلت تمام بوده باشد
روزی که محبوب او بود او در معبد است خود در آن روز
ذکری کنند و همچنین در روزها بعد از آن تا وقتی که نوبت
بدیگر آن شخص دیگر رسد مثل او و هر مولودیکه در آن مدة متولد شود
بنام آن شخص کنند که نوبت ذکر آن بود مرتبة ذکر آن فروش است

ازمرتبه

از مرتبه عید — نوزدهم تموز بود و آن هفت روز
بود که در آن غذا و غلس شکم کرما بود و بعضی ایام باحوره دلبعضی از
اصحاب لغت گفته اند که معنی این لفظ شدت حرارت در صیف
واز شعر حکیم انوری همین معنی نیز مفهوم میشود و بعضی گویند باحور القیظ بود
یعنی روزگار از مو بوده و از احوال این ایام استدلال بر بیهوا باقی
سال کنند و استاد ابوریحان بیرونی گوید که ایام باحور هفت
روز است و این ایام ماخوذ است از بحران و بحران یعنی حکم بود
وزیرا که اصحاب تجربه از آن روزها حکم کنند بر احوال ماههای خریف
و زمستان و اول روز از آن دلیل تشرین الاول است و دوم تشرین
الآخر تا باخر هرچه در هر روزی حادث شود از ضبط و کان ثابر در آن
ماههای نیز همچنان بود و بعضی گفته اند که روز اول دلیل ماه آیندست
و روز دوم دلیل ماه سیم و همچنین تا روز هشتم که دلیل ماه جوزاست
و صاحب حل التقویم آورده که در اول این هفت روز باد و فر
باشد سرمایشان آن سال اول سرد بود و ابر و باد و هم باشد و در آخر خشک کرده

و خرد ده هم گذرد و اگر در تمام عشر روز باد و فروردین بشنان
همه سرد و باغم بود و گویند که مصریان در ایام باحور حکم کنند بر احوال
زراعت و چگونگی محصولات اول آب باشد نوروز
سوم اسپیده نیز گویند چه مارت ملعت ایشان سپیده است و سپیده را نیز
گویند ششم آب بود و گویند درین روز عیسی ع تجلی کرد بر
حواریان از نیسان ابرو موسی ع را با تجلی ظاهر کرد و در زیج سنجری آورده
که تجلی عیسی ع و حضور موسی و الیاس علیهم السلام در طور سینا بود
پانزدهم آب بود و بس تربت سوم مارت مریم چهارده روز
بود بیست و هفتم آب تاریخ و در زیج خاقانی مذکور
است که بیست و هشتم آب بود و بیت فصل الخضر در میان عامه
مشهور است و در کتب تواریخ مذکور سیزدهم ایلول باشد
و گوشیار و محی الدین مغربی در زیجات خود آورده اند که عید الصلیب
چهاردهم ایلول است و گویند که یکی از ملوک روم به بیت المقدس آمده طلب چوبی
که حضرت مسیح را بر آن چوب صلیب کرده بودند نمودند و طلب از
تجسس

تجسس آن چوب را درین روز یافت و دو چوب دیگر یافتند و ندانستند
که چوب مسیح کدام یکی است پس هر یک آن را بر شخص مرده می نهادند
بر آن یک چوب زنده شده و از آن دو چوب دیگری اثری نیافتند
و بواسطه آن وجدان عیدی کردند و این محالیست بس عظیم زیرا که کشتن او
حضرت عیسی بنا بر نص قاطع قرآن اصلا ندارد پس چگونه بر صلیب چوب
اعتماد نمود اول فروردین ماه
بود و بعضی از صاحب کشف الحقایق نقل کرده که بزعم مجوس آن
که این روز آن روز است که خدای تعالی عالم را آفرید و کواکب را
امر کرد به سیر کردن از اول حمل و آدم را درین روز آفرید از این جهت آنرا
نوروز گویند و علمای ایشان گفته اند که جمشید که عرب او را
سلیمان گویند در جهان طواف می کرد و چون به آذربایجان رسید
درین روز تخت زرین نشست مرصع بجواهر و آن تخت بر دوش می نهادند بود
روی در مشرق چون آفتاب از مشرق برآمد و بر تخت و تاج جمشید
افتاد شعاعی روشن ظاهر شد مردمان شادی کردند و گفتند

این روز آن است که دو آفتاب برآمد یکی از مشرق و دیگری از مغرب
و آن روز رستخیز خواهند شد و اصل نام او جم بود و آن را بجهت آن
شعاع جمشید گفتند چه شید بلغت ایشان شعاع است
ششم فروردین ماه بگذشت درین روز دیگر باره جم بر تخت نشست
خاص و عام او را بدیدند و رسمهای نیکو نهادند و گفت خدای تعالی شما را
بیافرید فرمود تا همه غسل کردند بآب پاکیزه و در آتشخانه و خدا
را شکر کردند روز نو و تا هر سال چنین کنند بدین جهت آن روز را
نوروز ملک و نوروز خاصه و نوروز بزرگ نام نهادند و نوروز اول
را نوروز عامه گویند اکابر از نوروز اول تا نوروز دوم حاجتهای
مردم برآوردندی و در روز نوروز دوم زندانیان را اطلاق
فرمان دادندی و مجرمان را عفو کردندی و بعد از آن
بعیش و طرب مشغول شدندی   روز دهم فروردین
ماه بود و نام روز دهم را بجهت آن آبان گویند چنانکه جبل
ازین هرگز نشد و گویند این نام فرشته ایست که بر آب موکل

است پس اگر درین روز باران آید و با پگاه مردمان شادی پس مردمان
بآب در آیند و اگر باران نبارد بامداد گاه زنان باشند و زنان
بآب در آیند و این عمل را بر خود خوش شگون دانند   سیزدهم
تیر ماه بود و وجه تسمیه او آنست که گویند در زمان ملوک عجم سال
چند باران نیامد درین روز بتحاف دعا کردند در آن وقت
باری سبحانه و تعالی باران فرستاد و بدین سبب مردم نشاط و
شادی کردند و آب بر یکدیگر ریختندی و شادی کردندی و حال در
بعضی از شهرهای عراق و فارس این رسم مرعی دارند لیکن در سیزدهم تیره
جلالی و این روز را در خراسان تیرگان نیز خوانند و گویند درین روز منوچهر
با افراسیاب صلح کرد بشرط آنکه افراسیاب یک تیر پرتاب
از ملک خویش بوی دهد پس حکما تیری مجوف ازراد و پر کردند
و در وقت طلوع آفتاب آرش آن را از جبال طبرستان بجانب
بنهادند بطرف مشرق از جهت حرارت آفتاب آن را جذب
کرده بطرف طخارستان رسانید و شاعر درین باب گوید

بر آن نام خوانند ارشس را کمانگیر که از آمل بر واند اخت یک تیر العهدة

علی الراوی و از عجب بعد این قضیه را نادر روایات کرده اند

شاردهم هم در بار و عارسیان این روز را تعظیم کنند بجهت

آنکه ضحاک طاغی بود و فساد بسیار کرد و خلایق از و در عذاب

بودند درین روز فریدون او را گرفت و در زمین بابل بند کرده بکوه

دماوند حبس فرستاد و پس این روز همه شکر گزار شدند بر او از آن

هر سال در آن روز در هر جا جشن کنند و در وقت طعام و شراب بنا بر ختم

بر آن سخن می گفتند و همه روز بشکر حق تعالی مشغول می بودند

بیست و یکم مهر ماه بود و این روز را بر تعظیم کنند بر قیاس نوروز عامه و

خاصه اول آذر ماه بود و صاحب روضة المنجمین و همچنین

صاحب عجائب المخلوقات در سبب شهرت این روز قصه آورده

اند بس مضحک و آن چنان است که حکایت کنند که پادشاهان عجم

از دهاقین ولایت خود هر سال بطریق خراج یک درم سیم می

ستانیده اند چنانکه شخصی که نه یک حبشی بر چارپای می نشسته

با پنجاه نفر از غلامان پادشاه که تابع او بودند و گویند در آن محل

کوسه کلاغی در دست گرفتی و مروحه دیگر در دست دیگر و چون در آن آمدی و

باز زدی و از هر دکانی یک درم سیم بابت این وضع معمول است ستاندی

و چنین رسم بودی که اگر بعد از آن در دروازه دکانی یکساعة توقفی

نموده اند کوسه حسب الحکم بغارت دکان ایشان امر کرده از صباح

تا نماز پیشین هر چه جمع میشد تعلق بخزانه پادشاه میداشته و از آن

وقت تا نماز دیگر حق السعی کوسه و غلامان بمعمول او میرسید و اما

اگر کوسه بعد از نماز دیگر منظر بازاریان درآمدی آن قدر که توانستی

بر وی زدندی تا و ابدری بزدی و بمجلس با صوت [illegible]

و چون هر ساله درین روز این واقع می شده این روز بروز رکوب

کوسه شهرت یافته است ... و دوم همچنانکه باشد و شیان

درین روز سپند با شیر بجوشانند تا حفظ [illegible] و در بعضی جاها

مهمانی کنند و بخورانند که در روی جمیع حیوانات باشد

[illegible] همچنانکه باشد [illegible] ایشان [illegible] کنند

بعضی گویند چنین آورده‌اند که چون فریدون بر ضحاک ظفر یافت
مردم را بر عقوبت و سیاست به جهت آنکه مستوجب آن بودند
میکرد و از آن جمله ضحاک را طباخی بود ارمایل نام که در
زمان او مردم کشتی و مغز سر ایشان را بجهت ماران ضحاک که
مشهور است بیرون کردی اورا فریدون بگرفت و خواست
که وی را بعقوبتی که بدتر از آن نباشد بکشد طباخ گفت ای پادشاه
جوان بخت در زمان ضحاک هر روز یک کس از دو کس
که من میبایستی کشتم آزاد میکردم تو باید چنین نیکی که
کرده‌ام بمن عطا نمایی و مصداق این سخن را اینک آن مردم پناه بکوه
دماوند برده‌اند فریدون با لشکر سوار شده متوجه کوه شد
تا آن مردم را بشهر آورده و چون بمقصد نزدیک رسید شب
در آمده راه را گم کردند پس بفرمود تا آتشها برافروختند
و مردم گریخته چون آتش بدیدند متوجه شدند و خلقی عظیم از
آزادکردگان طباخ جمع آمدند فریدون در آن شب بآنجا

کردند جشنی فرمود و طباخ را دهقان نام کرد و بعضی بزرگ
گیران و دیگر هر سال پارسیان درین شب آتش می‌افروخته‌اند
و حالا در بعضی بلاد این قاعده مرعی دارند لیکن مورد هم هستاد جلالی
و نقل دیگر درین باب آن است که هوشنگ که او را نبیره چهارم آدم
دانند در کوه اصطخر فارس ماری را بدید و چون او هرگز مار ندیده
بود متعجب شده گفت جمیع جانوران تابع ما اند همانا که این
جانور دشمن ماست که سر از خط اطاعت ما برتافته است و سنگی
برگرفته قصد آن مار کرد و او گریزان شده و در زیر خس پنهان شده
و چون سنگ بجانب او انداخت در محل خس شده بر سنگی دیگر
آمد و از ملاقات حجرین آتش جسته در آن خس افتاد و مار بسوخت
و چون آتش علم زد هوشنگ چون آتش هرگز ندیده بود از هوش برفت
و بعد از آن گفت همانا این نور خداست که دشمن ما را هلاک کرد
پس از آن آتش قبله برداشته بر سر کوه اصطخر فارس برافروخت
و از آن عصر باز پرستش عنصر نار در میان فارسیان شیوع یافت و آن

شب جشنی فرمود و آن شب را سده نام نهاد و شعر ملک الکلام فردوسی
برین مقال شاهد است وهو هذا شب آمد برافروخت آتش چو کوه
همان شاه در گرد شاه آن گروه یکی جشن کرد آن شب و باده خورد
سده نام آن جشن فرخنده کرد ز هوشنگ ماند این سده یادگار
بسی باد چون او دگر شهریار و صاحب حل التقویم گوید که این شب
را بجهة آن سده گویند که پنجاه روز و پنجاه شب بنوروز باشد
بیست و دوم بهمن ماه باشد که بعد سال داران باد
نامند درین روز شمار آمد و پیش کسری گفت که دوش
آن مقدار باد آمد که میوه بر درخت کم نشد از آن بجنبید پس در آن
روز شاد و خرمی کردند و آن روز باد بره شهرت یافت
چنانکه در کتب مجوس مذکور است که خدای تعالی عالم را
بشش روز آفرید مجوس در کتاب زند که منسوب است بزردشت
حکیم است نقل کنند که خدای تعالی عالم را بشش گاه آفرید اول
گاه یازدهم دی بود و اول گاه دوم یازدهم اسفندارمذ بود و اول

کاه

گاه سیم بیست و ششم اردی بهشت ماه بود و اول گاه چهارم بیست و
ششم خرداد ماه و اول گاه پنجم شانزدهم شهریور ماه و اول گاه ششم
سی و یکم آبان ماه که اول خمسه مسترقه باشد و هر گاه پنج روز باشد و زر
دشت در کتاب خود چنین گفته است که در گاه اول خدای تعالی
آسمانها را آفرید و در دوم آب را و در سیم زمین را و در چهارم نباتات را
و در پنجم بهایم را و در ششم انسان را و بعضی از اهل زمین تعظیم این روزها
کنند و خانها را آراسته کنند و بلهو و لعب اشتغال نمایند
و بنای این نام بر عقیده ایست که خمسه در آخر آبان ماه باشد و تعیین
گاهها بر این وجه از تاریخ ایلخانی منقول است و کوشیار جیلی
در زیج جامع آورده که اول گاه ۲۶ اردی بهشت ماه است
و اول گاه دوم ۲۶ تیر ماه و اول گاه سیم ۱۶ شهریور ماه و اول گاه
چهارم ۱۶ مهر ماه و اول گاه پنجم دی ماه و اول گاه ششم خمسه مسترقه است
که در آخر اسفندارمذ ماه بود
روزی بود که ده روز باول فروردین ماه باشد چنانکه عقده

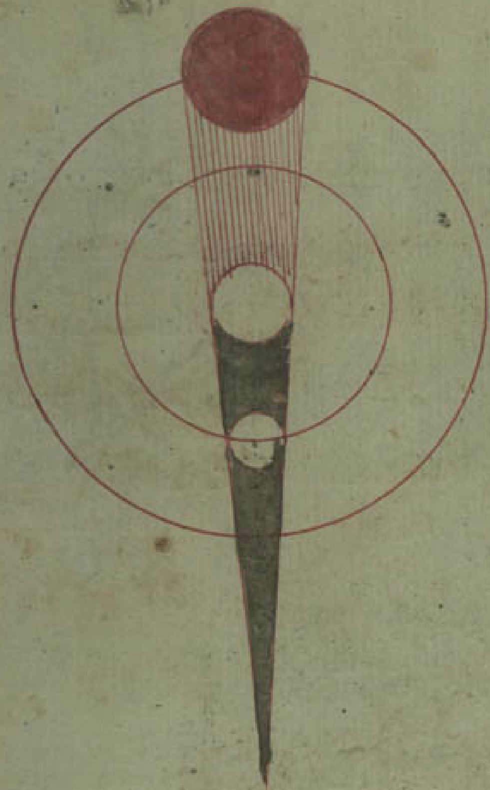
مسلمانان برین وجه است که روز جمعه زیارت مقابر اموات خود
نمودن بهتر است همچنین اعتقاد فارسیان چنان بود که درین
ده روز زیارت رحمها کردن بهتر است و گویند روان مردگان
خبر یابد و موبدان و بهمنان درین ایام بجهت ارواح مردگان زند
خوانند پنجم اسفندارمذ ماه باشد در کتاب عجایب
المخلوقات مذکور است که درین روز از وقت طلوع فجر تا
طلوع آفتاب فارسیان سه رقعه نویسند از برای دفع حشرات
هوام و آن را بر سه دیوار خانه چسبانند و چهارم صدر خانه بود
خالی گذارند و بعضی گفته اند که نوشتن رقعه گزدم رسم فارسیان
نیست بلکه حرزیست محدث که عوام بکار برند و این برین
وجه است بسح بسح قرنه قرنه بحری ملحا قوطا و بعضی گویند
فریدون درین روز طلسمات و تمرودی و سموم حیوانات را ببستی
و موبدان گویند که رقعه نوشتن از رسم فریدون است آنکه فارسیان
درین رقعه مینویسند که بنام ایزد و بنام فریدون و عرب درین

افر

رقعه مینویسند که سلام علی نوح فی العالمین و جمعی از مردم
افریدون را نوح خوانند و بعضی از اهل فرس این روز را مردگیران
گویند بسبب آنکه زنان درین روز بر شوهران تسلط مینمودند و
مطالبها کردند — روزی بود
که از نصف نهار آن روز آفتاب بدرجه اول حمل رسد بشرط آنکه در نصف
نهار مقدم در آخر حوت بود — اول آن روز بود
که آفتاب در درجه شرف باشد — یازدهم ثور بود
ششم ثور بود — پنجم جوزا بود
یازدهم جوزا باشد و همچنین یازدهم سنبله و قوس و حوت
اول سرطان بود — یازدهم اسد باشد
اول میزان بود — اول جدی بود
از آنجا اول جدی بود — یازدهم دلو بود
پنجم حوت بود و بهمنیان درین روز
رقعه گزدم نویسند و گویند درجه پنجم حوت صورت حشرات و زرد

و اهل عراق اول نوشیدن هر یک از ثمرات ازین روز اهل لاهم مشهور بوده
دانسته در تقاویم نویسند و دیگر از جمله اموری که در تقویم بیاورند مذکوره
خسوف و کسوف است چون حادثه خسوف و کسوف دو امر غریبند
و همه کس را بتحقیق آن رغبت می‌افتد واجب نمود تحقیق هر یک
بر سبیل اختصار و توضیح اما خسوف چون قمر فی نفسه جرمیست
ملکه و مظلم و چنانکه قبل ازین در باب دهم مذکور شد کثیف و صقیل
است و کاسب نور از آفتاب هر آینه بسبب شعاع آفتاب که
بر او افتد روشن نماید و چون کره ارض کثیف است لامحاله او را ظلی
در خلاف جهت آفتاب بر داشته شود و چون جرم آفتاب از
جرم ارض اعظم است چنانکه در ابعاد و اجرام مبین شده لاجرم
ظل ارض مخروطی الشکل باشد و برصد و حساب معلوم کرده‌اند که راس
این ظل تا فلک زهره رسیده است پس در فلک قمر او را هنوز
وسعتی تمام باشد و دایما این ظل در مقابل آفتاب باشد چنانکه اگر
آفتاب فوق الارض مخروط ظل تحت الارض باشد و اگر آفتاب تحت

الارض بود مخروط ظل فوق الارض بود و چون مرکز آفتاب دائما ملازم
سطح منطقة البروج باشد چنانکه نظرت علیمه بران شاهد است و ازینکه
گفتیم لازم آید که هر گاه ماه در وقت استقبال عدیم العرض یا
قلیل العرض بود و نقطه در احد العقدتین یا حوالی آن باشد در میان مخروط
ظل افتد چه درین حال آفتاب و ماه و زمین هر سه در مقابل
یکدیگر باشند بتحقیق او بتقریب پس بسبب حیلولة الارض میان
آفتاب و ماه نور آفتاب از ماه منقطع شود و برنگ اصلی خود
نماید و این حال را خسوف گویند ماخوذ از خسف المکان بمعنی فرو
رفتن مکان بارض چه درین حال ماه بمیان ظل زمین فرو رود
پس اگر تمام ماه بمیان ظل در آید آن را خسوف کلی گویند
و اگر بعضی در آید بحسب قلت و کثرت عرض آن را خسوف
جزوی گویند و صورتش این است



اما کسوف چون نیرین در احد العقدتین یا حوالی آن مجتمع شوند
بنوعی که چون خطی از بصر خارج شده بجرم شمس واصل گردد بجرم قمر
بر گذشته در این حال لا محاله قمر میانه ابصار و شمس حایل گردد و
بواسطه کثافت قطع نور شمس از ابصار کند بعضاً او کلاً و چون قطعه
ظلمانی ماه در این حال بجانب ارض بود برنگ اصلی خود نماید پس چون

مقصود

مقصود ان کرده که آفتاب سیاه شده است و انجلال از کسوف گویند که در بعض
بقاع قطع است و آنجا بعض قطع نور باشد و مقدار منکسف بحسب اختلاف
بقاع مختلف شود و شاید که در بعضی بلاد مرئی شود و در بعضی بخلاف
مقدار منخسف که بجمیع بقاع یکسان نماید چه اینجا نقص ماه را
عارض شود و صورت کسوف
این است



و عادت قوم باین جاری شده است که در آخر تقویم مؤامره خسوف و
کسوف بیاورند از جهة آنکه ایراد آن در اول تقویم تفألاً و تیمناً
نیک باشد چه در اغلب احوال این دو حالت را تأثیرات مذمومه
می‌بینند و ساعات گذشته از اول روز یا اول شب در
ابتداء و وسط و ابتداء مکث و ابتداء انجلا و همچنین ساعات
گذشته از ابتداء خسوف و کسوف تا انتهای انجلا و مقدار منخسف
و منکسف تعیین کنند تفصیل این کلام مجمل بر وجه اکمل آن است
که احوال خسوف و کسوف جزئی یا کلی بی مکث سه است بدو وسط
تمام انجلا و احوال خسوف و کسوف کلی با مکث پنج است بدو ابتداء
مکث وسط ابتداء انجلا تمام انجلا پس چون اخبار بوقوع خسوفی
یا کسوفی کنند ساعات گذشته از اول روز یا اول شب که در آن
کسوف و خسوف واقع شود تا هر یک از احوال ثلثه یا خمسه تعیین
نمایند و همچنین مقدار منخسف و منکسف چنانکه اگر کلی باشد قید تمامی
جرم نهند و اگر جزوی باشد مقدار آن را بدانق و اصبع و طسوج

مذکور

مذکور سازند چه اهل کتاب تمامی جرم هر یک از نیرین را شش دانق
فرض کنند و هر دانقی دو اصبع و هر اصبعی دو طسوج و هر طسوجی چهار
شعیر و مقدار منخسف و منکسف را از این مقدرات تعیین کنند و گاه
باشد که در بعضی تقاویم لون ماه در زمان وسط خسوف تعیین نمایند
که اگر چنانچه عرض کمتر در آن زمان کمتر از ده دقیقه باشد لون ماه
بغایت سیاه بود و اگر میانه ده دقیقه و بیست دقیقه باشد
گویند سیاه مایل بسبزی بود و اگر میانه بیست و سی باشد گویند
سیاه مایل بسرخی بود و اگر میانه سی و چهل باشد گویند سیاه
مایل بزردی بود و اگر میانه چهل و پنجاه باشد گویند اغبر بود و اگر میانه
پنجاه و شصت بود گویند اشهب بود و در اکثر تقاویم طالع و عاشر
زمان وسط خسوف و کسوف را با اجزاء آن بنگارند و ابونصر قمی که
یکی از علمای احکام است طالع و عاشر را بدو در اینجا و وسط اعتبار
کرده است و در بعضی تقاویم تنها بر طالع و بر جزوی را که مراد کوکب
مستولی باشد بر این دو موضع ایراد نهند چه مدار احکام خسوف و

کسوف بر آن است که در بعضی تقاویم بعد از این در باب هفدهم معلوم گردد
انشاء الله تعالی و احکام خسوف و کسوف را در ذیل آن تقویمات که مذکور شد
بیاورند و مؤثر خسوف و کسوف را که جمیع احوالات آن تحت الارض
باشد در تقویم ننویسند چه جمهور اهل احکام برآنند که آن را اثری نیست
و احکام طالع تحویل سال از اصناف الناس احوال و چگونگی حصول ارتفاعات
و باقی احوال از قحط و رخص و امن و آشوب و صحت و مرض
و کیفیت احوال ولایات علی سبیل الاجمال در ورق مقدم اوراق
دوازده گانه نویسند و اگر قران علویین در سال بوقوع آید احکام
آن را علیحده در ذیل احکام طالع تحویل آن سال ایراد کنند و
همچنین احکام اجتماع و استقبال و اتصالات کلا در هر
ماهی بر سر هر ورق ناه مخلوط با یکدیگر نویسند و در بعضی تقاویم
نامه احکام اتصالات کلا را در سر صفحه یمنی و احکام اجتماع و استقبال
را در صفحه یسری نویسند و در بعضی دیگر تاریخ ولادت و رحلت
انبیا و ائمه و اولیاء و علما و سلاطین ماضیه و همچنین تاریخ جلوس

ایشان و حروب ایشان با یکدیگر بعد از احکام طالع تحویل نویسند
و بعضی از احکام منجمان منسوبات کواکب سبعه سیاره و حظوظ
ایشان در بروج اثنا عشریه و احکام اختلاجات اعضا و احکام وقت
و فرح و ارباب ساعات و آنچه بدین ماند مثل احکام غالب
و مغلوب و معرفت رجال الغیب و ضمیر المحبة و احکام زلازل و رعود
و ذوذوابه و معرفت جهت سنگ گردز و احکام رجوع الفال و امور غیر
نوع و شمار ابطار و رویة الاهله و چگونگی احکام وقوع اهله در بروج در
اوراق مقدم بر اوراق دوازده گانه و مؤخر از اوراق احکام طالع
تحویل می آرند و معرفت آنها محتاج به بیان نیست و آنچه محتاج باشد
در سر صفحه شرح آن داده باشند و در اکثری از تقاویم اختیارات
ایام فرس و منازل قمر و نظرات و با سایر کواکب سیاره
و حالات او و همچنین اختیارات بودن در بروج اثنا عشریه
در اوراق مقدم بر اوراق دوازده گانه و مؤخر از اوراق
مذکوره می نویسند این است معرفه آنچه مشهود اول است و در این

زمان از تقاویم تامه و ایضا مشهور در ترتیب جداول این است که مذکور
شد و در بعضی تقاویم تامه تسییر درجه طالع تحویل سال و همچنین تسییر
درجه مریخ در وقت تحویل و رسیدن تسییر هر یک بدلائل اصل
و تقاویم سبعه منحوسه و ابعاد کواکب از مرکز عالم : تا زنج بهود و غیر
ذلک مثل مراکز بحران و سهم الحوادث و ربانات و طبایع منازل قمر
و ارباب حدود و وجوه و موضع هر یک از کواکب سیاره از
امور که بآن احتیاج کم است ایراد کنند و تعرض آنها موجب
تطویل است لیکن چون ما از توضیح و تعمیم در شرح لازم است
از اطناب و تطویل چاره نیست اما تسییر از جمله اعمال احکامیان است
و آن تصور کردن حرکت نقطه ایست از منطقة البروج بر صورت
طالع بر توالی بروج و حقیقة آن حرکت متحرک نباشد و اهل
الحکام گویند که آن عبارت است از رسیدن اثر دلیل بدلیل
ثانی تا از امتزاج دلیلین راسته لالت بچیزی از حوادث مستقبله حاصل شود و
نزد ایشان تسییرات پنج نوعست از آن جمله تسییر تحویلست که درجه

طالع

طالع تحویل را بموضع کوکبی رسانند که در این صورت طالع باشد هر شبانه روز
پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه بقدر حرکت وسط شمس حرکت دهند و
هر دلیل از دلائل اصل که رسد حکم بر شیء از حوادث نمایند و مراد
اصل مراکز بیوت اثنی عشریه و مواضع جرم و شعاعات هر یک از کواکب سیاره
و مواضع هر یک از عقدتین قمر و سهام مستعمله است در صورت طالع و
تسییر درجه مریخ را در تقویم خاص بواسطه استدلال بر امن و
آشوب عمل کنند چنانکه در هر وقت که تسییر مریخ بجرم زحل
یا بشعاع تربیع و مقابله او که در صورت طالع باشد رسد یا بوتدی از اوتاد
طالع حکم کنند بآنکه در آن وقت فتنه روی نماید خاصه که در صورت
طالع یا قریب بآن مقابله یا تربیع نحسین واقع شده باشد و اگر بجرم
مشتری یا بشعاع تثلیث و تسدیس او رسد حکم بتخفیف فتنه و آشوب
کنند و در تقویم بعد از جدول سمت قبله جدول یا زده و در
آن جا تسییر درجه طالع بازای هر روز ثبت کنند به رقم
اول برج و دوم درجه سیم دقیقه و جدول دیگر یا زده و در آنجا هر یک

از دلایل الحکیه که بازای هر روز که تسییر آن دلیل رسیده باشد
ثبت کنند آن را مرورات خوانند و گاه باشد که جدولی دیگر بر آن
جدول بیارند و صاحب جدول موضع تسییر را در آن جدول ثبت
کنند چه آن را نیز در احکام مدخل است و بر آن سه جدول دیگر
بجهت تسییر درجه برج و دلایل او بترتیب مذکور بیارند
بعضی کواکب نحس اند که اهل احکام ایشان را توهم کرده اند
متحرک بحرکت معکوس بطریق کید چه کید از این جمله است و بعضی
گویند که این کواکب در تحت فلک قمر در کره آتش می باشند و ایشان
خلف و نواب کواکب سبعه اند و لهذا ایشان را توالی نجوم خوانند
و بطلمیوس هم در کتاب ثمره الفلک باین معنی اشاره نموده و
ابن فرخان طبری در مدخل خود تصریح نموده اسامی هر یک از این
کواکب با تقویم ایشان که در هیئت و نجوم مرداد ماه سنه نهصد
و شصت و شش یزدجردی استخراج شده این است
کید غطسط عمعم صرصرش کلاب

ذو ذوابه لحیانی و در تقویم این اسامی را با تفاق ایشان در اول
بروجی از زایچهای جلالی در صفحهٔ تسییری در هر موضع که لایق
دانند می نویسند و در بعضی تقاویم وقت مقارنه قمر را با این کواکب
استخراج کرده بطریق تحت در بیان نظرات می نویسند و در
اختیارات از از جمله محذورات دانند چنانکه جمهور از این جمله کید را
علامت هر یک برین وجه است مع کید مع غطسط مع عمعم
مع صرصرش مع کلاب مع ذوذوابه مع لحیانی
چون هر یک از سیارات را افلاک متعدد است چنانکه
سابق ذکر یافت مرکز همه نه مرکز عالم الا جرم ابعاد این کواکب
از مرکز عالم مختلف شود و سلطان المغفور در زیج جدید بهمین غرض
طریق استخراج بعد جرمی از مرکز عالم شده است و بس و ظاهرا
تعرض ابعاد کواکب دیگر مشهور نیست و در تقویم ابعاد شمس
را از مرکز عالم بازای هر روزی در جدولی بعد از جدول
میل اول ایراد نمایند و ابعاد قمر را در جدولی بعد از جدول عرض

او به دو رقم یکی درجه دوم دقیقه و مخفی نماند که این درجات در شش ما جزای است
که نصف قطر خارج مرکز او بآن اجزا شصت کیرند و در قسم ها
جزای است که نصف قطر حامل دو شصت باشد و ناظر تقویم را که
اگر سعر میخی (?) بحساب اهل نجوم بوده باشد چون بعد شمس را در
ثانیه و همچنین بعد قمر را در ثانیه ضرب کنند بعد هر یک
حاصل آید با جزای که نصف قطر ارض واحدی باشد از آن
اجزا و چون هر یک ازین دو حاصل الضرب را در مرفوع
یکهزار و دویست و هفتاد و دو و فرسخ و نیم که عدد فراسخ نصف
قطر ارض است و از قاش ضرب کنند و مرفوعات
حاصل را اخس فرسخ سازند بعد هر یک ازین دو از مرکز عالم
بفراسخ معلوم کردد اسامی ماههای ایشان بر ترتیب
این است تشری مرحشوان کسلیو طبیت شفاط آذر نیسن ایر سیوان
تموز آب ایلول و سالهای این تاریخ مشتمل بر دوازده ماه قمری
که از آن بسیط خوانند یا بر سیزده ماه که از آن عبور خوانند و در عبور

اذر ماه مکرر میشود و آذر اول زاید باشد و آذر دوم اصلی و بر این
اصطلاح آن است که اول تشری که مبدا سال ایشان است مشروط
بآنکه در ما بین بیست و ششم آب و بیست و هشتم ایلول ماه رومی
باشد یعنی در حوالی تحویل میزان بود مقدم بر آن یا موخر از آن و سبب
شرط مذکور آن است که چون حضرت کلیم ع در روز پنجشنبه یازدهم
شهر تشرین از بحر نیل بسلامت گذشته فرعون و جنود او هلاک شدند
آنحضرت این روز را بشارت نمود و فرمود که این روز را عید خوانند
در سنین متتالیه بغیر موسم آن جا بر مذار نزند (?) و چون سال رومی
که شمسی است زیاده است از دوازده ماه قمری به ده روز کسری
هر آینه از دو سال ما بیه (?) السال البسیط مذکوره زیاده آید بالضرورت
آن ماه را کبیس کرده ملحق بشهور اثنی عشریه سازند و آن سال را که بر آینه
عبور باشد سیزده ماه کیرند تا آن تفاوت مرتفع شود و همیشه
اول تشری در حوالی تحویل میزان باشد و شرط ایشان منتفی نشود و چه
اگر بعض بعینه مثل کبیس خطا بنات (?) و تفاوت ثبت الا بد و خبر

اول آنکه شهور اهل خطا بیان متحمل در این دو ماه معین نباشد و شهور اهل
این طایفه همیشه در این ماه پنجم و ششم باشد دوم آنکه اول ماه خطاییان
از اجتماع حقیقی گیرند و قرآن این طایفه از روی حساب اما زمان بعضی
یهود ایشان اول ماه از اجتماع وسطی گیرند و سالها به مذهب ایشان
سه نوع باشد زاید و آن در بسیط ۳۵۵ روز باشد و در عبوره
۲۶ روز معتدل و آن در بسیط ۳۵۴ روز باشد و در عبوره ۳۸۴
و ناقص آن در بسیط ۳۵۳ روز باشد و در عبوره ۳۸۳ و سر
این عمل آن است که به اعتقاد ایشان نشاید که اول سالها روز یکشنبه
و چهارشنبه و جمعه بود که فیما بین ایشان نحس منسوب بود و چون چنین
بود اگر ابتدای سال از سالها یکی از ایام ثلاثه افتد بالضرورت
روز قبل از ابتدای سال سازند یا روز بعد از آن را پس
اگر روز قبل از آن را ابتدا سازند آن سال زاید سازند
و اگر روز بعد از آن را ابتدا سازند ناقص کما لا یخفی و اگر
ابتدای سال غیر از ایام ثلاثه افتد هر سنه آن سال معتدل

باشد

باشد و هر یک از تشری و شغاط و نیسن و سیون و اب را
همیشه سی روز گیرند و در عبور آخر آذر را نیز همیشه سی باشد
و هر یک از طیبث و آذر اصطا و ایار و ایلل و تمز همیشه بیست و نه
اما در سال معتدل اگر بسیط باشد و اگر عبور مرحشوان بیست و نه
باشد و کسلیو سی و در سال زاید هر دو سی باشد و در سال ناقص
هر دو بیست و نه و وجه اینها با اندک تاملی ظاهر است و مبدا این
تاریخ از رحلت ابو البشر آدم صفی الله گیرند و در عشر ثمان ۳۳۳۹۱۱
سال تمام گذشته از رحلت حضرت آدم تا مبدا تاریخ اسکندر
با دو شانزده از اول این سال که ۱۹۱۹ اسکندری است از مبدا این
تاریخ ۵۵۳۵ سال تمام گذشته و در تقویم جدولی بعد از جدول
ایام تاریخ رومی به جهت ایام این تاریخ پارند و از ... به مذهب
یکی از این دو طایفه مثبت گشته و شاید که دو جدول یا درند
به مذهب هر دو طایفه چون بردن انسان :
یکی از امراض حاده مانند حمیات مستولی گردد و اطبای حاذق

در مبدا این مرض معلوم کنند که قمر در کدام جزو بوده است از اجزای معدل
النهار و ابتدا از این جزو دایره معدل النهار را بچهار قسم متساوی
کنند و چون دوایر میول بمبادی اقسام اربعه بگذرانند هر آینه
آن دوایر بچهار نقطه از منطقه البروج بگذرد و آن نقاط را مراکز
اربعه و مواضع بحارین عظیمه خوانند و هر وقت که قمر بیکی از این
مواضع برسد آن را وقت بحران بزرگ گویند بحران مکافحت
طبیعت باشد با علت پس اگر در آن اوقات طبیعت بر علت
غالب شود حال بیمار بخیر انجامد و علامت آن اسهال یا ادرار
یا رعاف یا عرق باشد مر آن مریض را و اگر مغلوب باشد حال
بیمار بشر انجامد و چون قمر دوره را در بیست و هفت روز کسری تمام
کند و به بیست و هشت روز رسد هر آینه ربع اول را در روز هفتم تمام
کند و ربع دوم را در روز چهاردهم و تقدم و تاخر ساعت بحران در آن
روزها خارج نباشد اما تمام شدن ربع سیم میان بیستم و بیست و یکم باشد
از این سبب تقدم در بیستم او باشد و تاخر در بیست و یکم در رسیدن

او باز

او باز بموضع اصل در بیست و هشتم باشد و بعد از آن بار دیگر دور از سر
گرفته شود و این ایام را ایام بحران قوی خوانند و گویند که مکافحت
طبیعت با علت درین ایام بهتر باشد چه قمر که دلیل عالم کون و
فساد است در آن اوقات بنظر عداوت که تربیع و مقابله است و
بموضع اصل ناظر باشد و چون بموضع اصل که در ابتدای مرض قمر در آنجا
بوده اقتضای مرض کرده مواضعی که مخالف آن موضع بود اقتضای
نقصان و ضعف آن علت کنند و قوت طبیعت در حال مکافحت در
آن وقت میل بصلاح بیشتر کند چه خصم را در حال ضعف آن زبون
گرد و باز هر ربعی را از ارباع مذکوره بدو قسم کنند و دوایر میول
بمبادی هر یک بگذرانند چنانکه همه فلک هشت قسم شود و مبادی
این اقسام را از منطقه البروج زوایای ثمانیه خوانند و هر روزی
که قمر بمبدا برسد که این مبدا دو ربع متجاوز باشد آن روز را
روز انذار خوانند یعنی انذار کنند بحرانی که در مبدا ربع مستقبل :
باشد و آن چهارم و یازدهم و هفدهم و بیست و چهارم باشد

چنانکه اندر گسسته بهفتم و یازدهم و چهاردهم و هفدهم و بیستم و بیست
ویکم و بیست و چهارم و بیست و هشتم و اهل احکام از حصول کواکب در موضع
هر یک از بحارین استدلال برسند صحت و خوف هلاک مریض
نمایند چنانکه اگر در موضع بحران سعدی باشد گویند علت زایل شود
و اگر نحسی باشد یا قمر در آن وقت منحوس باشد گویند علت مستولی گردد
کم و بیش نکبه با نحس ضد تاثیر علت باشد که آن مقتضی صحت شود
بشرط آنکه آن نحس محمود الاحوال بود و اما اهل نجوم را بحران دیگر است
که از آن بعضی بیشتر نخواهند از خالی بجای دو دقیقه اجتماع را بجای ابتدا
بیماری گیرند و از آنجا که ابتدا کرده بجهت سهولت منطقه البروج را هشت
قسم متساوی کنند و زوایای ثمانیه را از اقسام این متساوی اعتبار
کنند و مواضعی اگر شش پس از جزء اجتماع و نظیر او باشد
به دوازده درجه بر دو فصل مواضع بحران دانند و اینها را با زوایای
ثمانیه که مجموع دوازده باشد تاسیسات خوانند پس موضع اول
از مواضع بحران نقطه اجتماع باشد بعد از آن درجه دوازدهم آن پس

درجه

درجه چهل و پنجم پس نودم پس صد و سی و پنجم پس صد و شصت و هشتم
پس صد و هشتادم پس صد و نودم پس دویست و بیست و پنجم پس
دویست و هفتادم پس سیصد و یازدهم پس سیصد و چهل و هشتم و اهل احکام
حضر و صار و میان گویند که چون جزء تاسیس در برجی رطب واقع شود و
قمر و آن جزء متصل شود و کوکب رطب بما از خانه عطارد ابر و باران و باد انگیزد
و بحسب زمان و مکان و اگر در آن حال عطارد متصل بزهره باشد تاکید امر کرد
کنند و معرفت خانهای کواکب در باب شانزدهم معلوم کرده و اهل احکام
و در تقویم در فوق هر یک از صفحه یمنی و یسری سی جدول در عرض صفحه
بیارند و مجموع را به دوازده قسم کنند به شش قسم در صفحه یمنی و شش قسم در
صفحه یسری و در جدول فوق اسامی هر یک از زوایای ثمانیه بنویسند
و در جدول دوم درجات تاسیسات با رقم هندی و در جدول
سیم حکمی درجات را در این مواضع جدول بربع رقم کنند بشرط آنکه
مبداء آن از اول حمل باشد و اگر کسری ماند که کمتر از نیمی باشد
در سیاق ربع بنویسند مهره اهل نجوم این سهم را جهت حوادث

عالم بهیئت آورده اند چنانکه تقویم آفتاب را از تقویم قمر نقصان کنند
و مابقی را بر تقویم زحل افزایند حاصل موضع سهم الحوادث باشد و
لامحاله دایم در وقت اجتماع این سهم مقارن زحل باشد و در استقبال
مقابل او و گویند یک نوبت اجتماع و استقبال ازین جاست
و همچنین در وقت تربیع نیرین بر تربیع زحل باشد پس هرگاه این
سهم مسعود بود و بجرم یا بشعاع سعود و در بیت سعدی بود دلالت کند
که میانه خلایق تحابّ و معروف بود و حصول مهمات بآسانی و اگر نحوس
یا در بیت نحسی بود حکم برعکس بود و اگر در یکی ازین خانه زحل بود
دلیلست بر فرو بستگی کارها و شدت سرما در وقتش و وزیدن
بادهای ناخوش خاصه در دلو و اگر در یکی ازین بیت مشتری بود
گاه که هوا باشد خاصه در قوس و میل مردم بصلاح و خیر در روش
دار القضا و اگر در یکی ازین خانه مریخ بود میانه خلایق خصومت شد
و بابه های بحث ورزد و در موسم گرما گرم شود و اگر در خانه آفتاب
بود هوا خوش کند و اندر وقت گرما گرمی کند و مردم بزرگی جویند

و با عظما اختلاط بسیار کنند و اگر یکی ازین خانه زهره بود مردم بلهو و طرب
مایل باشند و غلبه نشاط بود در خلایق و ترغیب بارندگی در وقت و اگر
در یکی از خانهای [illegible] رد بود کثرت گفتگوی بود میان
مردم و خفت و بهتان خاصه در جوزا و به حساب و کتابت
و خبر شنیدن های دیوانی مایل باشند و اگر در خانه قمر باشند
و در وقتش باران آید و فتح کارهای عوام الناس بود و خبرها
رسد والله اعلم و در تقویم بجهه سهم الحوادث جدولی در همین
جدول الاتصالات بسیار جدولی اجتماع و استقبال با رز
و در آن جا بازاء هر روزی موضع این سهم در نصف نهار
آن روز ثبت کنند به رقم اول برج و دوم درجه سیم دقیقه
از جمله معتقد هند داشت و ازان بر [illegible]
و بهیت هوا استدلال کنند و گویند حدوث این و کیفیت
بهشت رباط قایم است که آن را بعبارت ایشان حصر گویند
و در رباط اول آتش منزل است شرطین بطین طرفه جبهه قلب شوله

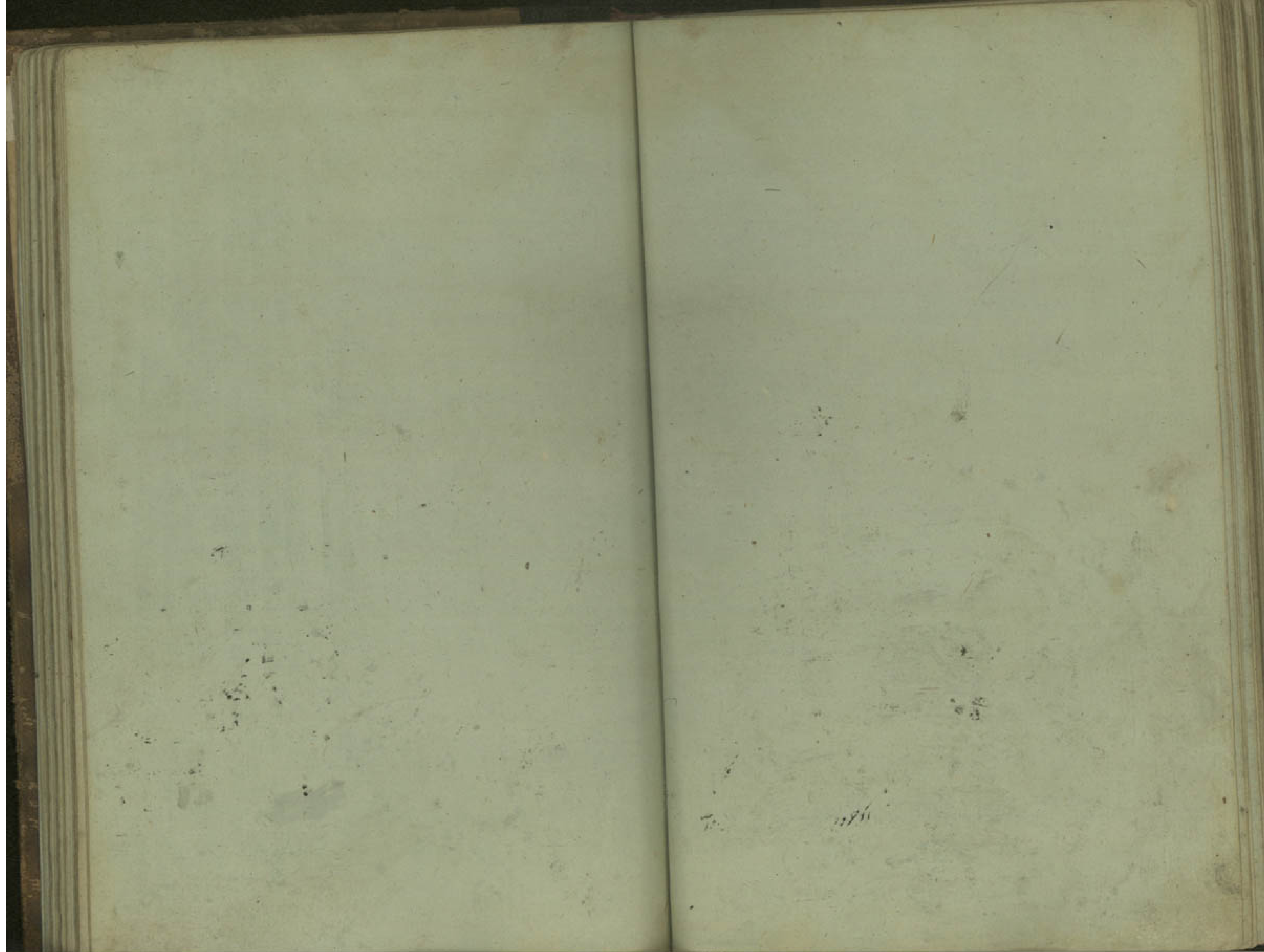
مقدم و در رباط دوم عقب بطین نثره زبره اکلیل نعایم جبهه مؤخر
و در رباط سیم ثریا ذراع صرفه زبانا بلده و در رباط چهارم دبران
هقعه عوا غفر ذابح سعود و در رباط پنجم دو هنعه بلع و در رباط ششم هم دو
سماک رشا و گویند این رباطات در منازل بمنزل مثلثات است در
بروج چه هر رباطی حمله است از منازل چنانکه هر مثلثه حمله است
از بروج لیکن حصانت بروج متساوی است و حصانت منازل متساوی
نیست و گویند منازل هر رباطی ناظر اند بیکدیگر چنانکه
بروج مثلثه و ازین جهت گویند اثر رباط اثر نظر است
چنانکه عقیده ایشان باشد که هرگاه قمر در منزلی بود
از رباطی و کوکبی در منزلی دیگر باشد هم از آن رباط
بیکدیگر ناظر باشند و از حلول قمر و سایر کواکب در
منازلی که در یک رباط و یک طبع باشند استدلال
بر احوال هوا کنند از رطوبت و یبوست چنانکه گویند
که چون قمر در منزل رطب باشد از رباطی و شمس در منزلی دیگر

رطـ

رطب هم از آن رباط دلیل باران باشد در وقتش و اگر در منازل
یابسه باشند از یک رباط دلیل یبوست هوا و منازل رطب
را بعضی تکثیر داده اند و بر آن ذراع جبهه صرفه غفر زبانا قلب
شوله ذابح مقدم مؤخر و منازل یابسه را شرطین بطین هنعه طرفه
اکلیل بلده سعود و جبهه رشا و منازل میانه را شرطین
ثریا هقعه نثره زبره عوا سماک نعایم و در تقویم بعد از جدول
منازل جدولی جهت رباطات ایشان پیدا کنند
و مراتب هر یک از یکی تا شش بار تمام جمل باز آنچه
منزلی که داخل آن رباط بود ایراد نمایند و جدولی دیگر نیز از
جهت طبع هر منزلی از رطوبت و یبوست و میانه
و علامت رطوبت [illegible] باشد و از یبوست [illegible] و از میانه
اما از باب حدود و وجوه مواضع الکواکب حقیقت این دو
امر بعد از این بتفصیل معلوم گردد ان شاء الله و علامت حدود:
چه موضع هر کوکب بتفصیل بعلامات حساب آن حدود و چه در اثنا

تقویم آن کواکب ثبت کنند و بر سر جدولی بنویسند و علامت
حد باشد و علامت وجه باعتبار صورت جه وجه را صورت
برگزیده این است تمامی کلام در معرفت تقویم تا م بعد بذا استعینه
بمورد آن ابواب است و که مقصد اصلی است نموده بغیر باید که
اکنون بعضی چیزها که ناظر تقویم را در اختیارات و غیرها
بکار آید ایراد کرده می شود و اگر در اجل تاخیر و فرصت مهمل بوده
باشد این بی بضاعت بقدر استعداد و امکان در شرح
آن سعی و اهتمام بتقدیم رساند ان شاء الله تعالی و مثال
شکلهاست ورق مقدم را دو اوراق دوازده خانه و متعلقات
صفحه اخیری با بعضی از زوایدات این است که در اوراق
آینده ثبت افتاده والله الموفق و الارشاد ثم زاید
بمبارکی و فرخی و سعادت و اقبال در آمدن سنه
پنجم دور سال ثانی و چهارم از دور خاون که آن را بخطای
و بترکی خوانند که بعد از انقضای نود و هشت فلک

در که اول از چاخ دوازدهم که آن را بخطای و بترکی
خوانند روز پنجشنبه از دور سیتینی که آن را بخطای و
و بترکی خوانند و روز پنجم از دور رابع که آنرا بخطای
گویند و آن باشد یعنی بزرد و آن را در اختیارات محمود
خوانند گذشته از مدخل حقیقی چیقفا با دای پنجده روز چهار هزار
و هشتصد و پنج فلک که از ارباش این است ایام
مخلفات و گذشته از آدمش عالم بزعم این
طایفه هشت هزار و هشتصد و چهار دور و از دور ناقص
هفتاد و یکسال تمام و سال مذکور هفتاد و دو دویست و
بتاریخ خسته اوله مشهوره در آمدن بد مذکور بعد از انقضای
چهار ساعت است از شب جمعه نوزدهم جمادی الآخر سنه ۱۰۰۱ هجریه
موافق با شب بیست و نهم کانون الآخر سنه ۱۹۵۶ اسکندریه مطابق
بانزدهم بهمن ماه قدیم سنه ۹۹۷ الیزدجردیه مطابق با شب :
بیست و چهارم بهمن ماه جلالی سنه ۵۱۹ ملکشاهیه الی



واحوال کواکب و ارباب ثلاث چون از اوصاف اوراقی که اصول و
فروع تقویم در آن اوراق مرقوم و مسطور میشود فارغ گشت شروع
نمود در احوال بروج و کواکب از خواص و کیفیات و منفعت
هر یک که محتاج الیه نظر تقویم است پس ابتدا باحوال بروج که محل کواکب
اند نموده میفرماید که حمل و ثور و جوزا بروج بهاری اند زیرا که مدت
مکث آفتاب درین سه برج فصل بهار بود در معظم معموره و سرطان
و اسد و سنبله بروج صیفی اند زیرا که مکث آفتاب درین سه برج
فصل تابستان بود در اکثر ربع مسکون و این شش برج که
مذکور شد بروج شمالی اند چه شمال معدل النهار واقعند و میزان
میزان و عقرب و قوس بروج خریفی اند بجهة آنکه مدت مکث
آفتاب درین سه برج فصل خزان بود در اکثر معموره
و جدی و دلو و حوت بروج شتوی اند بسبب آنکه مدت مکث آفتاب
درین سه برج فصل زمستان بود در اکثر ربع معموره و این همه

او معمور

شش برج جنوبی اند چه جنوب معدل النهار واقعند و درین که
مصنف رسم بعضی از فصول بهاری و بعضی بمرتبه مذکور نموده او نسا به
است و از بروج دوازده گانه شش برج را که صیفی اند و خریفی
مستقیم الطلوع گویند و آن شش دیگر که شتوی و ربیعی اند معوج الطلوع
و بروج اوایل فصول که آن عبارتست از حمل و سرطان و میزان
و جدی منقلبه اند ازین جهة که چون آفتاب باین بروج تحویل کند
از طبیعت هوای فصل سابق یک کیفیت منقلب شود و یک کیفیت
دیگر از طبیعت هوای فصل لاحق و بروج اواسط فصول که ثور و اسد
و عقرب و دلو ثابته اند ازین سبب که چون آفتاب
درین بروج باشد هوای فصل بر طبیعت خود ثابت بود و بروج
اواخر فصول که عبارتست از جوزا و سنبله و قوس و حوت است که
ذوجسدین اند زیرا که مادام که آفتاب در نصف اول این
بروج است هوا بر طبیعت همان فصل گذرد و چون به نصف آخر انتقال
نماید طبیعت هوای فصل متأخر با هوای آن فصل مخلوط و ممزوج گردد

ولهذا آن اوقات را امتزاج الفصلین خوانند و باید دانست که از
بروج اثنی عشر هر چهار برج را که میانهٔ اول هر یک از آن سه برج
و اول دیگری ثلثی از فلک باشد مثلثه گویند چه هر یک بر ذوات
شکلی متساوی الاضلاع واقعند که مرسوم باشد از خطوط موهومه
که از اول هر یک ازین بروج ثلثه با اول آن دیگری واصل شده
باشد پس تمامی بروج منقسم شود بچهار مثلثه و اهل احکام گویند
که هر مثلثه بر طبیعتی بود از طبایع اربعه و چون ازین چهار طبیعت
دو کیفیت که حرارت و رطوبت اند هر یک را فعلیه گویند
هر یک را باهم نیامیزند زیرا که متضاد اند پس از مثلثات برجی را
حار گرفته اند و برجی را بارد تا جزو ذاتیه الحرارت بجهت علو مرتبه
است نسبت به برودت و دو کیفیت دیگر را که یبوست و رطوبت
اند هر یک را انفعالیه گویند پس ممتنع بود اجتماع ایشان با
یکدیگر لکن اجتماع هر یک با آن دو که قوت فاعله دارند ممکنست
لاجرم از جهت امتزاج هر یک از دو کیفیت منفعله با دو کیفیت فاعله

دو برج باین گرفته اند و دو برج رطب دانند از یبوست بجهت علو مرتبه
او است نسبت برطوبت و گویند هر مثلثه را ازین مثلثات
دو رب است یعنی دو کوکب از کواکب سیاره که ایشان را بآن مثلثه
نسبتی بوده باشد ازین حیثیت که بیت یا شرف ایشان در آن
مثلثه بود و در طوالع نهاری ازین دو کوکب هر کدام را که حظ
در آن مثلثه بیشتر بود مقدم دارند لکن در طوالع لیلی آن کوکبی
را که تالی او بوده باشد مقدم دارند و ثالثی شریک آن دو کوکب
کنند خواه در روز و خواه در شب که با آن مثلثه نسبتی فی الجمله که میانه
آن دو کوکب بوده باشد پس از آنکه تقسیم ظاهر گردد در معنی
این مقولات که حمل و اسد و قوس گرم و خشک اند و این سه برج را
مثلثه ناری گویند چرا که بر طبیعت نار آید از عناصر و از اخلاط
بر طبیعت صفرا اند و ارباب این مثلثه در طوالع نهار بهم شمس
و مشتری و در شب زیرا که شمس را در این مثلثه بیت
و شرف است و مشتری را بیت فقط و تقدم شمس بجهت زیادتی

خط اوست درین مثلثه بر مشتری و زحل شرکت با این هر دو
بنا بر مناسبت مذکور و در طوالع لیلیه مشتری مقدم باشد بر مریخ به سبب
آنکه قوت مشتری در شب از مریخ بیشتر بود و زحل چون شرکت بشب
و روز موخر باشد از هر دو و ثور و سنبله و جدی سرد و خشک اند
و این سه برج را مثلثه ارضی گویند چرا که بطبیعت ارض اند از عناصر
و از اخلاط بطبیعت سودا اند و ارباب این مثلثه در طالعهای
روز زهره و قمر و مریخ اند تقدم زهره بر قمر بواسطه
آنکه خداوند بیت است درین مثلثه و قمر خداوند شرف
و خداوند بیت اولی است از خط و شرف چنانکه در باب متقدم
معلوم کرده و شرکت مریخ با این دو با جهت است که صاحب
شرف است درین مثلثه و در طالعهای شب قمر مقدم باشد
از زهره چه تاثیر او در شب اظهر است و همچنین بسبب تاخر
مریخ از قمر شده است والا در حظ برابرند و جوزا و میزان و
دلو گرم و ترند و این سه برج را مثلثه هوائی گویند چرا که بطبیعت هوا اند از عناصر

و از اخلاط

و از اخلاط بطبیعت خون اند و ارباب این مثلثه در طالعهای روز زحل و عطارد
و مشتری اند اما زحل بسبب آنکه هم صاحب بیت است درین مثلثه و هم صاحب
شرف اما عطارد بسبب آنکه صاحب بیت است و شرکت مشتری با این هر دو
از جهت مذکور است چه عطارد را که ممتزج است بسبب مشارکت زحل درین امتزاج
مذکور است باز گشتند در طالعهای شب عطارد مقدم باشد بر زحل چه
عطارد در طالعهای روزی ثانی زحل است و نیز گاه باشد که عطارد در شب
قوی تر از روز بود بسبب امتزاج طبیعت بخلاف زحل که دائما در روز قو
ی زیاده باشد از شب سرطان و عقرب و حوت سرد و ترند و این
سه برج را مثلثه مائی گویند چرا که بطبیعت آب اند از عناصر و از اخلاط
بطبیعت بلغم اند و ارباب این مثلثه در طالعهای روز زهره و
مریخ و قمر اند ظاهر نماند که بر قیاس ما سبق بایستی که اول مریخ بودی
که صاحب بیت است درین مثلثه گرم و خشک موافق طبیعت روز پس قمر که
او نیز صاحب بیت است پس زهره که صاحب شرف و کوشیار برین
رفته است لیکن جمهور اهل احکام برآنند که مقدم زهره و صاحب روضة المنجمین

گویند که سبب تاخیر مریخ از زهره بنا بر مخالفت طبیعت مریخ است با طبیعت
این مثلثه و سبب تاخیر قمر از مریخ انحطاط فلک اوست از فلک مریخ
چه مقرر این جا بجهه است که هر دو کوکب که در قوت برابر باشند علوی را
تفضیل بر سفلی و هست تفضیل ثبوت کواکب و همچنین مذکر و تانیث
و روزی و شبی و بودن ایشان که مجملاً بتقریب مذکور شد عقرب
در حیز تغیر و دیگر آید و در طالعهای شب مریخ مقدم باشد
بر زهره بنا بر اطراد و آنچه قبل از این مذکور شد و بمذهب گوشیار
که موافق قیاس است قمر مقدم باشد بر مریخ چه تاثیر آن اظهر است
در شب و بطلمیوس شریک را در ارباب مثلثات ذکر کرده است و گوشیار
نیز آن را وجهی نهاده و بعضی بر آنند که کوکب اول شهار رب مثلثه است در روز
و کوکب ثانی شهار رب مثلثه است در شب و کواکب ثالث همه وقت
شریکست و اصحاب این فن گویند هر کوکب که در مثلثه خود بود و شخصی
باشد که در میانه انصار و اعوان خود بود و یکی از فضلا در تعیین
مثلثات و ارباب هر یک بیتی وارد شده که بجهت حفظ بسیار

خوب

خوبست و مصرع اول از بیت چهار کلمه است و هر کلمه چهار حرف است
چنانکه حرف اول اشارت است بعنصر و حرف دوم رب اول و حرف
سیم رب ثانی و حرف چهارم بشریک و هو هذا

بیتی چون این مصرع از برای تعیین ارباب
مثلثات نهادست اگر خواهی که ارباب مثلثات لیلا را بدانی حرف رب
دوم که حرف سیم کلمه است مقدم دار بر حرف رب اول که حرف دوم
کلمه است و بروج گرم همه مذکر و نهاری اند و بروج سرد همه مونث و لیلی
زیرا که طبیعت نهار حار است و طبیعت لیل بارد و همچنین حرارت
طبیعت مذکر زیاده است از حرارت طبیعت مونث کما ثبت فی موضعه
و مخفی نماند که در تذکیر و تانیث بروج خلاف بسیار است چنانکه بعضی اول
عقرب و اول جدی را خنثی خوانند لکن آنچه مقصد است آنست که
مصور ذکر نموده و جوزا و سنبله و میزان و دلو و نصف اول
قوس انثی اند و باقی بروج و نصف آخر همین بهمانی که قبل از این در صور
بروج بتفصیل مذکور شده است و میزان را با آنکه صورت او از

جاودست انسی کعقل بنا بر آنست که الت قیاس انسان است و بعضی ازوا
بصورت شخصی فرو گرفته اند که ترازوی بدست گرفته باشد پس چون مصنف
از ان تعینات فارغ شد شروع نمود در تعیین بیوت کواکب سبعه
از بروج اثنا عشریه پس میفرماید که جدی و دلو خانهای زحل اند و
قوس و حوت خانهای مشتری و حمل و عقرب خانهای مریخ و اسد
خانه آفتاب و ثور و میزان خانه زهره و جوزا و سنبله خانهای عطارد و سرطان
خانه قمر و بنای این تقسیم بر آن است که گویند آفتاب که نیر اعظم است و حیز
سیارات و ثوابت است و متغیر الاحوال و بالطبع گرم و خشک است پس
جایکه مناسب حال او باشد آن خانه اسد بود چه اسد بحسب صورت
پادشاه جانوران و بالطبع گرم و خشک و ثابت موافق مزاج و حیثیت
آفتاب و غایت ارتفاع او و ارتفاع از اکثر بروج در ربع معموره بعد از ان
ماه که نیر اصغر است ضعیفه و منظر و عدیل آفتاب و سریع الحرکه و متغیر
الاحوال و بالطبع سرد و تر پس برجی که لایق او باشد آن خانه سرطان بود
چه سرطان برجی است بصورت جانور آبی و سرد و تر و منقلب موافق مزاج

و حیثیت

و حیثیت قمر و غایت ارتفاع او و ارتفاع از سایر بروج در اکثر معموره و باقی بروج
را بطریق مضاعفه بر هر دو قسمت کنند چنانکه شش برج را که اول اسد است
تا آخر جدی بر توالی در حصه آفتاب گفته اند و شش برج دیگر را که از آخر
سرطان است تا اول دلو بر خلاف توالی در حصه ماه و ترتیب افلاک
هر یک از خمسه متحیره را چون حرکت ایشان در دو جهت و دو خانه هر یک را در
حصه آفتاب و یکی در حصه ماه پس ابتدا بعطارد کردند چه عطارد سریع
متحیره است و قرب ماه و لا یزال در خدمت و ملازمت آفتاب پس یک خانه
او را در جنب خانه آفتاب بر توالی نهادند و یک خانه دیگر در جنب خانه ماه
بر خلاف توالی و آن جوزا و سنبله است و بعد از ان زهره را دو خانه
در جنب خانهای عطارد نهادند که آن ثور و میزان است و مریخ را دو خانه
در جنب خانهای زهره نهادند که آن حمل و عقرب است و مشتری را دو خانه
در جنب خانهای مریخ نهادند که آن قوس و حوت است و زحل را دو خانه
در جنب خانهای مشتری نهادند که آن جدی و دلو است و گویند
که چون کوکب در بیت خود بود مانند شخصی بود که در حصن حصین [illegible]

باشد سالم از نحس نگاه ره ومرفه الحال دانند اهبوط را نوعی قوی گویند وبرج
مقابل خانه را یعنی هفتم او را وبال گویند زیرا که هر کوکب موضع امن
وسلامت است پس برج مقابل هست موضع ذل وغربت باشد چه قبل از این
مذکور شد که دو برج متقابل ضد یکدیگرند وگویند اسم کوکب
که در وبال بود چون شخصی بود که در زندان وجای تنگ کرده باشد
واز اینکه گفتیم لازم آید که خانهای نیرین وبال زحل باشد وخانهای
او وبال نیرین وخانهای عطارد وبال مشتری وخانهای او وبال
عطارد وخانهای زهره وبال مریخ وخانهای او وبال زهره
ودر کتاب کفایت التعلیم مذکور است که اهل هند وبال را اعتبار نکنند
بعد هذا مخفی نماند که اهل احکام بتجربه وامتحان معلوم کرده اند
که چون دو کوکب که خانهای ایشان در مقابل یکدیگر باشند اتصال
واقع شود وصورت یکی از تثلیثات بود واین قسم اتصال را
فتح الباب خوانند پس اگر فتح الباب زحل ونیرین باشد ودر زمستان
دلیل برف وسرما بود ودر تابستان نکشتن گرما وعدم اعتدال هوا واگر

فتح الباب از عطارد ومشتری بود سبب تموج هوا بود پس اگر مریخ در این
حال یکی از این دو متصل شود بادهای شدید وزد واگر فتح الباب زهره
ومریخ بوده باشد باران قوی آید ورعد وبرق بود خصوصا که عطارد
با ایشان متصل بود یا بجرم یا بشعاع وچون تمامی بروج از دو دایره تقسیم کواکب
متصرف شدند راس وذنب را که از کواکب میشمرند نصیب نباشد ونه
وبال اینست تمامی سخن در احوال بروج اما احوال کواکب از آن جمله
سعادت ونحوست ایشان است واستدلال بر آن بعد از تجربه و
امتحان از نظر مودت وعداوت میان هر یک ایشان وخانهای نیرین
کنند چنانکه گویند زحل نحس اکبر است چه میانه خانهای نیرین
وخانهای زحل نظر مقابله است که آن نظر تام دشمنی گویند و
مریخ نحس اصغر است بجهة آنکه میانه خانهای نیرین وخانهای
مریخ نظر تربیع است که آن نظر دشمنی گویند پس از این حیثیت وایضا
حیثیت جرم نسبت بزحل اصغر باشد ومشتری سعد اکبر است بسبب آنکه
میانه خانهای نیرین وخانهای مشتری نظر تثلیث است که آن نوع تمام نظر

و دوستی گویند و زهره سعد اصغر است بواسطه آنکه میانه خانهای زحل
و خانهای زهره نظر تثلیث است که آنرا نظر تمام دوستی گویند
پس ازین حیثیت و از حیثیت جرم نسبت بمشتری اصغر باشد و زحل
از حیثیت و لیکن تثلیث سعد است زیرا که خانهای آفتاب به تثلیث و
تسدیس خانهای سعدین است از مقابله و تربیع که مقابله نحس اما
از مقابله و تربیع نحسند و وقوع خانهای آفتاب از تربیع و مقابله خانهای
نحس اما از مقارنه بسبب آنکه جرم آفتاب بالذات
قاطع و قاهر است و معرفت احوال الفلک را از مروت و عداوت
و غیرها در باب نوزدهم معلوم کرده و اما آنکه گفته اند راس سعد و ذنب
و گویند نحس لاکن از سعادات راس یکجهت آنست که قمر در حال صعود و
عرض از عقده راس مجاور گشته در سطح مقرر داشت نحوست ذنب
بجهت آنکه قمر در حال هبوط و عرض از عقده ذنب مجاورت نماید
دور اکثر ربع مسکون و بعضی گفته اند که راس چون سعدی مجاسد
او باشد سعد بود و چون نحسی مجاسد او باشد نحس و ذنب بخلاف

بخلاف این یعنی چون سعدی مجاسد او باشد نحس بود و چون نحسی
مجاسد او باشد سعد و بعضی دیگر گفته اند که فعل راس افزونیت و فعل
ذنب کم کردن یعنی کوکب که ممازج راس بود قوت او زیاده شود
و هر کوکب که ممازج ذنب بود قوت او کم شود و گویند چون کوکبی ستم
پس نحوست او نیز متوسط باشد و بران دلیل نبود عطارد تا مستقل
به است یعنی بالذات نه نحس باشد و نه سعد چه میانه خانهای زحل
و خانهای او نظری واقع نیست بلکه ساقط اند از یکدیگر پس تابع
کوکبی باشد که متصل یا متصل او باشد چنانکه اگر آن کوکب سعد باشد
سعد گردد و اگر نحس باشد نحس بعد بدانکه آنچه در کتب قدما مذکور است
که آثاری که در عالم کون و فساد واقع میشود همه آینه بوجود
مؤثری و متاثری و شرطی باشد و مؤثر را فاعل خوانند و متاثر را
قابل و فاعل نزد اهل تحقیق قدرت الهی است و حکمای ان اوضاع
نجومی را شرط دانند و گویند یکجهت و هر یکجهت موقوف بر حصول آن شرط
چه بسبب حصول آن شرط یکجهت وقتی خاص شده است و دون وقت

وگروهی اجسام این عالم باشد و آنچه متعلق باین اجسام است مانند صور و نفوس
و اعراض و آثاری که برین قوابل فایض میشود و بحسب تجربه مختلف
یافته اند و گویند این اختلاف یا بحسب طبایع مواضع کواکب باشد
در بروج یا بحسب اختلاف اماکن و ازمان یا بسبب حالاتی که کواکب
را در جهات واقع میشود چنانکه تفصیل این جمله در کتب مبسوط احکام
مثبت است و افعال بروج نیز مختلف میشود بحسب حلول کواکب
در بروج مانند اتصاف بدین تعظیم و تعلیم در حال انحراف و اشتغال
مزاج چه مشهور است که نسبت کواکب به بروج همچنانست که نسبت ارواح
باشباح اما آثار مجرده کواکب اعم از آنکه امری دیگر عارض شان
شود بسبب بروج یا غیر آن اینست که مستعمل شان بعضی گفته اند که زحل
سرد و خشک است و بعضی باین سبب او را نحس اکبر گفته اند چه این دو
کیفیت سبب فنای حیوان است و ردی بافراط است
وجه نحوست او را این نیز گفته بود و مریخ و آفتاب گرم و خشک
اند لیکن گرمی آفتاب بیشتر است از مریخ و خشکی مریخ بیشتر است
او گرم و

۱۷۳ر

از آفتاب و بعضی باین سبب که خشکی مریخ در غایت است او را نحس اصغر
گفته اند چه افراط خشکی از اسباب هلاکت و مشتری و زهره گرم و
تر اند و این دو کیفیت در مشتری در حد اعتدال است و بعضی باین سبب
او را سعد اکبر گویند چه سبب حیات حیوانات این دو کیفیت است اما رطوبت
در حد اعتدال است و حرارت او نیز کوکب فیه است بلکه جمهور برانند که
در طبیعت او حرارت نیست و از اینها گویند سرد و تر است پس یک کیفیت
حیات که رطوبت است در وی موجود باشد و بعضی از این جهت او را سعد
اصغر گویند و قمر سرد و تر است بالذات لیکن بتجربه یافته اند که در
حال ازدیاد نور او رطوبت قوابل در تزاید بود و در حال انتقاص
در تناقص و این معنی بر اطبا و اهل دریا بازاهر است و طبیعت عطارد و
چون در کیفیات تعیین نیست تابع طبیعت کوکب متصل به است
و اگر اتصال با هیچ کوکبی متصل نباشد طبیعت او تابع طبیعت محل او
باشد از بروج اثنا عشر و طبیعت راس را گرم و تر یافته اند
باعتدال مانند مشتری و طبیعت ذنب را در غایت سردی و خشکی

مانند زحل و شمس و عطارد که مشتری و مریخ و زحل باشد مذکرند بسبب
ذکورت شمس و مریخ حرارت و یبوست مزاج هر یک و بسبب ذکورت
زحل افراط یبوست او است و بسبب ذکورت مشتری اعتدال حرارت
و رطوبت مزاج او است و قمر و زهره مؤنثند بجهت برودت و رطوبت
که در مزاج ایشان است و عطارد در اینجا نیز تابع کواکب متصل به است
و اگر متصل بهیچ کوکبی نباشد تابع محل خود باشد از بروج و نیز
در حال تشریق مذکر باشد و در حال تغریب مؤنث و هر کوکب
مذکر نهاری است مگر مریخ و مریخ و زهره مؤنث لیلی زیرا که طبیعت مذکر
حار است موافق طبیعت نهار و طبیعت مؤنث بارد موافق طبیعت
لیل و چون جوهر نحسین بالطبع فاسد است زحل را با وجود برودت
روزی گرفته اند و مریخ را با وجود حرارت شبی تا از افراط برودت
اول با حرارت روز و از افراط یبوست ثانی با رطوبت شب ممزوج گشته
اعتدال حاصل آید و عطارد در این امر نیز تابع کوکب متصل به است
و گویند در نصف روز نی روزی بود و در شبی شبی اما در باب ساعات

چون بنده از بحث احوال بروج و کواکب فارغ شد شروع در معرفت
ارباب ساعات معوجه نموده بدانکه عدد تمامی ساعات مدت یکهفته
یکصد و شصت و هشت است و ارباب این صناعت هر ساعت
معوجه را از این جمله بکوکبی از کواکب سبعه نسبت کنند و او را رب
آن ساعت نامند و ابتدا از ساعت معوجه اول روز یکشنبه که اول
هفته است کرده آن را منسوب بشمس سازند چه وجود شمس سبب وجود روز
و شب است و ساعت دوم از آن روز بزهره دهند و ساعت سیم بعطارد و
و علی هذا بر ترتیب افلاک تا بقمر و چون نوبت بقمر رسد از زحل
گیرند و همچنین بر ترتیب ساعات میشمارند و بکواکب نسبت میکنند
تا ساعت آخر از این جمله که آن ساعت دوازدهم شب یکشنبه است
از هفته دیگر و آن هر آینه باین اعتبار منسوب بمریخ باشد و بعد از آن
دور از سر گرفته شود و حالت اول عود کند و آنچه گفتیم واضح و لایح گ
ردد که در روز یکشنبه رب ساعت اول که آن ساعت اول بود از جمله
ساعات یکصد و شصت و هشتگانه شمس است و قمر در روز دوشنبه

رب ساعت اولی که آن ساعت بیست و پنجم بود و از آن جمله قمر در روز سه‌شنبه
رب ساعت اولی که آن ساعت چهل و نهم بود و مریخ در روز چهارشنبه
رب ساعت اولی که آن ساعت هفتاد و سیم بود و عطارد در روز پنجشنبه
رب ساعت اولی که آن ساعت نود و هفتم بود و مشتری در روز
جمعه رب ساعت اولی که آن ساعت صد و بیست و یکم بود و زهره و
در روز شنبه رب ساعت اولی که آن ساعت صد و چهل و پنجم بود و زحل
و ایضا ظاهر گردد که رب ساعت اولی از شب یکشنبه که
آن ساعت صد و پنجاه و هشتم بود از جمله ساعات مذکوره عطارد
است و رب ساعت اولی از شب دوشنبه که آن ساعت سیزدهم
بود و از آن جمله مشتری و رب ساعت اولی از شب سه‌شنبه که آن ساعت
سی و هشتم بود و زهره و رب ساعت اولی از شب چهارشنبه که آن
ساعت شصت و یکم بود و زحل و رب ساعت اولی از شب پنجشنبه که آن
ساعت هشتاد و پنجم بود و شمس و رب ساعت اولی از شب جمعه که آن ساعت
صد و نهم بود و قمر و رب ساعت اولی از شب شنبه که آن ساعت

صد و سی و سیم بود و مریخ و رب ساعت دوم هر روزی و شبی کوکبی باشد
که فلک او تحت فلک کوکب رب ساعت مقدم باشد و همچنین
رب ساعت مقدم باشد و همچنین رب ساعت سیم کوکبی باشد که فلک او
تحت فلک کوکب رب ساعت دوم بود و علی هذا القیاس و این
رتبها که قبل ازین مذکور کردیم ظاهر است و چون بر ترتیب مذکور
نوبت بقمر رسد باز از زحل گیرند چنانکه قبل ازین گفتیم و مراد
ازین ساعات ساعات زمانی است چه اگر مراد ساعات مستوی
باشد هر آینه بحسب طول و قصر ایام و لیالی بعضی از ارباب ساعات
روز ارباب بعضی از ساعات شب شود و بعکس و ایضا بنابر آنکه تحقیق
مذکور شد رب جمیع روز و هر شب و آنها کوکب نباشد
بلکه بحسب تفاوت شب و روز متبدل باید کوکبی دیگر رب جمیع روز
ساعت اولی آن روز باشد بسبب تقدم او بر سایر ارباب
ساعات آن روز بنابر آن و علی هذا رب روز یکشنبه شمس باشد و رب
روز دوشنبه قمر و رب روز سه‌شنبه مریخ و رب روز چهارشنبه

عطارد و رب روز پنجشنبه مشتری و رب روز جمعه زهره و رب روز
شنبه زحل و همچنین رب هر شبی رب ساعت اول آن شب
باشد بسبب آنکه گفتیم پس رب شب یکشنبه عطارد بود و رب
شب دوشنبه مشتری و رب شب سه شنبه زهره و رب
شب چهارشنبه زحل و رب شب پنجشنبه شمس و رب شب جمعه قمر
و رب شب شنبه مریخ

کواکب و آنچه بان تعلق دارد و اهل احکام نجوم هر برجی از بروج
اثنا عشریه را علیحده به پنج قسم مختلف تقسیم کرده اند چنانکه هر قسمی
از دوازده درجه بیشتر و از دوازده درجه کمتر نیست و معلوم نیست
که بنای این تقسیم بر چیست و هر قسمی ازین اقسام پنجگانه بنسبت
یکی از پنج کوکب است و بعضی را درین باب بعضی نمایش کرده اند و آنرا
یعنی هر یک از اقسام را حد آن کوکب گویند و اهل احکام را در
کمیت حدود اختلاف است چنانکه هر قومی این تقسیم را بنوعی کنند
چه اهل مصر را حدودی است و اهل بابل را حدودی

دیگر است و همچنین هندوان و کلدانیان را و از بطلمیوس نیز حدودی مغایر
این حدود دست منقول است اما افضل و اشهر حدود که متفق علیه جمهور است حدود
مصریانست که درین جدول
موضوعست چه آنرا قیاس و
ترتیبی نیست که بدان جدول
مدرک شود و گویند وضع حدود
مصریان از پیش عزیز مصر بوده
یعنی یوسف صدیق علی نبینا
و علیه السلم و در جدول اول
ازین جداول طول اقسام برج
مثبت است و در جدول عرض
بازاء هر برجی درجات آن
برج منقسم به پنج قسم مختلف مرقوم است بسواد و در جنب این قسم از کواکب
خمسه در پهلوی آن مرقوم است بحمره و جدول اینست و گویند چون کوکب در حد

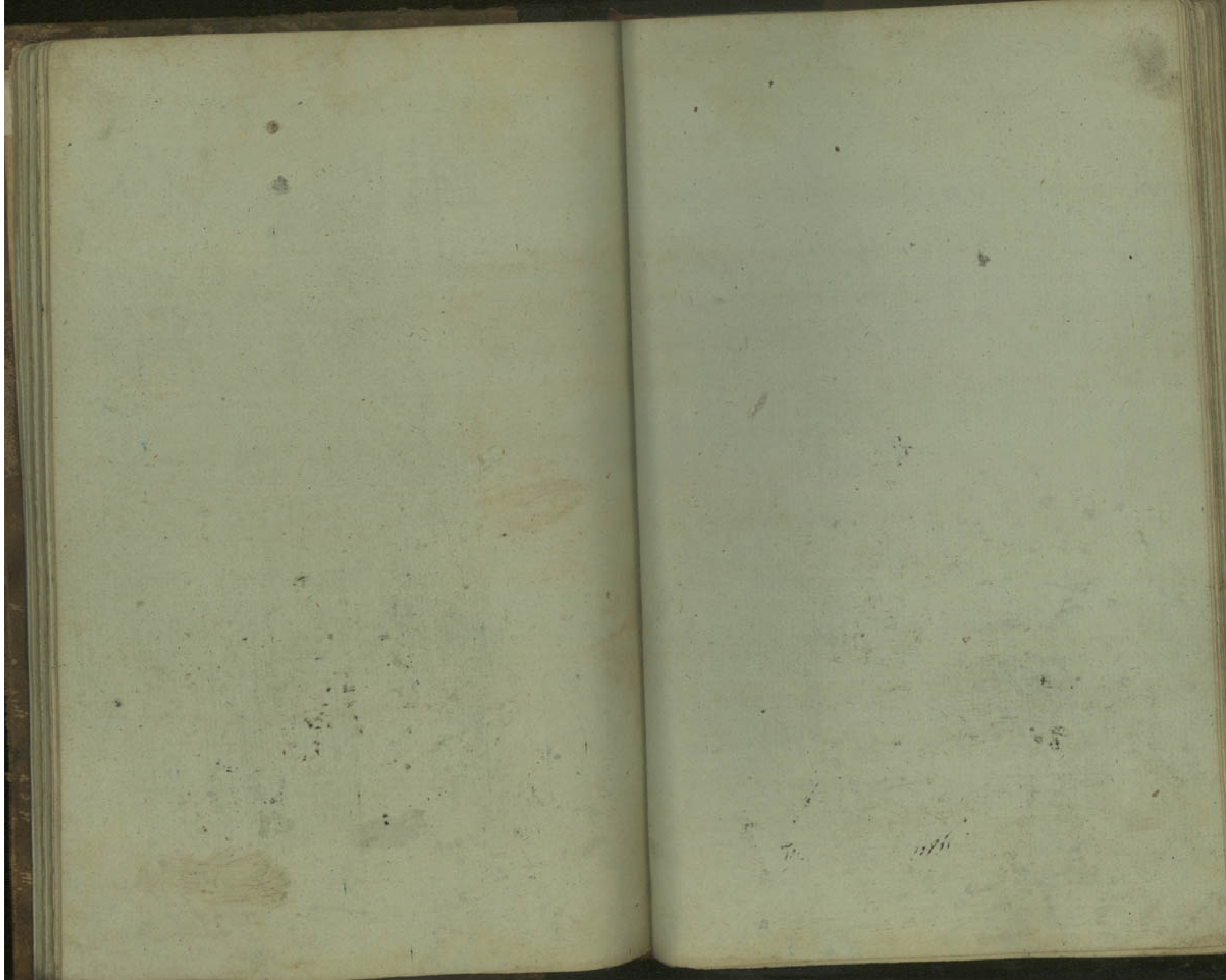
خود بود و چون شخصی باشد که در میان عشیرت و اقارب خود بود و چون
هر برجی را به سه قسم قسمت کنند چنانکه هر قسمی ده درجه باشد قسم اول
حمل را بمریخ دهند که صاحب مثلثه است و قسم دوم با آفتاب و قسم سیم بزهره
و قسم چهارم که قسم اول برج ثور است بعطارد و همچنین بر ترتیب اقسام
سی و شش گانه بشمارند و کواکب بترتیب افلاک نسبت کنند و چون
نوبت بقمر رسد باز از زحل گیرند تا قسم آخر که ده درجه آخر حوت است
و آن هر آینه بحسب این ترتیب از آن مریخ باشد پس آنرا دو قسم
متتالی بود یکی قسم آخر حوت دیگر قسم اول حمل هر قسمی را ازین
اقسام وجه و صورت گویند چنانچه معقول است که سبب آنست که حکما
یونان در حین طلوع یکی ازین اقسام ذکر یکی از صور چهل و هشتگانه که واقع
باشند در آن قسم می نموده اند و حکمای هند درین تقسیم قسم اول از هر
برجی بصاحب آن برج دهند و قسم دوم بصاحب برجی که بعد از و باشد
از مثلثه او و قسم دیگر بصاحب برجی دیگر هم از آن مثلثه مثلا قسم
اول از برج حمل بمریخ دهند که صاحب اوست و قسم دوم بشمس که

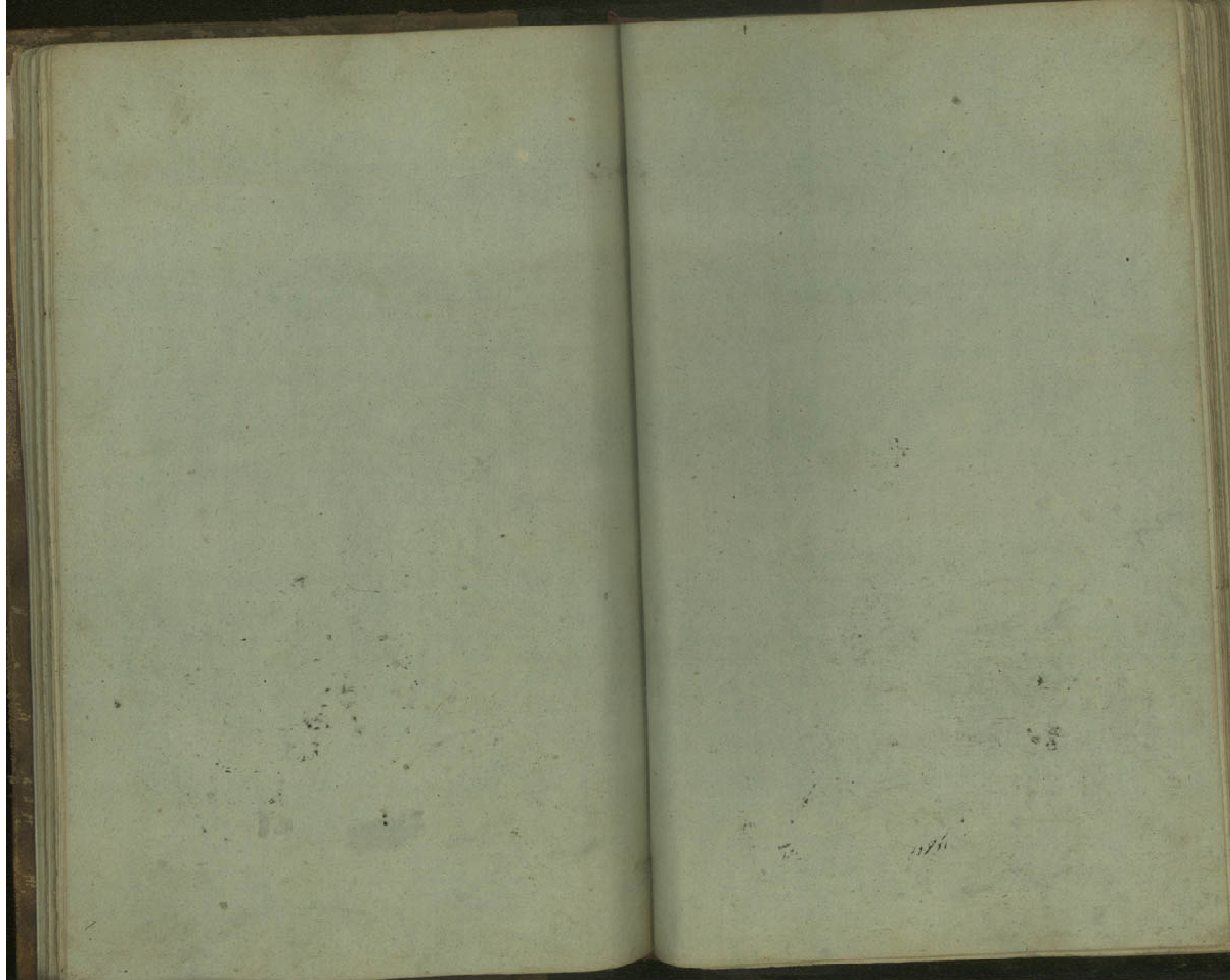
صاحب

صاحب برج دوم است از آن مثلثه یعنی اسد و قسم سیم بمشتری که صاحب
برج سیم است هم از آن مثلثه یعنی قوس و از برج ثور قسم اول
زهره را بود و قسم دوم عطارد را و قسم سیم زحل را و قس
علی هذا سایر البروج و آنرا یعنی هر یک از این اقسام را بلغت اعجام
درهیجان خوانند معرب دریکان که بلفظ هندی و بعضی
دیگر از هند و آن درین تقسیم قسم اول حمل را بمریخ دهند
و قسم دوم را بمشتری و همچنین بر ترتیب تا قسم آخر
و آن از آن مریخ باشد و آنرا اندرجان و ازدجان و
اندرجان خوانند و این اصطلاح بعینه مثل اصطلاح وجوه است
الا آنکه ترتیب صاحب در وجه از فوق بجانب تحت است و
در اندرجان از تحت بجانب فوق پس برین ترتیب چون
نوبت بزحل رسد باز از قمر باید گرفت و چون هر برجی را دو قسم متساوی
کنند و قسم اول از بروج مذکر بشمس دهند و قسم آخر بقمر و قسم اول از بروج
مونث بقمر دهند و قسم آخر بشمس از نیم بها خوانند و چون هر برجی به نه قسم متساوی کنند

چنانکه هر قسمی چهار درجه و پنجاه دقیقه و هشت ثانیه و سی ثالثه بوده باشد
و قسم اول از هر برجی بصاحب آن برج دهند و قسم دوم بکوکبی دهند که فلک
او تحت فلک صاحب برج بوده باشد و قسم سیم بکوکبی که فلک او تحت فلک
قسم دوم بود و علی هذا تا قسم هفتم آن را اسفهبد خوانند و چون هر برجی
نه قسم متساوی کنند چنانکه مجموع صد و هشت قسم بوده باشد هر قسمی سه درجه
و بیست دقیقه و قسم اول از حمل بمریخ دهند که صاحب حمل است و قسم دوم
بصاحب ثور که زهره است و قسم سیم بصاحب جوزا که عطارد است و علی هذا الی
اقسام صد و هشتگانه بشمرند و بصاحبان بروج و ترتیب نسبت کنند
و چون نوبت بحوت رسد باز از حمل گیرند تا آخر اقسام دوازده برج که
هر آینه منقطع شود بصاحب حوت که مشتری است و این را نیز این
اقسام را نه بهره خوانند و از این جهت که مذکور شد لازم آید که نه بهرهای
موافق اعداد از هر برج که یک مثلثه باشند یک کوکب را بود و همین برجی
دوازده قسم متساوی کنند و لامحاله هر قسمی دو درجه و نیم باشد و قسم اول از
هر برجی بصاحب آن برج دهند و قسم دوم بصاحب برجی که بعد از آن برج باشد
تا آخر دور

و علی هذا تا آخر که قسم دوازدهم است از هر برج و این اقسام را اثناعشریه و دوازده بهر
خوانند پس چون کوکبی یا دلیلی در برجی باشد و ابعاد آن از اول برج درجه و دقیقه چند قطع کرده
باشد دو درجه و نیم از آن مقدار حصه همان برج اعتبار کنند و دو درجه و نیم دیگر حصه
برجی دیگر که بعد از وی است و همین معنی را بر ترتیب تا آنجا که منتهی شود حصه برجها و آن
باقی که از درجه را دوازده درجه و هر نیم دقیقه از درجه و هر دقیقه را دوازده دقیقه
گیرند از برجی که نوبت او رسیده باشد آنجا که منتهی شود و موضع اثنی عشریه آن کوکب
یا آن دلیل باشد و صاحب آن برج هر آینه صاحب اثنی عشریه باشد و این اعمال را
احکامیان بسیار معتبر دارند و از جمله مصطلحات اهل این فن آنست که بعضی از درجات
از بروج را درجات نیره خوانند و بعضی را مظلمه و بعضی را قتمه یعنی غبارناک و بعضی
خالیه یعنی خالی از عوارض مذکوره و همچنین بعضی از درجات سعادت افزای
گویند و بعضی را ابار یعنی چاه از غایت نحوست و بعضی را
مذکر و بعضی را مؤنث و با جهت تعلق هر یک از این مقررات
و انچه قبل از این مذکور شده چند دلیل ایراد
نمودیم تا متعلم را ظاهر و آسان گردد و چند دلیل است





و چون کوکب نهاری یعنی زحل و مشتری و شمس و عطارد در جایی که دلالت کند بر نهاریت
در روز در فوق الارض و در شب تحت الارض و کوکب لیلی یعنی مریخ
و زهره و قمر و عطارد در جایی که دلالت کند بر لیلیت بالعکس یعنی در روز
تحت الارض باشند و در شب فوق الارض آنرا حیز گویند و اگر
با این احوال در برج مذکر در تصرف کوکب نهاری و در برج مونث در
تصرف کوکب لیلی بود آنرا حلب گویند و بعضی فضلا بجای برج مذکر و مونث
بیت مذکر و مونث گفته اند پس در ضمن هر حلب حیز بود بالعکس و حیز
در لغت بمعنی مکان بود و حلب بمعنی لوذ و بدست آوردن و اهل این
صناعت گفته اند که بودن کوکب در حیز خود مانند شخصی بود که در
میان اهل بیت خود بود و چون کوکب نهاری در روز در تحت الارض بود
و در شب فوق الارض و کوکب لیلی بالعکس آنرا اختلاف محل گویند
و از جمله معتبرات احکامیات در حظوظ کواکب یکی اعتبار فرح برج است
که تفصیل آن اینجا مذکور کرده میشود بدانکه فرح عطارد در بیت طالع است
و فرح شمس در بیت تاسع و فرح مشتری در بیت حادی عشر و فرح زحل

در بیت

در بیت ثانی عشر و فرح قمر در بیت ثالث و فرح زهره در بیت خامس و فرح مریخ
در بیت سادس و اکثر استنباط کیفیت این تقسیم از هیئت طالع کرده
ارباب احکام کنند و گویند از این هیئت دو خانه قوی اند
که آنرا اهل ناظر خوانند و آن بیت یازدهم و پنجم بود و دو خانه
ضعیف اند که آنرا اهل ساقط خوانند و آن بیت دوازدهم
و ششم بود و دو خانه از وجهی قوی اند و از وجهی ضعیف که آنرا
اهل ناظر خوانند و آن بیت نهم و سیم بود و اینها همه در باب آینده
بتفصیل معلوم گردد و چون احوال این خانها معلوم گشت گویند چون
ازین کواکب سیاره الاعطار دو دو کوکب نحس اند یعنی زحل و مریخ
و دو کوکب سعد اند یعنی مشتری و زهره و دو کوکب در بعضی احوال
سعد اند و در بعضی احوال نحس یعنی نیرین پس دو خانه ضعیف را
از روی مناسبت بنحسین دادند اضعف را بانحس یعنی دوازدهم را
بزحل و ششم را بمریخ و دو خانه قوی را بسعدین دادند اقوی را باسعد یعنی
یازدهم را بمشتری و پنجم را بزهره و آن دو خانه را که از وجهی قوی بود

و از وجهی ضعیف بابن دو کوکب دادند که در بعضی احوال سعد نه و در بعضی
احوال نحس یعنی نیرین اقوی را باعظم یعنی شمس را آفتاب و شمس را
باه کسی نگوید که چرا فرح نیز نیست در بیت ثانی و ثامن که مایل ساقط
خوانند نیست چه این دو خانه نیز از وجهی قوی اند و از وجهی ضعیف
بهم که سقوط بیت از طالع احسن است از زوال غیر ناظر بودن او بطالع
احسن است از مایل بودن و چون عطارد را سعادت و نحوست
ذاتی نیست بلکه ممتزج است و درجات طالع نیز ممتزج است چه میانه نور
و ظلمت است پس طالع را درین قسمت باو نسبت کردند و گویند
بودن کوکب در بیت فرح مثل بعضی بود که در موضع نزهت و شادی
بود و در حالت تجربه بجهة حفظ فرح کواکب این بیت نظم
نظم نموده و هو هذا ... فرح کان اوسط آمد
بجا در ابیات ... همچو بیت آمد و خانه مقابل فرح یعنی خانه هشتم
از بیت فرح و افتد باشد چه دو خانه مقابل از بیوت اثنی
عشریه چنانکه در برج مقابل ضد یکدیگرند پس فرح عطارد

در سابع است و فرح شمس در ثالث و فرح مشتری در خامس و فرح زحل در
سادس و فرح قمر در تاسع و فرح زهره در حادی عشر و فرح مریخ در ثانی عشر
و نیز از جمله این تعبیرات است جهت قوت و ضعف کواکب و انچنانست که
گویند قوت شمس در بیت عاشر است و قوت ماه در سابع و قوت زحل
در ثامن و قوت مشتری در ثانی و قوت مریخ در ثالث و قوت زهره
در رابع و قوت عطارد در تاسع و خانه مقابل این بیت و قوت بیت
ضعف باشد و چون کوکبی در خانه یا در شرف خود باشد و در روزنه کوکبی
دیگر یکی از انواع خمسه ناظر باشد که او را همین حال باشد یعنی او نیز
در خانه یا در شرف خود باشد و در روزنه بود آن را الحسینی این وضع را
دستوریه گویند و این معتمد برین انواع دستوریه نیست و خود خبیر
و بصیر واضح دلایل است که نیرین را اما آفتاب ... دستوریه
بحسب رجعت صورت نه بندد و از جمله انواع دیگر یکی آنست که
کوکبی در خانه خود بود و دوری را زیاده چون دوری خانه
او باشد از خانه آن نیز مانند آنکه مشتری در قوس

وآفتاب درآیند یا حمل باشند دوم آنکه کوکب در کمال شرقی و غربی
محمود بود و آن کوکب علوی را مقدار شصت درجه بعد باشد از آفتاب و سفلیین را
نزدیک ... که آن را رباط اعظم گویند سیم آنکه صاحب طالع
در عاشر بود و صاحب عاشر در طالع بود و دستوریه دلیل خیر و سعادت
عظیمت و استیلا [illegible] از فلک [illegible] یعنی منطقة البروج و ان
در اکثر احوال موضع کوکبی یا سهمی یا مرکزی [illegible]
[illegible] باشد عبارتست از کوکبی است که خط [illegible] جمله خطوط [illegible] که
ان جهت در شرفست و حد و مثلثه و وجه و صاحب بیت در ان [illegible]
کواکب دیگر باشد [illegible] آن کوکب [illegible] باشد یا
[illegible] از نظرات [illegible] نوع [illegible]
[illegible] و اهل احکام [illegible]
[illegible] کرده اند و آن مراتب را شهادت گویند و لهذا
کواکب محفوظه را شاهد و مزاحم یا مندرج صاحب بیت را پنج
گیرند و صاحب شرف را چهار و صاحب مثلثه اول را دو و صاحب مثلثه

دوم را یکی و این یعقوب ... اما ایوب طبری که یکی از علمای
احکامست میگوید که صاحب بیت را هفت شهادتست و صاحب شرف را
شش و صاحب حد را پنج و صاحب مثلثه اولی را چهار و صاحب مثلثه
ثانی را سه و صاحب [illegible] را دو و صاحب وجه را یکی و جماعتی که خطوط مذکور
مراتب تعیین کرده اند [illegible] هریک از حد و وجه و [illegible]
و غیر ذلک را [illegible] صاحب [illegible]
و مایر قوی کواکب در میان ایشان متعارفست [illegible] تعیین کرده اند لیکن
در مستولی [illegible] از خطوط [illegible] مشهوره [illegible] و مراتب [illegible] را
اقوای کواکب باشند خطوط [illegible] که [illegible] خود در [illegible]
[illegible] تفاصیل ان یعنی تفاصیل مراتب قوای کواکب از کتب
احکام طلب باید کرد اما این مراتب را تفصیل و توضیح [illegible]
در باب نوزدهم ایراد خواهیم [illegible] رجوع بکتب احکام نباید کرد و چون
اتفاق افتد که صاحب [illegible] خود در ان حظ باشد مرتبه او را
در ان حظ ضعیف گیرند چه درین حال قوت او مضاعف گردد

و اگر تنها دخیل دو کوکب سازجی باشند هر دو کوکب را مستولی گیرند و اگر
کوکبی در شهادت قریب بکوکب مستولی باشد آن کوکب را نیز
مستولی گردانند مثلا خواستیم که پنج درجه ثور را مستولی آن هم
کواکب ناظر بجرم زهره و زحل و قمر و مشتری باقیم و شهادت
زهره درین جزو بقول ابو ایوب طبری تمام تر است زیرا که
هم صاحب بیت است و هم صاحب حد و هم صاحب مثلثه ثانیه و آن
دو کوکب دیگر را درین جزو از حظوظ خمسه هیچ نصیبی نیست پس
مستولی زهره بود و شریک نشد اما اگر اینجا هیچ یک از اینها حظ
ناظر بجرم جزو مفروض نباشد کوکب قریب را مستولی باید گرفت هر چند
که در آن جزو ضعیف و یا مقبول بود لیکن بشرط نظر اما اگر کواکب
همه از وی ساقط باشند آن جزو را مستولی نبود و صاحب احکام این را
از وی نشیب [illegible] روح گویند و این طایفه را در طوالع مدار
هر کوکب مستولی است
دوازده خانه زمین [illegible] قبل ازین گفته شد که منطقه

البروج

البروج را ابتدا از نقطه طالع بدوازده قسم کنند و هر قسمی را خانه خوانند
و از این جمله چهار خانه را اوتاد خوانند چنانکه خانه اول را که بر
افق شرقی واقع است وتد طالع خوانند و خانه هفتم را که
بر افق غربی واقع وتد غارب و خانه دهم را که بر نصف دایره
نصف النهار است وتد السماء و خانه چهارم را که بر نصف اسفل
دایره نصف النهار است وتد الارض و این چهار را اوتاد بجهت
آن گویند که مدار احکام بر اینهاست چه اقوی بیوت اند و لهذا
بیت اقبال مبدأ کون خوانند و بیت ثانی و خامس و ثامن و حادی
عشر را مایل الاوتاد خوانند از جهت میلان هر یک بوتدی که در خود
و ازین حیثیت این چهار خانه را در قوة اوسط بیوت خوانند
و بیت ثالث و سادس و تاسع و ثانی عشر را
زایل الاوتاد خوانند بسبب زوال هر یک از وتدی که در خود
و ازین حیثیت این چهار خانه را اضعف بیوت خوانند و لهذا هر یک را
بیت ادبار و مبدأ زوال گویند و وجه تقدیم ذکر [illegible]

و چون بود اشته بعضی بیوت و نشاید که بحیثیت نظر او بطالع بوده باشند چون سادس
و ثانی و ثامن و ثانی عشر ساقط اند از طالع زیرا که هیچ جهت از اتصالات
خمسه میانه این بیوت بطالع متحقق نمیشود و وجه تقدیم ذکر سادس
بر ثانی اینجا نیز معلوم نیست و باقی بیوت غیر اوتاد اربعه که آن
ثالث و خامس و تاسع و حادی عشر است ناظر اند بطالع
چه میانه هریک از ثالث و حادی عشر و میانه طالع نظر تسدیس است
و میانه هریک از آن دو خانه دیگر و میانه طالع نظر تثلیث
و ظاهر است که بیوت ناظره اقوی اند از بیوت ساقطه بلکه
اتفاق اهل احکام بر آنست که قوت بیت زایل ناظر زیاده است
از زایل ساقط چنانچه قبل ازین در شرح فرح کواکب بآن اشاره
شده و از افراد هر یک از این انواع هرکدام بتوالی اقرب اند
بطالع در قوت مقدم باشند بر آنکه ابعد اند الا افراد بیوت
ساقطه که بعکس اینست یعنی هرکدام بتوالی ابعد اند از طالع
در قوت مقدم باشند بر آنکه اقرب اند و از آنچه گفتیم لازم آید که اقوی

بیوت

بیوت طالع باشد پس عاشر پس سابع پس رابع پس حادی عشر پس خامس پس
تاسع پس ثالث پس ثانی پس ثامن پس سادس و اضعف جمیع بیوت بیت
ثانی عشر است که هم زایل ساقط است از طالع و هم اقرب است ببعضی بیت سادس
و ثانی عشر را فقط بیت ادبار گویند و هر خانه که عدد او فرد باشد آنرا
مذکر دانند و هر چه عدد او زوج باشد مؤنث و باز این دوازده خانه را
بچهار ربع منقسم سازند و ازین جمله آن ربع را که میان مرکز عاشر
و طالع است و همچنین آنرا که میانه مرکز رابع و سابع است مقبل و ربع مذکر
گویند و آن ربع را که میانه طالع و رابع است و همچنین آنرا که میانه سابع
و عاشر است ربع مدبر و ربع مؤنث گویند و آن نصف که میانه مرکز عاشر
و رابع است از طرف مشرق نصف صاعد باشد و آن نصف دیگر را
که میانه مرکز رابع و عاشر است از طرف مغرب نصف هابط
و چون اتفاق افتد که برج عاشر بحسب عدد برج یازدهم طالع بود اوتاد
آن طالع را اوتاد مائله گویند چه هر یک درینحال از بیت مایل
خود انتقال نمایند و اگر برج عاشر بحسب عدد برج نهم طالع باشد

ابتدا از طالع را اوتاد زایله گویند زیرا که هر یک یکی از بیوت زایل
انتقال کنند اگر برج عاشر بعینه برج دهم طالع باشد اوتاد ان
طالع را اوتاد قائمه خوانند و قسم ثالث افضل است از قسم اول
و قسم اول از ثانی و حد هر خانه پیش از مبدا ان خانه باشد پنج درجه
یا پنج درجه قبل از مبدا است ثانی انخانه پس اگرچه در تقویم کوکبی
مثلا پیش از مبدا آن خانه باشد بدو درجه خانه مقدم او را
محل ان کوکب ندانند بلکه همان خانه محل اعتبار کنند هرچند در حقیقت
دران خانه نباشد و آن اعتبار بسبب آنست که شمس در شب
بسابع و روز بطالع در آید اینست بیان انواع بیوت اثنی عشریه
اکنون در مدلولات شروع نموده میفرماید که
اولا طالع چون مبدا ظهور و وجود اشیاست و دلیل بقای ان امور که
بظهور او ظاهر شده و ایضا طلوع او دالست بر تکون هر متکون
و موثر در اخصوص در نوع انسان که اشرف و اکرم انواع متکونات
ازین سبب گفته که بیت طالع خانه حیات و نفس و وجود ابتدا

اوحوو

کارها

کارها و ایضا دلالت کند بر تدبیر مصالح و عزیمت امور و طلب اشیاء
و کیفیت زندگانی و سعادت و شقاوت و از اعضا منسوبست بسر و روی
و بیت دوم که مایل طالع است کند بر حالت ثانی موجود که آن
بر آینه کیفیت اسباب غذاست و اوسط ان ذخایر و اموال و بعد
از ان اعوان و انصار از ینجهت گفت که بیت ثانی خانه مالست و معاش
و اعوان و انصار و حوادث مستقبله و ایضا دلالت کند بر دخل و خرج
و بقول بعضی بر اکل و شرب و از اعضا منسوبست بگردن و بیت سیم
که زایل طالعست دالست بر حالت ثالث موجود و آن بر آینه کیفیت
توابع اسباب معیشت چون حرکت که بسبب استمرار غذاست و برادر
و خواهر که شریک و معین حال اند و دلیل بر بقا و دوام خصومت انسانست
بسبب حلت اموال از ینجهت گفت که بیت ثالث خانه برادران است
و سفرها و سفرهای نزدیک و تحویل از جای بجایی و ایضا
دلالت کند بر علم اندک و اعتزاز و از اعضا بر دست و دوش
و بیت چهارم چون در غایت خفاست علامت عواقب امور بود

چون ثابت و نظیر بنا لاب ازین گفت که بیت عاشر خانه سلطان و مادر ان
و اشغال و اعمال سلطانیست و ایضا دلالت بر صنعت و رفعت و مشهور
[illegible] و از اعضا منسوبست بر رکبتین و عاشر دهم چون ثانی دهم
دهم بیت و اقوی و اسعد بیوتست . مایه ازین دلالت گفت که بیت
حادی عشر خانه دوستان و امیدها و سعادتهاست و ایضا دلالت بر
وزرا و خلفا و بیت المال سلطان و اعوان ملوک و از اعضا منسوبست بساقین
و دوازدهم چون اضعف و انحس بیوتست و نظیر ششم ازین علامات نحس گفت
که بیت ثانی عشر خانه اعدا و حساد و [illegible] و دواب و چهارپایان برد
و ایضا دلالت بر گرفتاری و بند و زندان و حزن و دین و نکبت و
غرامت و امراض مزمنه و از اعضا منسوبست بقدمین انتهی کلامه

سخن در مدلولات بیوت

اول از زحل چون نحس اکبر است
و بطی السیر هر آینه باشیای خفیه و اموریکه متعلق باشد بطول و ازین
جهة گفت که زحل کوکب پیران و دهقانان و ارباب قلاع و دفاین [illegible]
قدیم و غلامان سیاه و صحرانشینان و مردم بخیله و خسیس و زاهدان

اکو...

بی علم و از اخلاق مکر و کینه و حقد و جبن و بخل و [illegible] و
که مشتری چون سعد اکبر است و بطی السیر دلالت کند بر معانی و نیات
رفعت و منزلت و اشیای شریف ازین سبب گفت که مشتری کوکب [illegible]
و علما و قضاة و امرای عادل و منصف و وزرای جلیل القدر رفیع
المنزلت و اهل مناصب و زهاد و اغنیا و از اخلاق و حلم و سخاوت و علو
همت و حیا و خیر و تواضع و صدق و وفا و مریخ چون نحس اصغر است
و سریع السیر دلیل بود بر اشیا مخرب و امور شریعة الفساد و باین سبب
گفت مریخ کوکب لشکریانست و امرای ظالم و اتراک و دزدان
و عوانان و مفسدان و شکاریان و [illegible] و از اخلاق قهر و [illegible]
و شجاعت و جسارت و سفاهت و لجاج و دروغ و بهتان و ایذای مردم
و اهانت و زنا و خیانت و شمس چون نیر اعظم است و جرم و شعاع
و ثوابت و مربی اشیا و معین فیض انوار باشد بر سلطنت و امور عظیمه
ازین حیثیت گفت که شمس کوکب سلاطین است و اصحاب امر و نهی و
ارکان دولت و اهل رای و تدبیر و از اخلاق تکبر و عجب و الفت و کرم

و تربیع و مقابله بجهت وزن زهره چون نشد اصعوبت و سرنج التحمیر

دال باشند بر امور خیر و خوشی و حسن وجه و فرح و شادی این هم

گفت که زهره کوکب اهل طرب و زنان و امردان و مخنثان

و خادمان و ظرفا و اصحاب زینت و تجمل و اهل انبساط و لهو و طرب و عشق

و ظرافت و بخت و سوگند دروغ و عطار و جوان و هم بجهت و تربیع

و ثانیا متصل دال باشد بر تمتع و فنون ازین سبب گفت که عطارد

کوکب حکماست و طبیبان و منجمان و شعرا و ادبا و دبیران و دیوانیان و کتاب و رسامان

و نقاشان و تجار و اهل بازار و اختلاف دین و علم و زیرکی و نطق

و ادب و صنایع و دقیقه و قمر چون ابرع کواکب است دال باشد بر حرکت

و انتقال و سفر خانه و انقلاب از جهت آنکه قمر کوکب رسولان است

و فتاده بر دوام و دانیجان و عوام الناس و از اخلاق عفت

و جمال سلیم طبع و فراخ عیشی و بسیار گفتن و حرکت و سخن چینی

و آنچه دال است بر قوای کواکب

قبل ازین مذکور شد که عمده بر انظار کواکب ... از جهت ازین

جه چهار غیر مقارنه است بحسب موافقت و مخالفت کیفیات و اوضاع

اکثر ایشان از برج حکمی خاص دارند چنانکه گویند که تثلیث و تسدیس

دو نظر مودت اند و مودت زیرا که تحقق هر یک ازین دو نظر در دو

برج متفق الطبیعه دست دهد خواه که اتفاق در هر دو کیفیت باشد کما

فی التثلیث یا در یک کیفیت کما فی التسدیس و از جهت گفت که تثلیث

اقویست از تسدیس و لهذا اول را نظر تام دوستی گویند و ثانی

نظر نیم دوستی و بعضی هم اقوی جهت اول ازین دانند که قوس بعد او ضعف

قوس بعد ثانیست و مقابله و تربیع دو نظر عداوت اند و نحوست مقابله

بجهت آنکه در دو برج متقابل و تربیع دو نظر متحقق شود که متفق دال اند

چنانکه سبق ذکر یافت اما تربیع که تحقق او در دو برج مختلف الطبیعه

بالکیفیتین او با لکیفیة الواحدة و مقابله اقویست از تربیع چه قوس بعد

مقابله ضعف قوس بعد تربیع است اقوی نظرات مطلقا در

تاثیر مقارنه است پس مقابله پس تربیع پس تثلیث پس

تسدیس چنانکه تجربه بران دلالت و هر یکی ازین نظرات را

بحسب سعادت و نحوست کواکب تمام نظر شناخته نیست و فرق ننموده چنانکه
مذکور شد که نظر دوستی کوکب سعد محمود المآثر است و نظر دشمنی
با ایشان یعنی کواکب سعد مذموم نیست بلکه محمود است یا متوسط است میانه محمود و مذموم
علی الاختلاف و نظر دشمنی کواکب نحس مذموم المآثر است و نظر دوستی
با ایشان یعنی کواکب نحس در آن مرتبه نیست بلکه قلیل الالم است و
شاید که در بعضی مواد محمود هم باشد چنانچه نسبت مقارنه در حق سعد
با کوکب سعد و عقده سعد در سعادت بیفزاید و با کوکب نحس
و عقده نحس در نحوست و لهذا آنچه قبل ازین در احوال کواکب مذکور
شد معلوم و مفهوم است که مقارنه و تربیع و مقابله با نیرین مذموم
است و تثلیث و تسدیس محمود و همچنین مذکور شده است که عطارد
در سعادت و نحوست تابع کوکب متصل به است و نیز باید دانست
که هر یک ازین نظرات که حکم آن مذکور شد اعم است از آنکه میانه
دو کوکب باشد یا میانه جزوی از فلک و کوکبی بعد هذا از نظرات
تسلیمه مخفی نماند که چون که نظر منقسم به انواع است ناظر

نیز دوی

نیز دوی یا مساوات بچند نوع منقسم است و هر یکی ازین انواع که بعد
ازین مفصل موضح گردد تقریبی باشد و تحقیقی تقریبی آن بود که
چون میان دو کوکب متحقق شود قریب باشد آن نظری از نظرات مشهوره
غیر مقارنه مشهود است و تحقیقی آنکه وقوع نظر در تناظر در یک
آن باشد بر سبیل دقت و میان این دو علاوه در آمده مفصل باید کرد و تناظر از انواع
است از آنجمله یک نوع تسدیس است و آن در برجی مثل آنکه یک کوکب
در اول جوزا باشد و دیگری در آخر سرطان یا یکی در اول قوس
باشد و دیگری در آخر جدی و در مطلع مثل آنکه یک کوکب در اول
حوت باشد و دیگری در آخر حمل یا یکی در اول سنبله باشد و دیگری
در آخر میزان و تناظر تقریبی درین نوع نیز بهمین نهج باشد لیکن
تحقق آن مشروط است بآنکه در غیر اول و آخر این بروج اتفاق
افتد و نوع دیگر از انواع تناظر تربیعی است و دیگری استقبالی و الحال
بقیاس بر تسدیس معلوم شود یعنی تناظر تربیعی در برجی مثل آنکه یک
کوکب در منتصف حقیقی ثور باشد و دیگری در منتصف حقیقی اسد باشد

یا یکی در منتصف حقیقی عقرب باشد و دیگری در منتصف حقیقی دلو
در مطلع مثل آنکه یک کوکب در منتصف حقیقی دلو باشد و دیگری در
منتصف حقیقی ثور یا یکی در منتصف حقیقی اسد باشد و دیگری در منتصف
حقیقی عقرب و تناظر تقریبی درین نوع نیز همین نهج است لیکن
بتحقیق این مشروط است بآنکه در همه این هم درج دست دهد یا آنکه
اقرب باشد بنقطه انقلاب یا باعتدالین قریب باشد و دیگری در منتصف
حقیقی دانچه در نیمه دیگر واقع شود و تناظر تثلیثین تقریبی خواهد بود
بشرط آنکه در اول و آخر بروج باشد و تناظر استقبالی در بروجی
مثل آنکه یک کوکب در اول حمل باشد و دیگری در آخر سنبله یا یکی
در اول میزان باشد و دیگری در آخر حوت و در مطلع مثل آنکه
یکی در اول جدی باشد و دیگری در آخر جوزا یا یکی در اول سرطان
بود و دیگری در آخر قوس و تناظر تقریبی درین نوع نیز همین نهج
باشد الا آنکه حصول او مشروط است بآنکه در غیر اول و آخر این نهج
دست دهد و حکم انواع تناظر مطلق در تاثیر حکم انواع نظرات است

او نحو د

کل

کل نظره و اما تناظر تثلیثی بعضی گفته‌اند واقع نیست و منهم شارح سی فصل
نصیریه و صاحب اشجار الاثمار و بقیاس آن تناظر تسدیسی نیز واقع نه
باشد چه هرگاه دو قوس تناظر تسدیسی از طرفین متزاید شود در سبیل تساوی
تا حدی که مضاعف گردد تناظر تثلیثی بحصول رسد و آن در نوعی باشد
آنکه یکی کوکب در اول ثور باشد و دیگری در آخر اسد یا یکی در اول عقرب
باشد و دیگری در آخر دلو و در مطلع مثل آنکه یک کوکب در اول دلو باشد
و دیگری در آخر ثور یا یکی در اول اسد باشد و دیگری در آخر عقرب
پس دعوی عدم وقوع تناظر تثلیثی صحیح نباشد غایتش آنکه موضع
کوکبین متناظرین از بروج درین نوع تربیعی مشترک می‌شود بخلاف
انواع دیگر که در ایشان این اشتراک نیست لیکن این باعث عدم
تناظر تثلیثی نتواند شد مگر آنکه عدم اشتراک محل کوکب از بروج
در دو نوع تناظر شرط کرده باشند مخفی نماند که بعضی از اهل
این فن چون تناظر حقیقی اطلاق کنند مراد ایشان آن تناظر ربعی باشد
از غیر و علت آنست که موضع کواکب در انواع غیر ربعی در فصل مشترک

میانه دو برج دست میدهد بخلاف نوع رابعی که چنین است پس موضع
کوکب متناظر از بروج و در غیر این نوع مشخص و معین نباشد و در احکام
نظرات و تناظرات موضع کوکب را دخلی تمامست در بعضی
تقاویم گاه باشد که چون در ان واحد میان دو کوکب نظر و تناظر
هر دو واقع شود یعنی تناظر بتحقیق اتفاق افتد از برای اختصار در ترک
تکرار رقم آنرا از رقم هر دو مرکب کنند چنانکه اتصال جامع
نظر تسدیس و تناظر بومی چنین نویسند ومطالع چنین
و اتصال جامع نظر تربیع و تناظر بومی چنین نویسند ومطلعی
چنین و اتصال جامع نظر استقبال و تناظر بومی چنین نویسند
ومطلع چنین وگاه باشد که بجای حرف میم رای منقوطه
مرقوم سازند که علامت زمانیست و بعد از فراغ بیان احوال
نظرات و تناظرات سعد و نحس هر یک شروع در مدت بدایت و نهایت
ان تاثیرات نموده میفرماید که چون کوکب متوجه نظره
یا تناظره کوکب دیگر یا متوجه مجاسده یکی از عقدتین

او جوزهر

قمر باشد

قمر باشد هر آینه پیش از رسیدن بحقیقت آن نظر یا تناظر یا مجاسده بچند
درجه سعادت یا نحوست ان نظر یا تناظر یا مجاسده اکتساب میکند
و بعد از تمامی اتصال چون منصرف شود تا چند درجه بعد از انصراف
و ان سعادت یا نحوست باقی باشد و لهم اختلافات حواله تجربه بر دا
و ان درجات را انوار و اجرام گویند جمع جرم که اینجا بمعنی
اکتنافست و جرم هر یک از علوی در هر طرف یعنی طرف خلف
و قدام نه درجه بیش دارد و ان نیز بعضی گویند هفت درجه است
و بعضی گویند نه درجه و معتقد بقول اول است و از ان
شمس پانزده درجه و از ان هر یک از سفلیین هفت
درجه و از ان قمر و هر یک از عقدتین او دوازده
درجه و یکی از فضلا این مقادیر را بجهة حفظ باین وجه در سلک
نظم کشیده اند   بدان اجرام سیارات لی ریب
لطیف نحس ببر در ریب   تامل فیه لطیف ان کیف و چون کوکب
قیب بحد نظر یا تناظر کوکب   عقده از عقدتین قمر رسد

و بعد میان او و منظور الیه یعنی موضعی که عین نظر و احوات او در آن موضع
منتهی شود بقدر نصف مجموع جرمین هر دو باشد آنرا متصل گویند یعنی
که آنجا آغاز اتصال ایشان بود و چون بعد بینهما بقدر نصف جرم
اول الجرمین المتصلین شود آنرا اقوی الاتصال گویند باین معنی
که آنجا آغاز قوت الاتصال بود و چون بعد بینهما تمام مرتفع شود
آنرا تمام الاتصال گویند باین معنی که آنجا غایت قوت الاتصال
بود مثالش آنکه قمر بعد از مقارنه متوجه تسدیس شمس شود چون بعد
بینهما بچهل و شش درجه و نیم رسد یعنی قمر را که ناظر است سیزده
درجه و نیم که نصف مجموع جرمین است بموضع تسدیس ماند آغاز
اتصال ایشان بود و چون به پنجاه و چهار درجه رسد یعنی
شش درجه که نصف جرم اول جرم است بموضع تسدیس
ماند آغاز قوت اتصال ایشان بود و چون بشصت
درجه رسد که حد تسدیس است غایت قوت اتصال بود
و آنچه گفتیم در باقی نظرات و سایر کواکب قیاس توان کرد بس خفت .

تکثیر

تکثیر امثله نباشد و بعضی گویند چون بعد میان ناظر و منظور الیه بقدر
مجموع جرم هر دو شود آغاز اتصال بود چه درین وقت نور
ایشان بیکدیگر رسیده باشد و چون بقدر نصف جرمین شود آغاز
قوة الاتصال بود چه درین هنگام نور هر یک بر کران دیگر واصل شده
باشد لیکن معتبر و معتمد قول اول است و لهذا مصنف آنرا اختیار
کرده و چون ازان درگذرد یعنی چون کوکب ناظر بعد از تمامی الاتصال
ازو منظور الیه درگذرد و منصرف شود و چون بقدر نصف جرم
اقل الجرم شود آغاز قوت انصراف بود و آنرا هر آینه قوی
الانصراف خوانند و چون بعد بقدر نصف مجموع جرمین شود
غایت قوت انصراف بود و آنرا تمام الانصراف گویند
و چون کوکبی ببرجی انتقال کند و در حال انتقال متصل بکوکبی دیگر
نباشد پس اگر بعد ازان متصل بکوکب دیگر نشود تا در آن برج
باشد آنرا وحشی السیر گویند چه درین حال کوکب مثل شخصی باشد
که بشهری در آید و هیچکس او را نشناسد لاجرم وحشت بر طبیعت او

غالب گردد و این وضع دلیل بود بر فرو ماندن از کارها و نقصان اموال و
پیش آمدن مهمات بی نفع و اگر چنانکه کوکب متصل شود و بعد از این
انتقال بلا اتصال هم در آن برج بکوکبی از آن بعید الاتصال گویند
و اگر بعد از آن اتصال بکوکب دیگر متصل نشود تا در آن برج بود
آن را خالی السیر گویند نه بعید الاتصال و این احوال غیر اوقات
ماه را اتفاق افتد و بدترین حالتی که او را درین احوال است سیما
در وحشت سیر دست دهد آنست که در برج قوس باشد زیرا که او ضعیف
بروج قریب است مر قمر را بسبب آنکه برج قوس واسطه است
میانه هبوط و وبال او و چون کوکبی مخلوط بکی از خطوط خمسه
متصل گردد و کوکبی دیگر قوت خود او را دهد و این را دفع
قوت گویند و اگر هر یک درین حال مخلوط باشند دفع قوتین گویند
و اگر کوکبی از موضع حظ کوکبی دیگر باید متصل گردد طبیعت خود او را
دهد و این را دفع الطبیعة خوانند و اگر درین حال هر یک
در حظ آن دیگری باشد دفع طبیعتین خوانند و این دو موضع دلیل بود

اگر

بر محنت و مودت و اتمام کارها بلا جهد دهد و اگر کوکبی از وبال و هبوط
کوکبی دیگر باید متصل شود آن را انکار گویند و اگر هر یک در وبال
و هبوط باشند انکار از طرفین باشد و این دال باشد بر ضد آنچه
در دفع طبیعت مذکور شد چون کوکبی منصرف شود از کوکبی دیگر
و هنوز آن انصراف تمام نا شده متصل بکوکب ثالث شود آن
اتصال بمنزله اتصال کوکب اول باشد و کوکب ثالث در چند بحسب
ظاهر متصل باشد و این موضع را نقل نور گویند و این دلیل بود بر
توسط کارها و رسالت میانه مردم و همچنین اگر دو کوکب بکوکب
ثالث متصل شوند و آن اتصال بمنزله اتصال کوکب اول باشد بکوکب
ثانی و آن را جمع نور گویند و شاید که زیاده از دو کوکب باشد و اگر
اوقات این جمعیت بر نیز رحل شود و اگر کوکبی در حال رجعت یا
احتراق یا در حضیض وبال و هبوط بود و کوکبی دیگر باید متصل شود متصل
بدو را از غایت عجز و ضعف رد کند و او را رد گویند و شاید
که این صفتها بیکی کوکبی را دست دهد مثل رجوع عطارد در مشقت حوت این وضع

دلالت کند بر فساد کارها و تعویق در امور و چون سه کوکب در برجی باشند
چنانکه سبک رو ایشان در اول برج بود و میانه رو در میان
آن برج و گران رو در آخر آن برج چون سبک رو خواهد که
بگران رو متصل شود میانه رو او را منع کند و او بخود متصل
شود این را منع نور خوانند و گویند در اینجا قوت مانع باشد و ضعف
ممنوع و اگر سبک رو در آخر برج بود و گران رو در میانه برج و میانه رو
در اول برج میانه رو خواهد که بگران رو متصل شود پیش از آن
سبک رو راجع گردد و بگران رو متصل شود و از و درگذشته
بمیانه رو برسد و اتصال کوکب میانه رو را از گران رو باطل
کند این را اعراض گویند و این دلیل باطل شدن کارها و تعویق باشد
و اگر سبک رو در اول برج باشد و میانه رو در میان
آن برج و گران رو در آخر آن برج سبک رو خواهد که بمیانه
رو رسد در اینجا بگران رو متصل شود از و درگذرد و به آنکه
گران رو قطع نور سبک رو از میانه رو کرده باشد

در میانه

در میانه برج باشد و گران رو در آخر برج و میانه رو در اول برج دوم
راجع چون سبک رو خواهد که بگران رو پیوندد و میانه رو راجع
بازگشته متصل بگران رو شود قطع نور سبک رو از گران رو کرده
کند این دو حال را قطع نور گویند و این دلیل قطع امید است و چون
کوکبی در وبال یا هبوط یا درجه باشد متصل گردد بکوکب محظوظ قوی حال
که از دوستان او بود چنان باشد که کوکب محظوظ او را انعامی کرده باشد
و اینحال را نعمت گویند و اگر آن کوکب قوی ضعیف شود و کوکب ضعیف
قوی و باز با یکدیگر متصل گردند این را مکافات نعمت گویند و این هر دو دلیل
نجات است از هلاک و چون کوکبی در میانه انصراف کوکبی و اتصال
کوکب دیگر منحصر بود بجرم یا بشعاع یا کوکبی در برج دوم او بود و دیگری
در دوم از وی هم آن را انحصار گویند
نوع اول در اثبات و آن آنست که کوکب در خطی باشد از خطوط خود
که بتغیر طوالع و ازمان متغیر نشود مثل بیت و شرف و حد و مثلثه
و امثال آن که عنقریب مفصل و مبین گردد و همچنین از فرامی

ذاتیت بودن کوکب در نطاق چهارم که از اسعود و در افلاک و
مستعلا و سریع السیر و مستقیم الحرکت و شمال العرض و مخصوص صاعد
بود و دیگر چیزها که درین روزی بتحریر در آید بودن کوکب در انواع
ذاتی دلیل سعادتهای ذاتی بود چون عقل و فهم و ادراک و کیاست
و فراست و مانند ان و نوع دوم عرضیت و آن آنست که
تغیر ان مبنی بر تغیر طوالع و اوقات باشند مثل انکه کوکب
در اوتاد و یا در مایل الاوتاد و یا انکه ناظر باشند یا در خیر باشد
یا در فرح خود یا غیر انها که عنقریب بموضع و مشروح گردد
و بودن کوکب درینحال درین موضع دلیل سعادتهای عرضی بود
مثل جاه و مال و عزت و حشمت و مانند آن نوع سیم سعادت
و آن آنست که کوکب بنظر دوستی بکوکب سعد ناظر باشد یا انکه در برجی
باشند که دو کوکب سعود از آن آراسته بقوت ذاتی و عرضی محیط باشند
با آن کوکب هم در ان برج یا انکه یکی در دوم آن برج باشند و
دیگری در دوازدهم و این دو وضع هر آینه از اقسام خاص باشند لیکن آن کوکب را

درینحال

درینحال محصور یا محفوظ بین السعدین گویند و مخفی نماند که همچنانکه
قوتهای کواکب سه نوع است ضعفها هم سه نوع است کل نظر
بعد ازین باید دانست که قوت و ضعف کواکب از آنچه اکابر این فن
حصر فرموده اند صد و هشتاد و چهار صنف اند بود عدد قوتها و هشتاد
و چهار عدد ضعفها و تفصیل هر یک در کتاب لطائف الکلام و دلیل
المنجمین با حسن وجه نموده اند لیکن ما آثار العبارتی مختصر و شارحی
موضح باین کتاب نقل نمائیم تا طالبان این فن را تذکره و دستوری باشد
والله الموفق والمعین پوشیده نماند که قوت و ضعف کواکب را بحسب
تاثیر قسم کرده اند عظیم الاثر و میانه اثر و حقیر الاثر و مار هر یک ازین
اقسام را دو سه مرتبه نهاده اند اعلی و اوسط و ادنی و ترکیب ثنائیه
عقلیه میان این اقسام هر آینه نه باشند لیکن شهادات و مراتب
این اصناف از قوت و ضعف از یکی بود تا نه یعنی انچه حقیر الاثر ادنی
مراتب باشند او را یک بهره بود و بعضی مثبتها دت و همچنین بر تزاید
یکیک بهره می برد تا منتهی شود بانچه عظیم الاثر اعلا مراتب

واو را هر آینه زشهادت بود اما اصناف قوتهای قسم اول سی و
یک است از آنجمله پنج عظیم اثر اعلام راتب اول خانه دوم در شرف
سیم آتش از یعنی بودن کوکب در اقوی بیوت از بیوتات اثنی عشریه
چون طالع عاشر و حادی عشر و سابع و تاسع و رابع و خامس
که مشتری از کواکب با و ناظر باشند و کمال آتش از آنگاه بود که با وجود
اتصال در خطی از خطوط ذاتیه خود باشد دور از رجعت و احتراق
و بعضی با وجود ضعف و وبال و هبوط چون کوکب در یکی ازین بیوت
بود معتبر گیرند اما این ضعیف است چه هیچ وضع با ذات معارضه
نتواند کرد تصمیم یعنی دوری کوکب از آفتاب بمقدار شانزده
دقیقه و بعضی هفده گفته اند و تصمیم عطارد از همه قوی تر بود زیرا
که کوکب جوهر آفتاب کند ولهذا او را در حال آفتاب ثانی
خوانند و تصمیم دلیل عزت و جاه و عظمت باشد
جزم تا سعد یعنی درجه قمر کوکبی از سیارات مثل درجه قمر کوکبی
از سعود و ثوابت شود و بهره هر یک ازین اصناف درین مرتبه باشد

و شش

و شش عظیم اثر اوسط مراتب برج شرف استقامت سیر
اعلا یعنی فلک آن کوکب از فلک آفتاب اعلا باشد و شتوبه
حلب طریقه نیره یعنی بودن کوکب در ما بین درجه شرف آفتاب
و شرف قمر و بهره هر یک از این اصناف درین مرتبه مثبت باشد و هفت
عظیم اثر ادنی مراتب تشریق علوی را و تغریب سفلی را امیت اقبال
درجه طالع درجه عاشر عدم عرض ذروه اوج ذروه مندویر
و سطی خبر دفع قوت دفع طبیعت قبول در مکان یعنی بودن
کوکب در خطوط خویش قوی حال در ایمنین یعنی بودن کوکب
در عاشر و مطرح شعاع هر دو تربیع او فوق الارض قمر در قران
یعنی آن کوکب که در قران کوکب دیگر مستعلی باشد یعنی بعد او از مرکز
عالم اکثر باشد از آن دیگری قمر او را ترائی اکثریت تحت
اجرا نصف قطر حامل و مدیر هر کدام ست [illegible]
خارجت سعود احلا مکان سهم السعادة ظهور یعنی تحت
الشعاع نباشد جمع نور نقل نور استیلا رجوع مقدم و بهره

هر یکی ازین اصناف درین مرتبه هفت باشند اما اصناف قوت قسم دوم

حیل و چهار ده و ده میانه از اعلی مراتب [illegible] استقامت

مرتبه [illegible] سعد [illegible] اول صعود در فلک اوج صعود

در فلک تدویر صعود در شمالی یعنی در شمال معدل النهار بود

مع هذا غایت ارتفاع او در روز بروز متزاید بود بودن کوکب

فوق الارض بودن کوکب مذکر در برج مذکر و مونث در برج مونث

[illegible] هر یکی ازین اصناف درین مرتبه شش

باشند و با هم ده میانه از اوسط مراتب [illegible] یعنی بودن

کوکب در دهم و یازدهم دیگری [illegible] عرض شمالی زیادت

نور زیاده قدر و این هر دو وقتی باشد که کوکب در نطاق

دوم و سیم باشد اما زیادت نور در قمر وقتی بود که از ربع

[illegible] که او را اجتماع افتد در گذشته بود و بدوم رسیده

زیادت [illegible] زیاده عدد زیاده حساب و این هر سه

در متحیره وقتی بود که کوکب هابط بود از تدویر اما زیاده حساب

در قمر

در قمر وقتی بود که صاعد باشد درجه سعادت فرح ای

مثلثه تولی سعد ربع مذکر مذکر را و ربع مونث مونث را

[illegible] نیمره مثلثه ثانیه [illegible] هر

ازین اصناف درین مرتبه پنج است و پنج ده میانه از ادنی مراتب

حیث [illegible] حیث فرح حیث [illegible] حیث مذکر مذکر را

و حیث مونث مونث را حیث سعد مثلثه ثانیه سعد نصرت

یعنی قوت صاحب حیث چه صاحب هر خانه ناظر کوکب حال در آن خانه

باشد و دلیل عاقبت آن اعانت یعنی هر کوکب که در خانه خود صاحب

شرف آن خانه را یابد او را اعانت کنند چنانکه مریخ آفتاب را در حمل

و درین باب نظر شرط نیست استعانت یعنی هر کوکب که در

برج شرف خود بود هر آینه از کوکبی که صاحب آن برج است استعانت

خواهد اما درین باب نظر شرط است بعث مکافات

میانه دو سعد بودن کوکب نهاری زیر تحت الشعاع و لیلی

[illegible] و این قوت خاص آفتاب است تا ایمن از آفتاب

یعنی در نصف نهاری باشد از فلک . در بحال . از بحال .
هفت بهره و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه چهار است اما اصناف
فوقهای قسم سیم یازده است پنج حقیر اثرا علی مراتب وجه سعد
نه بهر سعد اثنی عشریه سعد درجه بیز ه درجه مظلمه زحل نقطه تحته مرتبت
و بهره هر یک ازین اصناف درین مرتبه سه باشد و پنج حقیر اثرا وسط مراتب
در بحال سعد در حال سعد هفت بهر سعد درجه مذکر را
و درجه مونث را نصف صاعد از طالع برج برابر اوج
برج برافق جری دایره دو ارمنسوبات بروج و کواکب در باب سابق
مبین شده استنباط توان نمود و بهره هر یکی از این اصناف درین مرتبه
دو باشد و پنج حقیر اثرا دنی مراتب نیم بهر و این خاص است به نیرین و در
دیگر کواکب خبان باشد که نزدیک در نیم آفتاب باشند در نیم شب بهره
برج شمالی برج دولت و با تحته معروف دوستی و دشمنی کواکب
جدولها وضع کردیم تا مستجبان این فن را مفید باشد و جدول است
برج مستقیم الطلوع ولایت و این خاص است به نیرین

جدولها

چرا که در روز ولایت آفتاب را باشد و در شب قمر را و بهره یکی
ازین اصناف درین مرتبه
یکی باشد اما اصناف ضعفهای
قسم اول سی و پنج است از آن
جمله هفت عظیم اثرا علی مراتب
وبال درجه هبوط احتراق
و حال از هر طرف شش درجه
باشد کسوف آفتاب را
خسوف ماه را کسوف کواکب را
یعنی مستور قمر گردند جرم ثانیه نحس بحال شرح که در ثانیه سعد گفته شد
و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه نه باشد و شش عظیم اثرا وسط
مراتب برج هبوط رجعت تحت الشعاع طریقه محترقه یعنی بودن
کوکب در مابین درجه هبوط آفتاب و هبوط قمر انحطاط فلک
یعنی فلک کوکب از فلک آفتاب منحط باشد جزو مقدم و دو برج

او و بهره هر یکی از این اصناف درین مرتبه هشت باشند و سبب وده
عظیم اثر ادنی مراتب تغریب علوی را و تشریق سفلی را دوری
از منطقه استقبال فلک یعنی درجه هفتم از طالع درجه رابع ثامن
نقطه حضیض اوج نقطه حضیض مدیر ذو السیارین یعنی بودن
کوکب در رابع مطرح شعاع ربیع او تحت الارض الکار هبوط ادبار
قمر نحسی بدور قران ممازجت نحوس نظر عداوت قطع
نور منع نور انتکاث اعراض عقده جوزهر [illegible]
را خاص نحوست آفتاب بطلوع نحسین قبل از دو نحوست
ماه بطلوع نحسین بعد از و حد نحس ضر یعنی ضرر زحل مشتری
و ضرر مشتری بعطارد و ضرر آفتاب و عطارد بزهره و زهره را
ضمیر مثبت و ضرر قمر و مریخ یکدیگر را این شرط است باآنکه
کوکب ضار در بیت کوکب متضرر باشد در عکس مثل زحل
در حوت یا مشتری در دلو درجه ثانیه نحس درجه سهم طالع و آن
سهمی بود که از درجه مریخ و زحل و درجه طالع گیرند و بهره

همرا

هر یک از این اصناف درین مرتبه هشت باشند اما اصناف ضعف [illegible] قسم
دوم سی و یک است نه میانه اثر اعلا مراتب اتصال بنحسی رجعت
بطوء سیر هبوط در فلک اوج هبوط در فلک مدیر هبوط در جنوب
یعنی معدل النهار بود مع [illegible] روز بروز غایت ارتفاع او منتقص بود
بودن کوکب تحت الارض برج مذکر مونث را و برج مونث مذکر را
مثلثه اولی نحس غریب در مکان یعنی در آن برج او را هیچ حظی نباشد
از حوت و ضعف مثل آفتاب در سنبله و بهره هر یکی از این اصناف
درین مرتبه شش باشد و سیزده میانه اثر اوسط مراتب ربع مدبر
عرض جنوبی نقصان نور نقصان قدم و این هر دو وقتی
باشد که کوکب در نطاق اول و چهارم باشد اما نقصان نور
در قمر وقتی بود که میان تربیع دوم و اول ثمن باشد نقصان
عدد نقصان حساب و این هر دو وقتی بود که کوکب
باشد از مدیر اما نقصان حساب در قمر وقتی بود که با نطق باشد
نقصان سیر درجه سر مثلثه ثانیه نحس ربع مذکر مونث را

وربع مؤنث مذکر را خلاف محل و حشت سیر خفاء سیر
و بهره هر یک ازین اصناف درین مرتبه پنج ست و ده میانه اثر ادلّه
مراتب هبوط زایل غیر ساقط هبوط برج هبوط ضعف
هبوط مذکر مؤنث را و مؤنث مذکر هبوط نحس ضعف خداوند
خانه منافرت یعنی بودن کواکب نهاری در خانه کواکب لیلی
و عکس حصار میانه دو نحس عقده جوزهر محترق راستها ابودن
از آفتاب یعنی در نیمه روزی از فلک و بهره هر یک ازین اصناف
درین مرتبه چهار ست از ضعف اما ضعفها قسم سیم نقد ست
پنج حقیر اثر اعلا مراتب درجه نحس و نه بهر نحس یعنی غیر نحس
درجه مظلمه درجه تیره زحل با انقط و بهره هر یکی ازین اصناف
درین مرتبه سه ست و نه حقیر اثر اوسط مراتب در میان نحس
درجه جان نحس هفت بهر نحس درجه قیمه درجه مؤنث
مذکر را و درجه مذکر مؤنث را بودن بیزی در دو خانه
وال یعنی بودن کواکب در نصف ساقط از طالع برج

مخالف

مخالف خوی و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه دو باشد
و سه حقیر اثر ادنی مراتب برج جنوبی برج مستقیمی برج
معوج الطلوع و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه یکی باشد
اینست تمامی سخن در قوت و ضعف کواکب و مراتب آن اهل
احکام گفته اند همچنانکه هیچ شخصی نبود در هیچ وقتی که قوت و ضعف را باهم ممتزجه
نبود همچنین هیچ کوکبی نباشد در هیچ موضع که قوت او ممزوج نباشد
بضعفی و ضعفش بقوتی پس چون خواهند که متوجه احکام نجومی شوند
شرط آنست که اول ضعف و قوت کواکب تمام ضبط کنند
بعد از آن بهرهای قوت و ضعف را با یکدیگر مقابله از آن بماید
مزاج خاص سلطان استنباط و استخراج نمایند تا بحسب آن مقدار قوت
و ضعف کواکب معلوم شود و حکم که از آن کنند مستحکم و معتمد
علیه باشد والله خیر الموفقین و احکم الحاکمین
— در نظرات حقیقیه مخفی نماند که آنچه
دانستن آن در اصول اختیارات ضروریست پنج ست اول موافقت

شد اختیار دوم معرفت فایده اختیار سیم معرفت اشغالی که بنحو اختیار
نمایند یا نباشند چهارم حصر در بیت اختیار از اوضاع فلکی و آن دو قسم
بود یکی آنکه آنچه در وقت ضروری باشد دوم آنچه در غیر
وقت ضروری باشد پنجم محذورات اختیار از اوضاع علویات
اما حد اختیار هر یک از کاملان اختیار را بنوعی تعریف کرده اند و شارح
در مجمل الاصول چنین آورده که الاختیار سعادة الوقت المختار
ملائمة الغرض المطلوب وممازجته لصاحب الطالع امتزاجا محمودا و حضرت امام
المدققین فخر الملة والدین الرازی علیه الرحمه در اختیارات علائیه برین
حد اعتراضات کرده اند و بچند وجه آنرا مردود ساخته و خود چنین تعریف
کرده که اختیار عبارتست از گزیدن وقتیکه بهترین وقتها باشد که یافته
شود از آن وقتها که موافق مقصود بود در آن مدت که آن وقت
در وی طلب کنند و بعضی در حواشی شرح بیست باب اصطرلاب آورده
که تعریف امام منقوضست با آنکه در مدت مفروضه ممکنست که در دو وقت
یافت شود که در مناسبت ایشان بمقصود علی السویه باشند و خود چنین

تعریف

تعریف کرده که اختیار تعیین وقتیست که بهتر از این وقت نباشد در علم
نجوم از اتفاقاتی که مناسب امر مقصود بود و در آن مدت که شروع در آن
امر مطلوب بوده اما فایده اختیار مبنی بر مقدماتیست که بطلمیوس که
پیشوای اهل این صناعت است در ثمرة الفلک در کلمه ششم ایراد
نموده و افضل الحکما و المهندسین المحقق الطوسی علیه الرحمه در شرح این کلمه و حکم
که هر طالع که همه دلایل او مسعود و قوی بود کسی را که صاحب این طالع بود نظری
نبود در همه سعادات و خیرات و هر طالع که همه دلایل او منحوس و ضعیف بود کسی را
که صاحب آن طالع بود در سعادات و خیرات حظی نبود و در نحوسات و
شرور نظیر نبود و این هر دو یا غیر موجود بود یا نادرة الوجود پس اگر طالع را دلایل
از هر دو صنف باشد و بعد از تکافی دلایل خیر و شر هر کار
که بر آن قرار گیرد آنرا اقوام آن دلایل خوانند و چون
اختیاری کنند جهة شخصی که او کسی را طالع اصلی باشد و طوالع تحویل
خاصه در ایامی که اختیار در آن ایام کنند و هر یک را قوامی
باشد پس اگر هر دو قوام در طرف سعادت متساوی باشند و سعادت

اختیار موافق با آن ضم شود انتفاع آن شخص از آن اختیار در غایت کمال بود
اگر در طرف سعادت متفاوت باشند و سعادت اختیار از قدر تفاوت
میان هر دو زیاده همچنان باشد که اول اما اگر در طرف سعادت متفاوت
باشند و سعادت اختیار متساوی قدر تفاوت بود از آن اختیار اثری
زیاده و سعادت محسوس نشود و همچنین اگر کمتر از آن بود اگر چه استوال
اختیار در آن هر دو صورت مؤدی الصلاح باشد چه وجود آن اختیار
از فایده فی نفس الامر خالی نباشد و برین قیاس باید کرد آنجا که
یک قوام در طرفی بود و دیگر قوام در دیگر طرف یا هر دو طرف
نحوست باشند انتهی کلام پس بنابر آنچه محقق فرموده مشکل نمیشود
بلکه شخصی در نحوست وقت مشغول بامری شود و اثر سعادت باید
نماید سعادت وقت بهمین اشتغال نماید و اثر نحوست باید با اثر
اختیار واحد در دو شخص مشتغل در امر واحد متساوی بود و همچنین
وارد نباید سخن کسی که گوید که اگر دلایل اصلی و تحویل مسعود است
سعادت تحصیل حاصل باشد و اگر دلایل اصلی و تحویل

منحوس است

منحوس است سعادت اختیار سلب نحوست حاصل اما معرفت اشغالی که مستحق
اختیار نباشد آنست که میفرماید که هر شغلی که هر روز در یا هر هفته چند بار
محتاج الیه باشد در آن شغل حاجت باختیار نیست زیرا که هر چه محتاج
الیه هر روز یا هر هفته باشد عادت بران جاری شود و امور عادی
قایم مقام امور طبیعی باشد کما قیل العادة طبیعة ثانیة للانسان
و ظاهر است که در امور طبیعی اختیار مدخل نیست اما در اشغال دیگر
که هر آینه مستحق و محتاج اختیار و هی اختیار باید کرد که قمر و بیت قمر و
صاحب بیت قمر و کوکبی که شغل مفروض منسوب بآن باشد مثل آنکه
زراعت منسوب بزحل است و دعوی شرعیه منسوب بمشتری و علم هم و طالع
وقت اختیار و صاحب طالع و خانه منسوب الیه شغل مثل آنکه خانه نهم منسوب
الیه سفر است و خانه چهارم منسوب بزراعت است و علی هذا و صاحب
این خانه و اینها همه با غیر صالح الحال باشند و ضروریات
اختیار در وسعت وقت که در مقدمه موعود بود همین چیز است و
بعضی گفته اند موافق آنچه امام در اختیارات علائی آورده

و مجموع چون در سلک نظم کشیده و هو هذا اختیارات چهار چیز ضروری
هست ضرور اوست بجا آورد تا بود کار تو نیکو این همه ان هر غرض حال سعد و
باید حال برج و صاحبش حال طالع و صاحبش من الزمن حد حرف
در رعایت حال قمر و متعلقات او در این از رو دون کواکب دیگر بنا
بر آن است که قمر اقرب است بارض از همه اجرام پس تاثیر او در عالم
سفلی اظهر باشد و ایضا سایر ستارات است پس نسبت او تغیرات عالم
عناصر اکثر باشد و نیز قمر را عامه بشر عزیز تر از کواکب دیگر مروج
کرده اند و آن اشراع بسبب حدوث خروش کرده و حکما
قال بقراط ان القمر هو المتوسط بین اجرام السماویة
والارضیة فهو المؤدی من الاجرام العلویة الی الاجرام
السفلیة اما رعایت طالع وقت و صاحب او بنا بر آن است
که طالع را نفس گرفته اند و صاحب را دلیل نفس در رعایت نفس و حفظ
بدن عقلا و نقلا لازم و واجب است اما رعایت کوکب برج منسوب الیه عمل
لایح و ظاهر است و صلاح حال ان در آن حیث و چون این همه چیز که

صلاح حال در اختیارات واجب و لازم است و بعضی کواکب و بعضی
و صلاح حال هر یک چه احداد از آنها بنظر باید که و صلاح حال بیوت
آن است که از نجوم شعاع نحسی خالی باشد و بسعدی نجوم شعاع ناظر باشد
اما ان و صلاح حال آن کوکب آن است که مکروه باشد و در هذا
بنوال کره آشنه قوی و از عرضی است بعضی از
باشد فساد حال بیوت و کواکب بعکس این که مذکور شد معلوم شود
یعنی فساد حال بیوت آن است که از نجوم سعادت سعدی خالی باشد
و نحس نجوم با نظر عداوت ناظر باشد بان و فساد حال کوکب آن است
منحوس باشد نجوم با نظر عداوت نحوس و بعد هذا البعضها دیگر نشسته
و اگر حاجت قمر در وقت اختیار منحوس باشد پس القدر که منحوس
نباشد از او تا و در زایل بود و صلاح فایده نزد بعضی از اکثر
دلیل است بر وحده او نه بجهت قمر و لیل غایت و ظاهر است که
حسن عمل بحسن فایده است و جمعی گویند که خانه غرق و ضد او شش منحوس
بود و صلاحیت سایر دلایل فایده نزد بعضی از اصحاب

بتجربه درین باب مثالها ایراد نموده اند و اگر تصحیح حال قمر که در حسابات
دلیل ابتداء امورست میسر نشود و دلالت کند که آن مهم در ابتدا
بحسب دلخواه نباشد پس بجهة تصحیح این فساد یکی از سعدین جهه
باید کرد که در طالع یا عاشر باشد چه طالع دلیل ابتداء امورست
و عاشر دلیل عاقبة الحال و اگر تصحیح نیز میسر نشود لیکن حاجت بقمر
مسعود عند الضرورت جایز باشد عاقبتش اگر آن مهم در ابتدا [illegible]
و خارج گردد در انتها بصلاح باز آید و ضرورت موعوده اختیار
عند تحقیق الوقت همینهاست که مذکور شد اما آنچه که رعایت آن
سبب کمال اختیار بود بسیارست و بعضی از آن جمله یک چیز که
ابتدا دانسته است حصار نموده میگوید که در اختیارات نهاری
اولی آنست لایق بود که طالع و برج قمر نهاری بود و در اختیارات
لیلی هر دو برج لیلی و بروج نهاری و لیلی قبل ازین در باب ثانی بر دو هم ذکر
یافته اما محذورات اختیار بسیارست و آنچه جمهور بران متفق اند آنست
که بباید قمر تحت الشعاع و محترق نباشد و نه در طریقه محترقه و
او نحو

و مهبوط بود یعنی التنین و خالی السیر و وحشی السیر نباشد و خلاف سیر او تقویم
است ازان که منصرف از نحسی باشد یا از سعدی الا آنکه انصراف
او از نحس اشد است و بعضی نظر عداوت میانه عقده و خانه قمر
و هم چنین نظر عداوت قمر با نحوس و هبوط او از طالع و وقوع او در
وبال و در اواخر بروج که حدود نحس است و بطء السیر و هبوط او
در جنوب از جمله محذورات شمرده و از بعضی تجارب که بعضی
ازین احکام در طالع نباشند زیرا که طالع مشترک است میان بروز
و خلق پس اگر [illegible] در طالع اتفاق افتد چون انحراف
اند همه آینه طالع بر حالت طبیعی نماند و در جنب تبار است
عجب عوارض نادره گردد و بعضی نماند که در همه [illegible] ازین فن
منع همین در باب قمر مبطل رسیده و مولانا احمد الله بسبب آن را
ابو المظفر حکیم چنین نقل نموده که ماه در عاقبت از طالب است پس
تاثیرات غریبه در وی بسهولت ظاهر شود و چون در طالع بود
تغییرات عظیم در وی پدید آید بسبب آن اشراک که مذکور شد لیکن

مولانا کمال الدین حسین واعظ در اواخر القمر آورده که حق آنست که شمس نیز
در طالع نباید و در بعضی نسخ این دو بیت نقل کرده از قول
حکیمان جهان در شمر است   بزرگ بر و بطالع اندر ضررست   این
کار جهان را زان سبب خطر است   ماه ز برج طالع هر روز جداست
هر چند بر قمر وقوع بزرگ را بر طالع در حسین اشارات [illegible] نیز نوشته
که در جهت شمار کاری که ثابت و دوام [illegible] بود [illegible] نباید
و در ذنب قسم [illegible] باشد [illegible] هر چند کرا سریع کواکب نسبتی
نباشند و در اکثر کتب و رسایل که منع وقوع قمر در طالع کرده اند
قید کرده اند آن در برج مشتری نیز اگر در برج مشتری [illegible] و قبیل
معدود است کما قال کوشیار القمر فی الطالع مذموم فی جمیع لا
الاختیارات الا فی الشراء والبیع اذا کان [illegible] و در [illegible]
[illegible] بشارت [illegible] تجربه [illegible] وقوع قتل و [illegible] و [illegible] استعمال
سموت و [illegible] باید که قمر [illegible] باشد لیکن بشرط آن که از او
[illegible] عقده [illegible] باشد [illegible] مطلوب حاصل پذیر

از کرده

نود

نشود و احسن آنست که در دوازدهم یا ششم باشد که منتظر اعدا و [illegible]
و والا [illegible] شده باید که شمس که [illegible] کواکب است فوق
الارض باشد بنا بر شهرت آن امر که الشمس فی وسط النهار [illegible] و همچنین
باید که قمر بنظر دوستی متصل کوکب باشد که شغل مخصوص را با آن کوکب
انتسابی باشد و چون این حکم خاص نیست بامور مطلوب [illegible] بلکه
عام است در جمیع امور [illegible] دیگر احکام [illegible] باید
که بالجمله در هر شغلی برج طالع و موضع قمر و کوکبی که قمر متصل بود باشند باید که
مناسب آن شغل باشند و بعد از نظر بر این اصول مشغول [illegible] شده
میفرماید که مثلا از برای دیدن ملوک [illegible] قمر در مثلثه [illegible] باید
که سرطان و عقرب و حوت [illegible] اول [illegible] جهت [illegible] قمر
که کوکب [illegible] ملوکست و ثانی خانه مریخ که کوکب امرا و سلاطین
است و ثالث خانه مشتری که کوکب علما و اشراف [illegible] خانه
آفتاب اما [illegible] باشد [illegible] مختار
[illegible] باشد و [illegible] که قمر ناظر بآفتاب باشد یا مشتری

بنظر مودت با صاحب اختیار بنظر عنایت و شفقت آن پادشاه با آن
بزرگ متفق و مستعد گردد و اگر برای زوید طلب عمل باشد باید
که صاحب عاشر و ثانی از نحوس بری باشند و بیکدیگر متصل بنظر مودت
و اگر برای طلب حاجت باشد باید که طالع برج اسد بود و قمر در بیت عاشر
متصل و شرف بسعود و اگر صاحب عاشر زاید النور بود و نور علی نور باشد
و از برای جلوس پادشاه بر سریر مملکت قمر در اسد یا عقرب
باید که دو برج ثابت اند ثبات. درین امر محمودست و معهذا اول خانه
اقبالست که کوکب شوکت و ثانی مریخ که کوکب امرا و سلاطین
باید در یکی از دو خانه مشتری چه مشتری سعد اکبر است و بطی السیر و مودت
غیر منقلب و محمد ایوب که یکی از علمای احکامست عقرب را درین
امر جایز نداشته بسبب هبوط قمر و نحوست و شرارت مریخ که صاحب
نحوست و ایضا باید که طالع درین اختیار از بروج ثابته باشد
و مستقیم الطلوع و اوتاد آن بری النحوس و ایضا قمر باید که زاید النور
باشد و ناظر با فتاب بنظر مودت چه افتاب کوکب شوکت

و اگر

و اگر درین حال در وتد السما که ارفع بیوتست باشد احسن و اعلی بود
خاصه که وتد السما که درین هنگام بیت الشرف او باشد و از برای
ابتدا تعلیم و تعلم ابتدا کتابت قمر در برج انسی باید زیرا که تعلیم
علم و صنعت کتابت مخصوصست بنوع انسانی که مدرک کلیاتست و ناظر
بعطارد که کوکب دبیران و کتابت باشد و مشتری که کوکب علما و حکما است
بنظر مودت تا معلم و متعلم مشفق و مهربان باشد و اولی آن بود که این
دو کوکب نیز در حال استقامت با یکدیگر متصل باشند و حذر باید
کرد از آنکه مریخ و زحل در طالع باشند چه اولی دلیل نفرت
و ثانی دلیل نسیان متعلم بود در تعلیم علم موسیقی باید که قمر در خانه اسعد
السفلین متصل باشد یا مریخی بود بنظر مودت و طالع برج هوائی
بود چه حصول صوت و صدا با استقامت هوا بود و از برای سفر
باید که قمر در برج ارضی بود بنابر مناسبت و منقلب باشد تا زود
جهد ثانی سفر بمقصد منتهی گردد و نشاید که برج ثابت
باشد خصوصا عقرب که دلیل گرانی سفر و مشقت و خوف راه بود و حد

نحس نقد بعد متصل الّا عطارد آید و بنگرم که نیک نیز دلالة القمر فی العقرب در نحسی شیاه
و قصد وقت دلالتها؛ چگونه قمر متصل باشد بمریخ بنظر عداوت یا خوف
قاطع الطریق بود و نقصان جسم ایشان فانه متفق در شغل باشند
و از ایشان اعدا و اعداء متنفر بود و دیگر با قیاس با مشتری
متصل بود و هم ثابت و اولی آن بود که خداوند خانه قمر متصل بقمر باشند
و مسعود و طالع و قسمت در حیز بیابان برج منقلب باشد و مسعود بنظر مودت
نیز دین و احتراز باید کرد و اوانکه خانه در رابع بود و خداوند طالع
و خداوند طالع باقی که اینها همه دلیل مشقت و غربت مسافر بود و از
جنبش و بحر قمر در برج آبی باید بجهة مناسبت و همه اینجا برج
خاکی را جایز داشته اند سبب مقصد و خوف غرق و چنانکه
در سفر برگفتیم باید که موضع قمر برج منقلب بود یا ذوجسدین بهتر از
آنکه [illegible] و باید که متصل بیکی از سعود بود تا کشتی بسلامت بگذرد و مسعود
بودن بیت تاسع در هر دو نوع سفر از جمله اتفاقات حسنه
باشد و حذر باید نمود از اتصال قمر بزحل دیگر کوکبی که مقیم باشد

دیگر

و تحویل حذر باید کرد و از حلول کواکب مقیم بطالع که اینها همه دلیل
سکون کشتی و فروماندن سکان آنجا باشد و از برای دخول
قمر در برج ثابت نباید اگر مطلق کرد اقامت باشد در آنجا و الّا
برج ذوجسدین و باید که متصل بسعود باشد و تحت الارض نباشد که
مقصد از دخل احتیاط باشد و ایضا نباید که خداوند خانه
تحت الارض بود و نظر ماه بطالع یا خداوند طالع در این امر از
اتفاق حسنه باشد و از برای لبس زر بدن و پوشیدن
باید که قمر در برج منقلب یا ذوجسدین باشد زیرا که انقلاب
باعث استبدال بود که در لباس همه کس را این [illegible]
لیکن شعرا و مردم بی بضاعت را برج ذوجسدین اولیت
تا لباس ایشان را اندر اسلحه [illegible] باشد و باید که در
اختیار متصل بزهره بود که کوکب زینت و زیب است و حذر
باید نمود از بودن قمر در برج ثابت که مستلزم ثبات نیابت
خصوصا اسد که درین امر بسیار مذموم است و تاثیر [illegible]

برجهت بسبب کثرت مطالع و قرب سمت الراس و الف ابصورت او
دانسته اند و حروف بر او نقط و گویند که در حال وقوع قمر در اسد مثلث طالع بسین
نو شود ان لباس در روی پوشند که مبتلا بافتی شود که سبب تلف
برده بودن قمر در تحالی بمقابله یا مقارنه آفتاب منغر باشد زیرا که
لباس با همان مطلوبس برد در آتش نهاک کنند کما اشار الیه الامام
فی اختیارات و از برای نکاح بستن قمر در برج ثابت باید خلاف
الکوشیار و صاحب روضة المنجمین زیرا که درین امر دوام و ثبات
مطلوب شد و غربت عقربی بنصف اول عقرب را مکروه داشته اند
نیز و دیگر آنکه باید که در خانه زهره ست یا در قوس که خانه سعد اکبر است
متصل بزهره که کوکب عیش و عشرت است و اگر مشتری ناظر باشد
سعادت این اختیار مضاعف گردد خصوصا که قمر زاید النور باشد
و نشاید که در حمل و سرطان و جدی و دلو موضع زحل و ربب
باشد که اینها همه سبب نفرت و تفریق گردد و در زفاف
باید که قمر در برج ثابت باشد چه در ثبات و دوام
او محوود

خوف

خوف طلاق و فراق بود و بعضی از عقرب یک عقرب خانه مریخ
و هبوط قمر ست و این سبب ثانی ستاره نگاری و خصومت شود با نکه
از خانهای عطارد و بیشتر مناسبت چه سنبله بصورت جاریه بکر
تصور کرده اند و لهذا او را عذرا گویند و جوزا را بصورت دو
کودک متعانق و صاحب روضة المنجمین گوید جوزا اختیار نباید کرد است
که زن ثیبه باشد و اگر بکر بود ازاله بکارتش در توقف افتد و
ایضا باید که قمر متصل بزهره بود که کوکب عشق و محبت ست یا زهره
سلیم و صالح الحال بود و در استحمام قمر در برج آبی باشی باید
به حمام نقیه آب و اشترابت متصل شود از سعدین تا به ضعف
ها اتش و جمال شود و در بوده کردن باید که قمر در برج آبی بود متصل
با آفتاب یا کوکبی که محترق تا با بطء و منظور و ثابت و در بریدن
باید که قمر در برج ذو جسدین باشد الا سنبله و بعضی از برج
آبی جایز داشته و باید که متصل بسعد بجحه از سعدین و حذر
باید کرد از آنکه قمر در حمل یا در طالع بود و در فصد قمر ناقص النور

باید زیرا که نقصان نور قمر باعث نقصان رطوبت ابدانست
سیما چون در طالع کواکب مذکور بشده و چون چنین باشد خون
صالح صرف نشود و اگر اخراج خون بسیار مطلوب باشد زیادتی نور
قمر جایز بود و انسب آنست که قمر در برج آتشی بود چه آتش دافع رطوبت
است و نشد در برج هوای نیز مناسبت طبیعت دم عنصر جوهر زیرا که
جوهر منقلب بدست و حلول قمر در برج هر عضو باعث توجه رطوبت
بدن باشد بآن عضو و این مقتضی نقص مواد است تا حصول
رطوبت و نقص مواد این باعضو رسانیدن مصلحت نباشد
و در تاریخ روضة الصفا مذکور است که اتابک یکی امرا سلطان مسعود
سلجوقی بود بموجب فرمان متوجه آذربایجان شد و چون بزنجان رسید
وقتی که قمر در جوزا بود فصد کرد از فصاد رگ دستش گسسته
شد و در همان ایام رشته حیاتش بقطع رسید و نیز گفته اند که ملاقات
آهن بعضوی که قمر در برج آن عضو بود مصلحت نباشد و نسبت
هر عضو در منسوبات بروج مذکور شده و برج هر عضوی از آن

قیاس

قیاس توان نمود و هرگاه حمل نمیتوانند طالع گیرند و باقی بر ترتیب و احمد عبد
الجلیل سجزی که یکی از علمای احکام است ثبات بروج در فصد شرط
کرده است و بعضی دیگر برج مذکر شرط کرده اند و حذر باید کرد از آنکه
نحسین با قمر در طالع باشند که اگر چنین باشد موضع جراحت ناسور شود
و ریم کرده و ایضا حذر باید کرد از وقوع نحسین در ششم طالع و هشتم
موضع قمر که بیم خطر باشد و در حجامت باید که موضع قمر و طالع بروج
هوائی باشد و متصل بقمر احد السعدین و حذر باید کرد که از حلول قمر در
ثور و از بودن نحسی در ثانی یا نامحسن نیرین و محمد ایوب وقوع قمر
در تحت الشعاع آفتاب نیز جایز نداشته و در فصل […] باید
که قمر ناقص النور و در بروج آبی و فوق الارض و محصور بین السعدین
بشرط آنکه متصل به تحت الارض باشد حذر باید کرد از آنکه قمر
در هبوط بود یا منفصل باشد بعلوی یا متصل از زحل و دیگر علتها
عارض شود و از اتصال بمشتری […] گردد
و در […] محمد ایوب موضع قمر در حمل جایز نداشته

و کوشیار و بعضی از حمل و ثور و بطلمیوس برج آتشی لیکن بشرط نظر
زهره بقمر چنانکه فوق الارض باشد و در ختنه کردن باید که قمر ناقص
النور باشد و در برج آتشی نباشد الخ و در فصد کردن قمر متصل بزهره که کوکب
سرور و تماشا است یا مشتری که کوکب شریعت و طلب سلامت
و اگر مشتری در موقت مشرقی و فوق الارض باشد احسن انواع بود و نباید
که قمر در عقرب باشد که متعلق بآلت تناسل است که درین حال ملاقات
آهن با آن عضو مصلحت نباشد چنانکه در فصد کردن قمر نباید متصل بزحل
باشد که آنجا هم مصلحت این از نسبت زیرا که دلالت کند
بر نقص و نابود شدن زخم و در بریدن و خریدن قمر در برج آتشی بود
بنابر مناسبت سریع و اگر طالع نیز ازین بروج باشد بهتر باشد و ایضا
خداوند [illegible] باشد و خداوند طالع انصال محمود بود و اگر خواهند
که بنده را آزاد کنند باید که ماه زاید النور بود و متصل بسعدی که مشرقی
باشد و ایضا باید که طالع و صاحبش بری النحوس بود و در چهارپای خریدن
کوشیار گوید که قمر در برج ثابت باید و محمد ایوب در بروج دو جسدین

جایز

جایز داشته و حق آنست که در برجی باید که بر صورت ذوات الاطلاق
باشد و بجهت چهارپای سواری و بارکشی نیز همه آخر قوس نسبت و ایضا
باید که قمر متصل بکوکب مستقیم باشد و اوتاد و بیت [illegible] و صاحبش
صالح الحال بود و در مطلق [illegible] باید که قمر ناقص النور و الحبان بود
و در برج معوج الطلوع منصرف از سعدی و در مطلق شری بر عکس باید
که قمر زاید النور و الجان بود و در برج مستقیم الطلوع متصل بسعدی
و در زراعت کردن قمر در سرطان و حوت یا برج خاکی باید زیرا که
حصول ارتفاعات باجتماعات آب و خاکست و عدم جواز عقرب
با آنکه برج آبیست بنابر آنست که هبوط قمر و خانه مریخ است و ایضا
باید که قمر متصل بسعود بود و یا بر تسدیس و تثلیث زحل بجهت مناسبت
و ایضا باید که طالع برج ذو جسدین باشد و خداوندش خالی از برج
منقلب ناظر بطالع و مبرا از نحوس و حذر باید کرد از آنکه قمر ناقص
العدد بود که آن دلیل فساد تخم باشد و نظر نحوس بصاحب طالع
هم از جمله محذورات شمرده اند زیرا که آن علامت انقطاع و کثرت آفت

باشد و در اجارت ارضی قمر در برج ترابی باید و محصور بین
السعدین بشرط نظر خاصرین و ایضا باید که قمر ناظر باشد
بخداوند خانه خود و در اجرای قنوات قمر در تحت الارض
باید و در برج آبی و اولی آنکه در ثالث یا خامس باشد ناظر
بسعود سیما بمشتری و صلاح حال زحل و نظر مودت
قمر با او و در بنا از جمله شرایط است و در درخت نشاندن
قمر در برج ثابت یا ذو جسدین باید نه منقلب تا درخت
استوار و ثمر دار بود و طالع نیز باید که از ین دو برج
بود و ایضا باید که قمر متصل بسعدی باشد که آن سعد
در طالع یا عاشر یا شرف خود بود باید که زحل صالح
الحال باشد و حذر باید کرد از اتصال
کوکبی که در هبوط باشد و در بنا نهادن باید که قمر
زاید النور و الحساب بود و در بروج ارضی باشد
ثابت یا ذو جسدین کما لا یخفی علی المتفطن و نظر
او کرد

مودت

مودت متصل بود بکوکبی که در شرف باشد تا آن بنا مبارک
و میمون باشد یا در برج هوایی فوق الارض و صاعد
در عرض و افلاک تا آن بنا زود مرتفع شود و زحل کوکب
عمارت است باید که در بیخ نشستن اسپار قوی حال بوده باشد
و ایضا باید که طالع یا موضع صاحب طالع برج ارضی
باشد و وتد رابع صالح الحال بود و جهد باید کرد تا
وقوع زحل رحال در بیت رابع و سقوط خداوند خانه قمر
از قمر و ایضا منحوس نبودن صاحب طالع و تحت الشعاع
یا ممازجت نحوس از جمله محذورات است و در بنا نهادن
زمین باید که قمر متصل بکوکبی باشد تحت الارض و بطی
بود سیما در جنوب و طلیعه نحس ذو رباع ابدا و قمر
و وقوع ثابت را که بر مزاج سعود یا باشد در اوتاد
طالع شرط کرده اند و نبودن نحو ثابت که
بر مزاج او بود در بیت هاشم از جمله محذورات شمرده

زیرا که این وضع [illegible] مستعمل آن ملک باشد
بل علامت فضل [illegible] خود بابهو من هذا
پس در هر قسمت [illegible] روایت برای [illegible] ختم کرده
آوردیم از برای [illegible] افکار و فهم ذکی [illegible] مشتری
باید متصل [illegible] که آوردن المطلب [illegible] مقصد انتساب بوده
باشد و بعضی [illegible] مشتری [illegible] راس
وقران عطارد با کف الخضیب در این [illegible] از
شرایط کرده اند و در فصول [illegible]
النهار و در باب مشهور و معروف این قدر که مصنف
ایراد نموده با الحاق کرده ایم [illegible] عبارت
انجا کافیست و زیاده برین تطویل مقتضی است والله
خیر الموفقین وهو احکم الحاکمین قد تمت
و کملت بتشریح هذه الابواب بعون الله الملک
الوهاب لاستفادت الاخوان والاحباب فی السنه

[illegible]

التی

